

"بدون تشویق انقلابی، جنبش"
 "انقلابی نیز نمیتواند وجود"
 "داشتنه باشد."
 و.ای. لنین

۱۹ بهمن

تئوریک

مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی

- خصوصیات سهیم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران .
- شمار استراتژیک مرحله ای جنبش انقلابی ما .
- عملیات قهرآمیز اساسی و محور دیگر اشکال مبارزاتی .
- خصوصیات عمده اپورتونیسیم در جنبش ما .

شماره ۳ چاپ دوم مرداد ۱۳۵۵ بهاء معادل ۱۲۰۰ ریال

توضیح

رساله "مسرم ترین مسائل جنبش انقلابی در لحظه کنونی" تقریباً سه سال پس از آغاز مبارزات مسلحانه در ایران تنظیم گردیده است و اولین بار در فوروردین ۵۴ توسط ۱۹ بهمن چاپ و پخش گردید. این رساله کوشیده است با توجه به سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران مسائل و مشکلاتی را که جنبش نوین انقلابی ما با آن روبروست شکافته و به معضل ترین سئوالات جنبش پاسخ دهد.

بخش آخر این رساله به بررسی مشکلاتی که جنبش مسلحانه با آن روبروست پرداخته و شاید برای اولین بار باشد که کمبودها و نقاط ضعف جنبش مسلحانه از دیدگاه معتقدان و پیروان مبارزه مسلحانه مورد بررسی انتقادی قرار میگیرد. بدیهی است این انتقاد صرفاً بخاطر منزله کردن جنبش جوان مسلحانه از گرایشهای نادرست صورت گرفته است. برخورد انتقادی بگرایشهای "چپ روی" در جنبش مسلحانه از این جهت ضروری بوده است که همانطوریکه خود رساله تأکید کرده: "نقطه ضعفهایی که وجود این گرایشها در جنبش مسلحانه ایجاد کرده است مورد استفاده اپورتونیسم راست (ورژیم) قرار گرفته است".

از آنجائیکه این تجدید چاپ عیناً از روی چاپ دوم بعمل آمده است و مناسبانه حاوی اغلاط چندی است، از خوانندگان میخواهیم که قبل از مطالعه، با استفاده از غلط نامه ضمیمه، مبادرت به تصحیح اغلاط نمایند.

صفحه سطر ظبط

۱۰	۱۱	هنگامی حمایت	۱۰	۱۱	هنگامی و حمایت
۶	۲	۳۲ تا ۴۲	۶	۲	۳۲ تا ۴۲
۷	۳	مروفت	۷	۳	مروفت
۱۴	۹	سرمایه وابسته	۱۴	۹	سرمایه داری وابسته
۱	۳	افسادی	۱	۳	افسادی
۱	۴	ساخت اقتصادی را	۱	۴	ساخت اقتصادی سیستم را
۱۴	۷	مشعل	۱۴	۷	مشعل
۲۱	۱۰	جنبشی	۲۱	۱۰	جنبشی
۱	۱۲	ساله و	۱	۱۲	مسئله در هفتان و
۱۰-۹	۱۴	تضاد عمده	۱۰-۹	۱۴	تضاد اساسی
۸	۱۵	آغاز بحرانیها	۸	۱۵	آغاز اولین بحرانیها
۴	۱۶	وابسته جاناندارم با همه	۴	۱۶	وابسته با سرمایه داری کلاسیک است در جامعه های سرمایه داری مگر کسی بود برای ما همه
۲۱	۱۶	لحاظ	۲۱	۱۶	لحاظ
۱۳	۱۸	مالکیت	۱۳	۱۸	مالکیت
۲۴	۱۹	دگرگونی غرب	۲۴	۱۹	دگرگونی و شبه دگرگونی غرب
۳	۲۲	توتینار	۳	۲۲	توتینار
۲	۲۴	سیستم سرمایه داری	۲	۲۴	سیستم سرمایه داری
۲	۲۴	مکن است	۲	۲۴	مکن نیست
۶	۲۵	شاه و پیکار	۶	۲۵	شاه و پیکار
۷	۲۵	انقلاب دگرگونی	۷	۲۵	انقلاب دگرگونی
۱۰-۹	۲۶	تضاد اصلی و اساسی	۱۰-۹	۲۶	تضاد اساسی و اصلی
۱۰	۲۶	تضاد اساسی و اصلی	۱۰	۲۶	تضاد اساسی و اصلی
۱	۲۷	شکار	۱	۲۷	شکار
۱	۲۷	با بر عهد	۱	۲۷	با بر عهد
۱	۲۷	بر اینجا	۱	۲۷	بر اینجا
۱۲	۲۷	جنگ واپس	۱۲	۲۷	جنگ نقد واپس
۱۹	۲۷	شکل مبارزه	۱۹	۲۷	شکل مبارزه ما یعنی مبارزه
۲	۲۳	اساساً شکی به جنبشی	۲	۲۳	بسیر اشتراک جنبشی
۲۱	۲۷	سود میورد	۲۱	۲۷	سود میورند
۱	۲۸	قهر بر عهد	۱	۲۸	قهر بر عهد
۱۱	۲۸	در گرفت	۱۱	۲۸	در گرفت
۱۰	۳۰	(جاناندارم) امکانات	۱۰	۳۰	مهمترین عامل در ضرورت مبارزه مسلمانان تا ریزش دگرگونی و شکست سیستم رژیم و حذف امکانات
۱۳	۳۰	با نوع در حکومت	۱۳	۳۰	با نوع آن در حکومت
۲۳	۳۰	فعلی	۲۳	۳۰	فعلی
۲۰	۳۱	نشان میدهد	۲۰	۳۱	نشان میدهد
۱۸	۳۲	انقلاب کوبا در حالترین	۱۸	۳۲	انقلاب کوبا و نقش
۳	۳۴	هسته انقلاب	۳	۳۴	انقلاب
۳	۳۴	شناخته ای	۳	۳۴	شناخته شده ای
۱۴	۳۵	خود	۱۴	۳۵	خود
۲۵	۳۶	سر انجام	۲۵	۳۶	سر انجام

صفحه سطر ظبط

۶	۵۸	چدا	۶	۵۸	چدا
۲۵	۵۹	ساله تقسیم ارضی	۲۵	۵۹	ساله تقسیم ارضی
۵	۶۱	تولیدی	۵	۶۱	تولیدی
۱۴	۶۱	ممنوع "کوه"	۱۴	۶۱	ممنوع نگه بر "کوه"
۲۱	۶۱	فراهم میشود	۲۱	۶۱	فراهم شود
۴	۶۴	ولی	۴	۶۴	ولی
۱۸	۶۶	مبارزه سائلت	۱۸	۶۶	مبارزه سلامت آمیز
۱	۶۷	یعنی	۱	۶۷	یعنی
۲	۶۸	ضد	۲	۶۸	ضد
۴	۷۰	مشق	۴	۷۰	مشق
۵	۷۰	نوع	۵	۷۰	نوع
۲۴	۷۱	روم داشته اند	۲۴	۷۱	روم در منطقه داشته اند
۱۴	۷۲	مبارزه	۱۴	۷۲	مبارزه
۱۶	۷۲	قهر انقلابی	۱۶	۷۲	قهر انقلابی
۷	۷۳	نقله اشتراک	۷	۷۳	نقله اشتراک
۱۱	۷۴	باید خاطرات	۱۱	۷۴	باید این خاطرات
۲۰	۷۵	زندگی سیاسی	۲۰	۷۵	زندگی سیاسی
۱۵	۷۵	لذیبتهای	۱۵	۷۵	لذیبتهای
۱۳	۷۷	ایدئولوژی ملی	۱۳	۷۷	ایدئولوژی ملی
۱۴	۷۷	دعوی طبیعی	۱۴	۷۷	دعوی طبیعی و رهبری
۲۵	۷۸	آز تاریخ	۲۵	۷۸	آز تاریخ
۷	۸۰	بهره‌آوری	۷	۸۰	بهره‌آوری
۲۳	۸۰	مدامگه	۲۳	۸۰	مدامگه
۳	۸۱	حزب توده	۳	۸۱	حزب توده
۱۱	۸۱	بر سه	۱۱	۸۱	بر سه
۲۱	۸۱	نوعی	۲۱	۸۱	نوعی
۲۲	۸۱	خونین با	۲۲	۸۱	خونین با دشمن با
۲۷	۸۳	نداره	۲۷	۸۳	نداره
۱	۸۴	تکذیب	۱	۸۴	تکذیب
۳	۸۶	زند ارضی	۳	۸۶	زند ارضی
۵	۸۷	ایجاب میکند ماسک	۵	۸۷	ایجاب میکند تا ماسک
۱۸	۸۷	خود را برای	۱۸	۸۷	خود را بر این
۱	۸۸	مارکزی	۱	۸۸	مارکزی
۱۸	۸۸	بد و سال اخیر	۱۸	۸۸	بد و سه سال اخیر
۱۹	۸۹	مروفت	۱۹	۸۹	مروفت انقلابی
۱۹	۹۰	ناگانی	۱۹	۹۰	ناگانی
۱۳	۹۱	آز یک بسته	۱۳	۹۱	آز یک بسته
۲۵	۹۳	قهر متک است	۲۵	۹۳	قهر انقلابی متک است
۱۱	۹۴	تضاد	۱۱	۹۴	تضاد
۲۳	۹۵	گویا با تاکید	۲۳	۹۵	گویا با تاکید
۱	۹۶	منع کنیم	۱	۹۶	منع کنیم
۷	۹۸	هنوز با توده ای	۷	۹۸	هنوز تا توده ای
۷	۹۹	مرحله فعلی با بی توجهی	۷	۹۹	مرحله فعلی بی توجهی

- سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران چه خصوصیتی دارد ؟ ۱
- چه عواملی باعث میشود که در این سیستم طبقه حاکم نتواند مثل بورژوازی
- در غرب بشیوه دمکراسی متوسل شود بی آنکه با خطر نابودی روبرو شود ۱۷۰
- آیا شیوه‌ایکه فعلاً رژیم در پیش گرفته است تنها شکل اعمال حاکمیت برای
- حفظ سرمایه داری وابسته در ایران است یا اشکال دیگر نیز میتواند باشد ۲۰
- دیکتاتوری خشن سلطنتی مدافع چه منافعی است ؟ ۲۲
- شعار استراتژیک مرحله ای جنبش انقلابی کدام است ؟ ۲۵
- مبارزه مسلحانه چیست و چه خصوصیتی دارد ؟ ۲۹
- بچه دلیل عطیات قهرآمیز اساس و محور دیگر اشکال مبارزاتی است ؟ ۳۲
- مبارزه مسلحانه چه ضرورتی دارد و چرا نمی توانیم از راههای مسالمت‌آمیز
- به شرایط ضروری برای انقلاب برسیم ؟ ۴۳
- شرایطی که مبارزه مسلحانه در آن ظهور و رشد کرده است ۴۹
- تاثیرات تجارب انقلابات جهانی در تعیین شکل مبارزه در ایران ۵۲
- شرایط حداقل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه در ایران چه بوده است ۵۷
- مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی به چه نتایجی باید دست یابد ۶۳
- اثر مبارزه مسلحانه بر موقعیت توده ها طی سه سال گذشته ۶۸
- اثر مبارزه مسلحانه بر رژیم و طبقه حاکم و امپریالیستهای حامی آنها ۷۱
- نتایج مبارزه مسلحانه بر پیشاهنگ بجای گذاشته ۷۳
- خصوصیات عمده اپورتونیسیم در جنبش ما کدام است و راه مبارزه با آن چیست ۷۸
- گرایشهای چپ روی در جنبش مسلحانه ۸۸

سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران چه خصوصیات دارد ؟

با توجه باینکه روابط فتودالی در ایران ملغی شده آیا هنوز میتوانیم این سیستم را نیمه مستعمره - نیمه فتودال بنامیم ؟ اصولا رفرفر ارضی و تغییرات همراه آن چه نتایجی ببار آورده است ؟

سیستم حاکم بر ایران را میتوان سرمایه داری وابسته نامید . این سیستم حاصل تکامل جامعه تحت سلطه ماست . قبل از الغای مناسبات فتودالی (که در ایران بنام روابط ارباب - رعیتی شناخته میشود) یک سیستم ناقص که حاصل ترکیب مناسبات سرمایه داری و فتودالی بود طی بیش از نیم قرن بر ایران حاکم بود . در این سیستم وابستگی دوره هائی کوتاه (از جمله دوره زمامداری دکتر مصدق) فتودالها و بورژوازی کپرادور با همکاری حمایت امپریالیستها حاکمیت سیاسی را در دست داشتند و از این لحاظ میتوانیم این سیستم را فتودال - کپرادور بنامیم . در واقع این سیستم همان است که نیمه فتودال - نیمه مستعمره نامیده شده است . بطور کلی ظهور این سیستم ها نتیجه سلطه مستقیم یا غیر مستقیم استعمار بر بخش مهمی از جهان است . با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم مناسبات استعماری ادامه یافته در جامعه های تحت سلطه اثرات اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی طولانی بر جای گذاشته است . در نتیجه این عامل مهم بکشورهای تحت سلطه از سیر تکاملی طبیعی و گذراندن مراحل رشد در فورماسیونهای اقتصادی - اجتماعی کلاسیک بازمانده و از مرحله فتودالیسم تا سوسیالیسم را در مسیری خاص میگذرانند . حاصل این نحوه رشد ظهور فورماسیونهای ناقص و در حال گذاری است که از جمله آنها میتوان سیستم مستعمره - نیمه فتودال - نیمه مستعمره (یا فتودال - کپرادور) و سرمایه داری وابسته را نام برد که همگی تحت سلطه اند . همچنین دموکراسی های ملی و دموکراسی های نودهای ادامه تکامل این سیستمها پس از رهائی از سلطه امپریالیسم اند .

سرمایه داری وابسته سیستمی است که نتیجه ضروری تکامل سیستم فتودال - کپرادور در جامعه بشمار میرود . اینکه جنبش رهایی بخش در مراحل که طی نیم قرن پیمود نتوانست بانقلاب پیروزمند بورژوا - دمکراتیک دست یابد و در نتیجه سلطه امپریالیستها و حاکمیت فتودالها و کپرادورها در ایران ادامه یافت نمیتوانست باین معنی باشد که جامعه تحت سلطه ما از رشد و تکامل بازماند . در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی علیرغم ناگامی خود در

جانشین ساختن سیستمی پیشرفته و آزاد که میتواند حاصل يك انقلاب باشد ، اثر تکامل دهند ، خود را در تکامل جامعه بر جا گذاشته است . باین ترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطیت ایران آغاز میشود ، در يك پروسه طولانی و پرفراز و نشیب به مرحله رفرم و الخای روابط فتودالی میرسد .

طی دهه قبل از رفرم (سالهای ۳۲ تا ۴۲) شرایط اقتصادی و اجتماعی برای این رفرم فراهم گشت و موفقیت سیاسی به بخشی از طبقات حاکم امکان داد که در يك پروسه تدریجی و تحت کنترل ، از بالا دست به عمل بزنند و حاکمیت بورژوازی کپراد و روگسترش همه جانبه مناسبات سرماییداری را در جامعه مستقر سازند . رشد سریع بورژوازی کپراد و ، تضعیف و کانالیزه شدن بورژوازی طی ، کانالیزه شدن آهسته فتودالها در جهت بورژوازی کپراد و ، نقش باز دارند ، روابط فتودالی و شرکت فتودالها در حاکمیت که مانع ادامه رشد کمی و کیفی بورژوازی کپراد و شد ، و بصورت بحران اقتصادی در آستانه رفرم ظاهر شده بود و ضعف نیروهای خلق که پس از کودتای ۲۸ مرداد دچار شکست استراتژیک شده بودند عوامل داخلی ای بودند که رفرم را ضروری و ممکن ساخت . امپریالیستها که بر قراری سرمایه وابسته را برای گسترش مناسبات نو استعماری و ادامه سلطه خود ضروری میدانند ، بویژه امپریالیسم آمریکا که رفرم را عامل تعیین کننده ای در تأمین برتری خود بر رقبایش در ایران میدانید و از تجارب جهانی در ضرورت اجتماعی و نتایج رفرم (بخصوص در آمریکای لاتین) برخوردار بود نقش حاسمی رفرم را بازی کردند . باین ترتیب ، بخشی از مناسبات تولیدی (و نه همه آن) در جامعه ما تغییر یافت و راه رشد بورژوازی کپراد و و همراه با آن طبقه کارگر برای یک دوره گشوده شد . از آنجا که بورژوازی کپراد و در دوره قبل در حاکمیت سهیم بود و نقش او طی هر مرحله نسبت به فتودالها افزایش یافته بود و از آنجا که امپریالیستها عامل فائده بودند و منافع آنها در حرکات متحدین داخلی آنها اثر قاطعی بجا میگذاشت ، فتودالها به کانالیزه شدن تدریجی و از دست دادن موقعیت قبلی خود تمکین کردند و مناسبات سرمایه داری که در دوره قبل در کنار مناسبات فتودالی برشخ خود ادامه میداد توانست در شرایطی مناسب بسرعت در دهه اخیر گسترش یابد . باین ترتیب در حالیکه بقایای مناسبات فتودالی (ارباب - رعیتی) در بخشهایی از ایران و در بخشهایی از تولید کشاورزی هنوز دیده میشود ، این مناسبات بقایایی رو بنابودی بشمار رفته

و نقش تعیین کنند ه ای در سیستم اقتصادی و اجتماعی حاضر ندارد .
سرمایه داری وابسته پدید ه ای نیست که تنها به جامعه ما اختصاص داشته
باشد ، این سیستم میتواند در بسیاری از کشورهای تحت سلطه مستقر شود و بنظر ما
در تعدادی از این کشورها تا کنون مستقر شده است . ما این سیستم را سرمایه
داری مینامیم زیرا مناسبات تولیدی بطور کلی در این سیستم سرمایه داری است . و
آن را وابسته مینامیم زیرا در اینجا سرمایه داری وابسته بانحصارات امپریالیستی است
و درک پدید ه های اقتصادی در این سیستم جدا از پدید ه های سرمایه داری در
کشورهای مترویل غیر ممکن است .

پیدایش و رشد سرمایه داری در جامعه های مستقل (رشد کلاسیک سرمایه داری)
در هر کشور ویژگیهای خود را داشته است لیکن پیدایش و رشد سرمایه داری وابسته
در جامعه های تحت سلطه ، علاوه بر ویژگیهای هر کشور ، نسبت برشد کلاسیک
تفاوتهای چشمگیری دارد که میتوان آنها را جمع بندی کرد . بهر حال آنچه برای
ما ضرورت دارد شناخت خصوصیات عمده سرمایه داری وابسته در ایران است .
اولین خصالت سرمایه داری وابسته در ایران رشد کمی و کیفی بورژوازی کپرادور
است که : این قشر از بورژوازی را بآن درجه از تکامل میرساند که قادر میشود نقش
یک طبقه حاکم را به تنهایی بعهده بگیرد . در نتیجه امپریالیسم میتواند بر این
" طبقه " تکیه کند و با همکاری او تنها به سلطه خود ادامه دهد بلکه استثمار خود
را در زمینه های متنوع گسترش دهد . رشد کمی بورژوازی کپرادور بمعنی افزایش
بمسابقه سرمایه اوبهت . از این حیث طی دهه دهه اخیر سرمایه کپرادورها
چندین برابر رشد کرده است . رشد کیفی بورژوازی کپرادور بمعنی پیدایش قشرهای
جدیدی است که مناسبات سرمایه داری را در سطح جامعه میکستراند . بورژوازی
کپرادور که چندین دهه بصورت قشرهای اداری (بوروکرات) و تجاری رشد کرده
بود در سالهای قبل از فرم نطفه قشرهای صنعتی ، مالی و کشاورزی را از بطن
قشرهای قبلی (بویژه از بطن بورژوازی تجاری کپرادور) بوجود آورد و این قشر
های جدید در دهه اخیر با شتاب فوق العاده ای رشد کردند . با وجود این ه
ضعف تاریخی بورژوازی باعث شده است که سرمایه های دولتی و در رابطه با آن قشر
بوروکرات کپرادور در سیستم نقش عمده ای داشته باشد . باین ترتیب در اینجا ما

بجای بورژوازی کلاسیک با بورژوازی کپرادور روبرو هستیم . بورژوازی کپرادور
" طبقه " ایست که زندگی و رشد خود را در گرو وابستگی بانحصارات امپریالیستی
می بیند . بنا بر این در راه رشد خود در راه متراکم ساختن هر چه بیشتر
سرمایه برای خود ، بسان زنبور عمل و سود عظیمی را به کیسه سرمایه های خارجی
میریزد . این خصلت به امپریالیستها امکان میدهد که بدون درد سر روابط نو -
استعماری را در اینجا جایگزین روابط کهنه استعماری سازند .

رشد و سلطه کامل بورژوازی کپرادور ، نتایج مهمی در کل جامعه بیارمیآورد
که از آن جمله است رشد و تکامل اقتصادی طبقه کارگر . طبقه کارگر کدر
سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد بر اثر هجوم کالاهای مصرفی ساخت خارج و
ورشکستگی صنایع داخلی و تعطیل رشته های مهمی از تولید عقب مانده کارگاهی
از رشد باز مانده بود و تعطیل نسبی پالایشگاه آبادان (بخاطر تکیه بر صدور
نفت خام) و اوتوماسیون این صنعت به ستاد کارگران صنعتی آسیب رسانده بود .
پس از برقراری سیستم سرمایه داری وابسته در رابطه با رشد بورژوازی کپرادور صنعتی
گسترش صنایع دولتی و سرمایه گذاری های مهم خارجی در دهه اخیر سرعت رشد
کرده است . این رشد سریع در تمام طول رشد طبقه کارگر بیسابقه بوده است .
در حال حاضر نزدیک به یک میلیون و هفتصد هزار (۱,۷۰۰,۰۰۰) کارگر روز مزد

در نشر های مختلف طبقه کارگر (یعنی کارگران صنعتی و کارگران کارگاههای سنتی ،
و کارگران ساده) را تشکیل میدهند . باین ترتیب باید بدانیم که اولاً اکثریت
قاطع طبقه کارگر ایران جوان است و در سالهای اخیر از میان دهقانان و قشر های
زحمتکش خرد بورژوازی برخاسته است . ثانیاً باید این رشد اقتصادی و اجتماعی
را با رشد سیاسی طبقه کارگر تفاوت بگذاریم زیرا که طبقه کارگر تنها در پروسه
مبارزه اقتصادی و سیاسی خود است که به آگاهی طبقاتی و رشد سیاسی دست -
میآید . در شرایطی که دیکتاتوری سلطنتی رژیم مانع بزرگی در راه حرکت اقتصادی
و سیاسی مردم و بخصوص طبقه کارگر است ، طبقه کارگر جوان ایران بد شواری به
سوی آگاهی طبقاتی پیش میرود .

دومین خصلت سرمایه داری وابسته در ایران ، وابستگی بانحصارات خارجی
است که عمدتاً از طریق استقرار مناسبات نو استعماری بین انحصارات امپریالیستی و

جامعه تحت سلطه ما عمل میکند . مناسبات نو استعماری حاصل عوامی است که
مهمترین آن عبارتست از : رشد و گسترش جنبش‌های رهایی بخش در کشورهای تحت
سلطه که ادامه مناسبات کهنه را با مقاومت جدی روبرو میسازد / افزایش قدرت
کشورهای سوسیالیستی و کشورهای آزاد شده که سرکوبی قید و شرط این جنبشها
را از جانب امپریالیستها و آنها بصورت تهاجم نظامی مستقیم مشکل میسازد / تکامل
جامعه های تحت سلطه و رشد بورژوازی کپرادور در آنها که قادر است جای فتودال
ها را بطور کامل بگیرد و بالاخره تکامل سیستم سرمایه داری جهانی در کشورهای
مترویل که ضرورت صنعتی شدن کشورهای تحت سلطه و نوعی تقسیم وظایف تولید را
بین مترویل و کفنی (تولید مواد خام و کالاهای ساده و اولیه در کفنی و کالاهای
پیچیده که نیازمند تکنولوژی پیشرفته و کارگر متخصص و ماهر است در مترویل) ضروری
میسازد .

خصوصیت کلی روابط نو استعماری در اعمال سلطه غیر مستقیم امپریالیسم و
انحصارات جهانی است . در این روابط دخالتهای سیاسی و نظامی خارجی جای خود
را به دخالت غیر مستقیم از طریق بورژوازی کپرادور و رژیم میدهد . همچنین روی
وابستگی اقتصادی تأکید میشود و در حقیقت این وابستگی پایه و اساس وابستگی سیاسی
و نظامی میشود . در اینجا لازم است مکانیسم این وابستگی اقتصادی را در ایران
یادآور شویم . اولین عامل وابستگی اقتصادی تکیه سیستم بر اقتصاد یک پایه (و
یا در آینده دو پایه سرمایه) است . ایران در حال حاضر یکی از بزرگترین
صادرکنندگان نفت خام در جهان است و صادرات مواد نفتی اکنون بیش از ۹۵٪
کل صادرات را تشکیل میدهد . نه تنها این صادرات که تحت کنترل انحصارات
جهانی است از نظر بازار محتاج جلب موافقت امپریالیستهاست بلکه مهمتر از آن
نقشی است که ارز حاصل از این صادرات در بگردش آوردن کل اقتصاد ایران بازی
میکند . میتوان ادعا کرد که اگر این صادرات بیمارگونه قطع شود یا بسختی آسیب
ببیند تمام چرخهای صنعتی و بازرگانی و حتی سازمان اداری و نظامی ایران فلج
میشود .

دومین مکانیسم وابستگی در وابستگی صنعتی است . صنایع ایران بخصوص در
رشته های مصرفی از طریق سرمایه و وام و اعتبار و ماشین آلات و تکنولوژی و خدمات

صنعتی و حق الامتیاز و درصد مهمی از مواد و کالاهای مورد نیاز یا قابل مونتاز به سرمایه های انحصاری امپریالیستی وابستگی دارد. این پدیده که مختصراً صنایع مونتاز نامیده میشود حلقه محکمی برای حفظ وابستگی سیستم به انحصارات جهانیست. سومین عامل وابستگی سرمایه گذاری سنگین خارجی است که در زمینه های مختلف از صنایع نفت و گاز گرفته تا کشاورزی و دام پروری با مشارکت سرمایه های دولتی و یا بخش خصوصی بعمل میاید.

و بالاخره چهارمین مکانیسم و کنترل بازار خارجی مورد نیاز تولیدات و صنایع مشترک است. صنایع وابسته برای رشد خود از طریق شرکای خارجی به بازارهای منطقه یا جهان دست مییابند. بورژوازی کپرادور از این راه سهم دلالی خود را میگیرد و صمیمانه خواستار گسترش این رابطه است. باین ترتیب فرمول تولید تک محصولی و تک مشتری جای خود را به فرمول تولید مواد محدود و بازار تحت کنترل میدهد. از طریق این کانالها انحصارات امپریالیستی استثمار بی حد و حصر منابع و کار را گسترش میدهند و چندین بار بیش از آنچه در مناسبات قبلی عایدشان میشد مردم ما را غارت میکنند. از آنجا که بورژوازی کپرادور با این وابستگی تضاد عمده ای ندارد (و تنها گاه بر سر سهم خود چانه میزند) درآینده ما مادامیکه این سیستم برقرار است وابستگی با انحصارات امپریالیستی ادامه مییابد. باین ترتیب این تنها بورژوازی کپرادور به مثابه یک عنصر داخلی نیست که مردم را استثمار میکند بلکه سرمایه های خارجی این استثمار را دوچندان ساخته و در مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه ما نقش تعیین کننده ای بازی میکند. از اینجاست که خلق ما و از جمله طبقه کارگر تنها در برابر "بورژوازی" قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کپرادور - هر دو بعنوان عوامل استثمارگر - روبروست. همچنین نه تنها زحمتکشان و آنها که در زیر سلطه استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه بقایای بورژوازی ملی که اساساً در بخش بورژوازی کوچک بحیات روبناپویی خود ادامه میدهد در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد. باین ترتیب در سیستم سرمایه داری وابسته تضاد اساسی (basic) سیستم تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران و دهقانان و خرد بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کپرادور است.

هم از اینجاست که جامعه ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد و خصلت رهایی بخش انقلاب آن را نهایتاً در مرحله انقلاب دیمکراتیک توده ای قرار میدهد .
باین ترتیب ما به دو خصلت مهم این سیستم اشاره کرده ایم . این دو خصلت مهمترین عناصر ساخت اقتصادی را بیان میکند معدنك خصلتهای عده دیگری نیز باید مورد توجه قرار بگیرد .

سومین خصلت سیستم سرمایه داری وابسته در موقعیت خاص روستا و وضع دهقانان قرار دارد . رفم ارضی مناسبات فئودالی را بطور عده از روستائی ایران بر انداخت و بقایای این مناسبات دیگر نقش تعیین کننده ای در مناسبات تولیدی روستا ایران ندارد . تولید سرمایه داری در بخش کشاورزی با خصوصیات عده زیر مشخص میشود :

مالکیت بزرگ (به تقریب از یکصد هکتار تا چند ده هزار هکتار) کار روزمزد تولید برای بازار (تولید کالایی) و استفاده از ابزار و ماشین های صنعتی . خصوصیات فرعی دیگری مثل سیستم آبیاری مدرن ، اصلاح بذرها ، منشا و نژاد دام ها استفاده از کود شیمیائی و دفع آفات و ایجاد صنایع کشاورزی را میتوان بر شمرد . این سیستم در حال حاضر در مزارع مکانیزه و واحدهای کشت و صنعت و مجتمع های گوشت و لبنیات بطور کلی دیده میشود . گرچه آغاز این نحوه تولید بمسالهای قبل از رفم باز میگردد ولی طی دهه اخیر این سیستم در اراضی مستعد مناطق سنتی روستائی و در اراضی جدید گسترش و تکامل یافته است . برخی از مالکان بزرگ قبل یا بعد از شروع رفم توانستند اراضی با ارزش خود را زیر عنوان مزارع مکانیزه از مشمول قانون تقسیم خارج سازند . این زمینها در دست بورژوازی کشاورزی بنا بر سیستم تولید سرمایه داری کشت میشود .
سیستم خرده مالکی زمین و منشا دارد :

اول ادامه مالکیت خرده مالکان قدیمی که قشری از آنها با داشتن چند ده هکتار زمین خرده مالک مرفه بحساب می آیند . منشا دوم تقسیم اراضی است که بنا بر منطقه از دو تا ده هکتار زمین بهر خانوار دهقان داده است . خرده مالکان مرفه اغلب از کار روزمزد و کشت نیمه مکانیزه (استفاده از تراکتور ها استفاده از کود شیمیائی و غیره) استفاده میکنند و محصول را اساساً برای فروش در بازار تولید میکنند . در عین حال در برخی نواحی هنوز مناسبات ارباب - رعیتی در قلمرو خرده مالکان مرفه بر قرار است . منشا ادامه

این روابط اغلب سلطه "پد رانه" ارباب و عقب ماندگی دهقانان است. خرده مالکان کم زمین و میانه حال (اعم از قدیم و جدید) اساساً متکی بسیستم تولید خانوادگی هستند. این قشر از دهقانان که بزرگترین رقم جمعیت روستائی ایران را (در حدود ۲ میلیون خانوار) تشکیل میدهند مرکز ثقل طبقه در حال تجزیه دهقانان بشمار میروند. بخش اعظم مناطق کشاورزی سنتی ایران اینک قلمرو این قشر است. دهقانان خرده مالک اینک هدف سیستم پیچید همچند جانیبه استعمار بورژوازی کمراد و در عین حال طعمه مناسبی برای بورژوازی کوچک است. این دهقانان بعلت ضعف سرمایه قادر نیست حتی تمام زمین خود را کشت کند. هم اوست که زیر بار "مساعده" سلف خر و واسطه های فروش قرار دارد. اوست که وامهای کوچک و غیر اقتصادی از بانکها میگیرد و از این راه نیز بازار صنایع وابسته را گسترش میدهد. قسط زمین گآب بهای سفکی و انواع عوارض دولتی را اوست که میپردازد. و بالاخره اوست که یکی از بزرگترین نقطه ضعف های سیستم سرمایه داری وابسته را از نظر اقتصادی و اجتماعی بوجود میآورد. دهقانی که نه میشود او را یکشبه در طبقه کارگر تحلیل برد و نه راهی برای رشد او و تبدیلش به بورژوازی روستا وجود ندارد. سیستم تولیدی ای که نه قادر به است نیاز روز افزون جامعه را محصولات کشاورزی پاسخ گویند نه میتوان آن را با بخشنا و زور و قدری منحل کرد. حتی در آید عظیم نفت نمیتواند این گره کور را بگشاید. اینجا است که مساله ارضی و مساله دهقانان روی دست رژیم مانده است.

در حال حاضر باید بگوئیم که سیستم سرمایه داری بین از آنچه در شیوه تولید روستاهای سنتی اثر گذاشته باشد در سیستم مبادله گسترش یافته است. سیستم تولید خانوادگی که چهره عمده روستاهای ایران است در مرحله مبادله زیر سلطه مناسبات سرمایه داری قرار میگیرد. هم از این راه است که طی دهه اخیر اقتصاد شهر و روستا در ایران وحدت بیسابقه ای یافته است. قیمت ها و دستمزدها تقریباً باهم در شهر و روستا نوسان میکند. بحرانها و نوسانهای اقتصادی بنحو یکسانی در شهر و روستا اثر میگذارد. اینها دلیل گسترش مناسبات سرمایه داری در روستاست.

در حالیکه سیستم تولید سرمایه داری با سرعت در قلمرو کشاورزی رشد میکند سیستم خرده مالک و تولید خانوادگی وابسته بان در حال رکود بسر میرود. مزارع بزرگ مکانیزه واحدهای کشت و صنعت و بالاخره بالاخره سیستم شرکتیهای سهامی زراعی این

سیستم عقب ماند را رونما بودی میکشاند . شرکتهای سهامی زراعی در زیر پوشش " تعاونی " مالکیت ولتی و خصوصی بر زمین را تلفیق کرده عملاً بملکیت از خرد مالکان منجر میشود . در این شرکت اساس بر میزان مالکیت بر زمین است نه بر بازوی کار . بورو - کراتهای حاکم بر این شرکتهای اختیاراتی کمتر از فتود الهان دارند و در این شرکتهای زین بگری برای گسترش استثمار بورژوازی بوروکرات مییابند .

قشر دیگر دهقانان و دهقانان بی زمین است که قریب یک میلیون خانوار را تشکیل میدهند . این قشر که در تقسیم اراضی چیزی نصیبش نشده طبعاً محرومتر از خرد مالکان است . معذالک این قشر با سیستم استثمار پیچیده بورژوازی کپرادور مستقیماً و دائماً طرف نیست . دهقان بی زمین تنها فروشنده نیروی کار خود است و با اصطلاح پرولتاریای روستا محسوب میشود . این قشر از دهقانان اغلب در حال انتقال و مهاجرت برای یافتن کار هستند و حتی آنها که منطقه خود را عوض نمیکند در سال بیایی روی یک زمین بکار گماشته نمیشوند تا هیچگونه حقوق و ادعائی مطرح نباشد . نداشتن وابستگی بر زمین و حرکت دائمی بدنیال بازار متغیر کار اغلب باعث میشود که این دهقانان از همبستگی و وحدتی که خرد مالکان بسبب درگیری با مسائل و مشکلات یکسان در یک منطقه از آن برخوردارند بینصیب بمانند . این خصوصیات باعث این شده است که این قشر از دهقانان گرچه محرومتر از خرد مالکان هستند معذالک با سیستم حاکم در شرایط فعلی بر خورد کمتری داشته باشند . میتوان گفت که پرولتاریای روستا در آخرین مراحل هنگامیکه انقلاب در آستانه است بجنبش انقلابی میپیوندند . اینک وقتی ما از افزایش فشار استثمارگران طی سالهای اخیر در روستا سخن میگوئیم باین معنی نیست که سطح درآمد دهقانان (اعم از خرد مالکان و دهقانان بی زمین) از دوره قبل از رفرم پائین تر رفته است . در دهسال گذشته تولیدات معدنی و صنعتی در جامعه سرعت رشد کرده است . در بخش کشاورزی این رشد بسیار کند بوده بطوریکه این رشد بهیچوجه پاسخگوی نیازهای کل جامعه نیست . معذالک در این مدت روزهای کار در طی سال در روستا نزدیک بدو برابر رشد کرده است . این پدیده از یکسو بدلیل کاهش نسبی جمعیت روستا نسبت به شهر است (طی دوره پس از رفرم بیش از ۲۰٪ از جمعیت روستا نسبت به شهر گامته شده) و از سوی دیگر بدلیل پیدا شدن یک رشته فعالیتهاى فرعی در منطقه روستائی ویا در شهرها برای دهقانان است . در تحلیل نهائی افزایش قدرت خرید

دهقانان و گسترش بازار صنایع وابسته به روستاها دلیل ارتقای سطح زندگی خانواده روستائی است. افزایش اشتغال و کاهش بیکاری پنهان باین معنی است که دهقانان بیشتر کار کرده اند که بیشتر تولید کرده اند و بیشتر استثمار شده اند و در عین حال باین معنی است که از این تولید سهمی هم نصیب خودشان شده است.

اینک بجاست که بپرسیم آیا با افزایش سطح زندگی دهقانان باین معنی است که نا رضائی در روستا کاهش یافته؟ باید بدانیم که نه در مورد دهقانان بلکه در مورد همه زحمتکشان شهر و روستا تعیین میزان نارضائی آنان از راه تعیین میزان درآمدشان بطور مطلق انجام نمیگردد. تکامل سیستم تولیدی باعث افزایش تولید (خواه از راه تکامل ابزار تولید و خواه از راه افزایش اشتغال همراه با تکامل مناسبات و ابزار) میشود. این تولید اضافی بین طبقات و قشرهای جامعه تقسیم میشود. بنابراین باید میزان رفاه یک طبقه را نسبت با افزایش رفاه در دیگر طبقات و قشرها سنجید. باین حساب رفاه دهقانان در مقایسه با بورژواها و حتی قشرهای خرده بورژوازی شهر و ده افزایش نیافته است. طی سالهای اخیر اقلیتی از خرده مالکان مرفه به ثروت خود افزودند. کسبه و معامله گران روستا نیز سالهای درخشانی را پشت سر گذاشته اند. اینها همه نتیجه حذف استثمار فئودالی از روستا بوده است. میزان درآمد و رفاه دهقانان را باید نسبت به رفاه این قشرها و در مجموع نسبت بدآمد عظیم و رفاهی که نصیب بورژوازی و صاحبان امتیاز شده است سنجید. اما برای تعیین میزان نارضائی باید عوامل پیچیده دیگری را نیز بحساب آورد از جمله افزایش نیازها و خواسته ها که با استقرار مناسبات جدید و یکپارچه شدن اقتصاد شهر و روستا رابطه دارد. الغای روابط ارباب - رعیتی بندهائی را گسسته است که در پیرویه تکامل سیستم فعلی نیازها و توقعات بیسابقه ای را در دهقانان برمی انگیزد. علاوه بر این عنصر آگاهی و خواه نتیجه عمل جنبش انقلابی باشد که خواه نتیجه برخورد طبیعی و خود بخودی دهقانان با شرایط در افزایش نارضائی نقش موثر دارد. با این ضوابط نارضائی در روستا در حال افزایش است. این نارضائی با تشدید فشار سرمایه های بزرگ در بخش کشاورزی و دامداری و با بحران های اقتصادی سیستم سرعت رشد خواهد کرد.

واقعیت اینست که " رعیت " سالهای نخست بعد از رفم به تکه زمین سخت امید بسته بود و آزادی از قید بهره مالکانه و بیگاری و سیورسات و جور و ستم ارباب و

مباشران او برای رعیت امید بخش بود . ولی هرچه از عمر سیستم جدید گذشت این امید کاهش یافت . بخصوص برای نسل جوانی که طعم " رعیتی " را نچشیده است ، فاصله زیادی بین نیازها و پاسخی که بآنها داده میشود افتاده است . با همه اینها درك سیستم پیچیده استثمار بورژوازی کمپرادور محتاج رشد بیشتر تضاد و عیقتر شدن و حادثتر شدن آن همراه با جریانهای آگاه سازنده است . باید توجه داشته باشیم که آنتاگونیسم تاریخی دهقانان با فئودالها حتی در آستانه رفوم تحت تاثیر مجموعه عوامل عینی و ذهنی تکامل اجتماعی تبدیل به برخورد حاد و خشن طبقاتی نشده بود . حال آنکه درك رابطه استثمارگران فئودالی برای دهقانان بسیار ساده بود . اینک نابجاست که انتظار داشته باشیم طی این چند سالی که از رفوم گذشته است تضاد دهقانان با بورژوازی کمپرادور خواه در چهره " تضاد با رژیم و سازمانهای آن و یا مؤسسات خصوصی بآن درجه از رشد و عمق رسیده باشد که دهقانان را علیرغم عقب ماندگی و نا آگاهی آنان آماده حرکت و برخورد شدید با سیستم کرده باشد . در عین حال از دیدگاه جنبش انقلابی از دست دادن شعار استراتژیک " زمین برای دهقانان " در شرایط فعلی باسانی قابل جبران نیستند . گرچه در گذشته نیز ما شاهد جنبشهای وسیع و حاد دهقانی نبودیم اما مناسبات فئودالی شرایط بسیار مناسبی برای فعال کردن هرچه حاد تر آنتاگونیسم دهقان و فئودال بوجود آورد . امروز نیز برای دهقانان شعارهای اقتصادی پیرامون زمین (برای دهقانان بی زمین) و روابط استثمارگران سرمایه داری وابسته مطرح است ولی این شعارها قدرت خرد کنند ؟ " زمین برای دهقانان " را در نا بسودی سیستم فئودال کمپرادور ندارد .

نتیجه این بحث اینستکه دهقانان علیرغم اینکه با الفای فئودالیسم طبقه ای در حال تجزیه بشمار میروند و علیرغم رشد طبقه کارگر و قشرهای خرد بورژوازی ، سالیان دراز نقش تاریخی خود را بعنوان متحد عمده " طبقه کارگر و وسیعترین نیروی انقلاب دموکراتیک توده ای حفظ خواهند کرد . حل شدن دهقانان در طبقه کارگر و یا تبدیل شدن آنها به کارگر کشاورزی و مهاجرت بشهرها و تبدیل شدن به کارگران صنعتی و ساده بیش از دو نسل در سیستم سرمایه داری کلاسیک بطول انجامیده است . در سیستم سرمایه داری وابسته مسأله دهقانان امری لاینحل بنظر

میرسد . از نظر اهمیت اقتصادی و اجتماعی مساله و نقش ویژه ای که این طبقه در سیستم سرمایه داری وابسته بازی میکند (و تفاوت اساسی که نقش دهقانان در سرمایه داری وابسته با سرمایه داری مستقر در جوامع سرمایه داری کلاسیک دارد) موقعیت روستا و دهقانان را بعنوان سومین خصلت عمده سیستم بشمار میآوریم . چهارمین خصلت سرمایه داری وابسته رشد نامتناسب بخش خدمات در برابر بخش تولید است این پدیده که خود عمده تأمصول درآمد ناشی از سیستم تک محصولی (درآمد هنگفت نفت در کشور ما) است باعث میشود که یک جامعه اقلیت مرفه مصرف کنند و بوجود آید که نقش آن عبارت است از مصرف بخش مهمی از درآمد نفت بصورت مصرف انواع کالاها و ساخت صنایع وابسته و یا کالاها و مصرفی وارد از خارج . از نظر اقتصادی این جامعه مصرف کنند و حلقه ایست که دایره صدور نفت دریافت ارز خارجی و ورود کالاها و مواد صنعتی در مقابل این ارز خارجی و مصرف این مواد و کالاها در بازار را تکمیل میکند . این جامعه مصرف کننده از قشرهای مرفه خرد و بورژوازی و بورژوازی تشکیل شده است . قشر مرفه خرد و بورژوازی عمدتاً از کارمندان عالیرتبه افسران ارشد و صاحبان مشاغل آزاد مثل پزشکان و مهندسان و وکلای دادگستری و هنرمندان پر درآمد کسبه مرفه و واسطه های مرفه بازرگانی تشکیل یافته است و تفاوت عمده اش با صاحبان سرمایه در اینست که تقریباً تمام درآمد خود را مصرف میکنند در حالیکه بورژواها علاوه بر مصرف (که بخش کوچکی از درآمدشان را تشکیل میدهد) دست به تراکم هرچه بیشتر سرمایه میزنند . در حال حاضر مصرف کنندگان کالاها و لوکس و کران قیمت داخلی و خارجی و استفاده کنندگان از هتلها کازینوها و شاهراهها و هواپیمائی کشوری بخارج کنندگان ارز برای جهانگردی و محصولات خارج از کشور و بسیاری خدمات و کالاها و دیگر عمدتاً همین قشر مرفه و ممتاز خرد و بورژوازی است . این قشر که نقش اقتصادی اش ایجاد و گسترش بازار کالاها و پیچیده و گران خارجی است در شرایط معین و در طول زمان میتواند بخاطر امتیازات خود طرفدار ادامه وضع موجود بشود . لکن در شرایط فعلی حتی این قشر نیز از دیکتاتوری فردی ناراضی است . افراد جامعه مصرف کنند که شرایط مادی لازم برای پذیرفتن فرهنگ نو استعماری مترویل را دارند و بیش از هر قشر و طبقه دیگری تحت تاثیر این فرهنگ که بورژوازی کپی را در مدافع آنست و قرار گرفته اند

در برخورد با مسأله دیکتاتوری دلشان اغلب در گروه موکراسی بورژوازی غربی است و در حالیکه برای کل سیستم سرمایه داری وابسته مانع و معارضی بشمار نمیروند و حداقل مخالفان خاموش دیکتاتوری فردی هستند .

آیاد سیستم سرمایه داری وابسته بورژوازی گمراه و نمیتواند قشرهای خرده بورژوازی را بدنبال خود بکشد و با اتکا بانها حداقل بخش مهمی از زحمتکشان را بفریبد و از حمایت سیاسی آنها مثل بورژوازی در کشورهای سرمایه داری غرب بهره مند شود؟ آیا آنچه در مورد این قشرهای مرفه گفته شد در مورد کل خرده بورژوازی صادق نیست؟

شناخت موقعیت تاریخی خرده بورژوازی در ایران (و بطور کلی در اغلب کشورهای تحت سلطه) در شناخت زمینه های اجتماعی جنبش انقلابی اهمیت زیاد دارد . آنچه در مورد نقش دوگانه و متزلزل و نوسانهای سیاسی خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری کلاسیک گفته میشود عینا در جامعه تحت سلطه چه در سیستم فئودال - کپرادور ویا در سرمایه داری وابسته صادق نیست . در جامعه سرمایه داری خرده بورژوازی در برابر تضاد اساسی سیستم یعنی تضاد کار (پرولتاریا) با سرمایه (بورژوازی) موقعیتی دوگانه و متزلزل دارد . خرده بورژوازی از یکسو صاحب وسیله تولیدی مختصری است و از سوی دیگر صاحب نیروی کار است . باین دلیل نمیتواند با قاطعیت یک طرف را انتخاب کند . خرده بورژوازی بنا براینکه خطر را از کدام سو متوجه خود ببیند بسوی دیگر تمایل نشان میدهد . این منشأ نوسان و متزلزل خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری است . در عین حال خصلت دوگانه استشارگری و استثمار - شوندگی به خرده بورژوازی خصلتهای محافظه کاری و تنگ نظری و تفرقه ترید و موهوم پرستی را میبخشد . مجموعه این خصوصیات است که به بورژوازی امکان میدهد که خرده بورژوازی را بسوی احزاب و جریانهای سیاسی خود جلب کند و با وساطت آن حتی به بخشهایی از طبقه کارگر دست یابد . موقعیت و ساختمان فعلی احزاب بورژوازی غرب نشان میدهد این واقعیت است . حتی چند دهه پیش نیز ظهور فاشیسم و نازیسم در اروپا ، این قشرهای وسیع خرده بورژوازی بودند که بدنبال شعارها و برنامه های برتری جویانه آنان بحرکت درآمدند و توده های عقب مانده طبقه کارگر را نیز حتی بدنبال خود کشاندند . ادامه موکراسی بورژوازی بر این

اصل استوار است که احزاب و جریانهای سیاسی تحت رهبری بورژوازی قادرند برای دوره های طولانی اکثریت رأی دهندگان را بدنبال خود بکشند .

در جامعه تحت سلطه ما خرد و بورژوازی نقش ویژه ای دارد . این ویژگی

در پدیده های زیر نهفته است :

اولا - در اینجا عقب ماندگی بورژوازی صنعتی و سپس نقش اقتصادی نفت باعث رشد نامتناسب خرد و بورژوازی شده و در حال حاضر نیز بخش هایی از خرد و بورژوازی با رشد سرمایه داری وابسته بطور نامتناسبی نسبت به طبقه کارگر رشد میابند . اگر این پدیده از نظر اقتصادی اهمیت دارد ، اهمیت نقش خرد و بورژوازی در چیز دیگریست . در جامعه ما نه در گذشته و نه در امروز تضاد عمده تضاد طبقه کارگر و بورژوازی نبود ، در اینجا در گذشته تضاد عمده تضاد مرکبی بود ، است که در یکسوی آن امپریالیسم و فتووالها و بورژوازی کمپادور قرار داشته و در سوی دیگر مردم یعنی طبقه کارگر و دهقانان خرد و بورژوازی و بورژوازی ملی . در حال حاضر از آنسوی تضاد فتووالها حذف شده اند و در اینسو بورژوازی ملی تضعیف شده است . در تضاد بین خلق و امپریالیسم و متحدانش خرد و بورژوازی موضعی دوگانه و در حال نوسان ندارد . خرد و بورژوازی از آغاز سلطه استعمار تا پایان سلطه آن یعنی تا پیروزی جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی بطور ثابت در طرف خلق قرار دارد و بخش مهمی از آن بشمار میرود . باین ترتیب در حالیکه خرد و بورژوازی بطور کلی خصلت های محافظه کارانه خود را که از موقعیت تولیدی و شرایط مادی آن ناشی میشود از دست نمیدهد ولی با همان ظرفیت و امکاتی که این موقعیت باو میبخشد در تمام مراحل جنبش رهایی بخش شرکت میکند .

در دهه اخیر قشرهایی از خرد و بورژوازی بموازات رشد سرمایه داری وابسته در معرض نابودی قرار گرفته اند . کسبه ، پیشه وران و واسطه های کوچک و خرد و پاقشر پائینی دستگاه مذهب از آن جمله اند . این قشرها نه تنها در هنگامیکه در سیستم حاضر بحران آغاز میشود رو بنابودی میگردانند ، بلکه در دوره شکوفائی آن و هر چند سرمایه های بزرگ رشد میکنند ، هر قدر سیستم توزیع در جهت سرمایه داری تکامل مییابد عرصه را برای زندگی ^{اقتصادی} خود تنگ تر می بینند . این قشرها علیرغم دیکتاتوری رژیم از امکانات ویژه خود استفاده کرده و میکوشند بر ضد سیستم اعتراض

کنند . بسیاری واقعیت‌های دهه گذشته این نتیجه‌گیری را تایید میکند . این قشرها در سالهای اخیر نسبت به دیگر قشرهای خرد و بورژوازی (باستشای روشنفکران) از خود فعالیت بیشتری نشان داده اند .

در برابر این قشرهای در حال زوال قشرهای در حال رشد خرد و بورژوازی قرار دارند . کارمندان دولت و بخش خصوصی ، فروشگاههای بزرگه نیروهای مسلح صاحبان مشاغل آزاد (هنرمندان ، پزشکان و مهندسان و غیره) و بالاخره دانشجویان و محصلان قشرهای در حال رشد را تشکیل میدهند . این قشرها مانند طبقه کارگر با رشد سیستم رشد مییابند و با آغاز بحرانها تحت فشار اقتصادی قرار گرفته بسوی حرکت رانده میشوند . نیروهای خرد و بورژوازی خود منشأ جریان های سیاسی مستقل از بورژوازی و طبقه کارگرند ، در حالیکه بخشی از این نیرو قادر است ایدئولوژی طبقه کارگر را بپذیرد . در شرایط ضعف بورژوازی ملی و خرد و بورژوازی مبارزه جو وارث سنتهای سیاسی تاریخی بورژوازی ملی میشود که طی چند دوره طولانی رهبری مبارزه ضد استعماری را بدست داشته است . جریانهای پیشرو خرد و بورژوازی در این مرحله میکوشند میراث مبارزه ملی را با دیدگاه طبقاتی طبقه کارگر بهم بیامیزند و خلأ ناشی از ضعف بورژوازی ملی را پر کنند . خطری که این جریانها را تهدید میکند اینست که بدنباله روی از گرایشهای نومیدانه و افسوس نگر قشرهای در حال زوال دچار شوند و از حرکتی انقلابی در جهت بسیج نیروهای که نقش تعیین کننده در دفن کردن سیستم سرمایه داری وابسته دارند بازمانند . در فرهنگ سیاسی این دنباله روی بصورت در پیش گرفتن شیوه‌های ماجراجویانه و توطئه گرانه میتواند مشخص شود . حال آنکه نه تنها جریانهای وابسته به طبقه کارگر بلکه جریانهای مترقی خرد و بورژوازی وظیفه دارند این قشرهای در حال زوال را با ایدئولوژی انقلابی مجهز ساخته بآنان بقبولانند که راهی بسوی گذشته ندارند و تنها راه نجات آنان در اینست که به نیروهای بیپوندند که قادرند سیستمی مترقی- تر را جانشین سرمایه داری وابسته بنمایند .

آنچه تا اینجا در مورد خصوصیات سرمایه داری وابسته در ایران گفتیم خطوط عمده خصلتهای اقتصادی و اجتماعی این سیستم را مشخص میکند . در اینجا از خصلت سیاسی سرمایه داری وابسته سخن میگوئیم . رونمای سرمایه داری وابسته

د یکتاتوری بورژوازی کپرادور است که با حمایت امپریالیستها در طول حیات سیستم پاسدار مناسبات نابرابر اجتماعی است. د یکتاتوری با اشکال مختلف آن شیوه حکومتی است که بدون آن ادامه و رشد سیستم سرمایه داری وابسته ممکن نیست. این یکی از وجوه اختلاف سرمایه داری وابسته با همه توتانی بودن آن و با همه دوز و کلک های پیش شیوه ایست که میتواند برای دهها سال سیستم را برپا نگهدارد. در اینجا هیچگاه دموکراسی بورژوائی بصورت جامع آن دیده نخواهد شد و دوره های کوتاهی از شبه دموکراسی در فاصله های د یکتاتوری های طولانی و همچون د قایق برای تنفس در میان ساعات درس امکان ظهور دارد. همانطور که در جامعه های سرمایه داری تحت شرایط معینی و مثلاً هنگامیکه طبقه کارگر بجان آمده و توده های ناراضی را بدنبال خود کشید و حاکمیت بورژوازی را بخطر میاندازد و یا هنگامیکه بورژوازی برای بدست آوردن منابع و بازارهای لازم برای ادامه حیات سیستم نیاز به نظامی کردن جامعه و دست زدن به تجاوزات وحشیانه بکشورهای دیگر دارد. د یکتاتوری بصورت حکومتی فاشیستی جانشین دموکراسی بورژوائی میشود.

در اینجا امپریالیستهای غارتگر و متحدان مرتجع آنها تنها هنگامی زنجیرها را شل میکنند که احساس میکنند ادامه د یکتاتوری موجودیت سیستم را بخطر انداخته و یا هنگامیکه عوامل خارج از کنترل آنها مانع ادامه د یکتاتوری میشود. از کودتای ۱۲۹۹ تا امروز تنها در شهریور ۲۰ تا ۳۲ (با وقفهای از سال ۲۷ تا ۲۹) چیزی شبیه دموکراسی غربی در ایران وجود داشته. این دوره با ورود ارتشهای خارجی بویژه با نقش ارتش شوروی آغاز شد و در دوره حکومت مصدق نیز بار دیگر تا حدودی حقوق سیاسی به مردم داده شد. فرصت سالهای ۳۹ - ۴۲ نیز بر مقیاس کوچکتر و با شناخت کمتری به دموکراسی غربی از همین لحاظ کوتاه تنفس بشمار میرود. بقیه سالهای این نیم قرن که گذشته ایران در زیر سلطه د یکتاتوری خشن و لجام گسیخته ای قرار داشته است. ممکن است گفته شود که این د یکتاتوری طولانی حاصل حاکمیت نسبی فتودالیسم بر جامعه ماست. یا بعبارت دیگر ادعا شود که سرمایه داری وابسته ماهیتاً نیاز به دموکراسی بورژوائی دارد و ادامه د یکتاتوری در سالهای پس از فرم از بقایای فتودالیسم و یا وجهی از " فتودالیسم اداری " است. کسانیکه این برداشت را از سیستم دارند ماهیت بورژوازی کپرادور و خصلتهای

سرمایه داری وابسته را نمی شناسند و آنرا با بورژوازی کلاسیک و سیستم سرمایه داری اشتباه میگیرند. دیکتاتوری پنجاه سال اخیر استبداد فئودالی نبود است. استبداد فئودالی در انقلاب مشروطیت شکل تاریخی خود را از دست داد. کودتای ۱۲۹۹ کودتای فئودالها نبود و حکومت سیاه بیست ساله منشأ ظهور و رشد بورژوازی کپیراد و اداری نظامی ایران بشمار میرود. امپریالیسم انگلیس با کمک یک دار و دسته نظامی دست به کودتائی زد که دهها نمونه آن در آمریکای لاتین قبل و بعد از کودتای ۱۲۹۹ دیده شده است. بدیهی است حکومت سیاه رضا خان مرکز ۳ وحدت بود: وحدت امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی کپیراد و. گرچه رضا خان و دار و ستماش طی بیست سال تبدیل به بزرگترین زمینداران شدند معذک رهبری حکومت با فئودالها نبود. حتی حکومت به حکومت محلی فئودالها یا باصلاح خانهای ضربات سنگین وارد کرد. کودتای ۲۸ مرداد نیز با دخالت جدی امپریالیستهای آمریکائی وانگلیسی و با وحدت کپیراد ورها و فئودالها به نتیجه رسید. بورژوازی کپیراد و رشد خود را طی بیون همین سالهای سیاه دیکتاتوری است. بدون پایمال کردن حقوق اساسی مردم ممکن نبود که جنبش ضد امپریالیستی ایران مهار شود. در شرایط ادامه و گسترش جنبش رهایی بخش زندگی و رشد بورژوازی کپیراد و با خطری جدی روبرو میشد. باین ترتیب می بینیم که بورژوازی کپیراد و از دیکتاتوری و بخصوص از شکل جمعی یا اشرافی دیکتاتوری که در آن تنها مردم هستند که هیچگونه حق رأی و اعتراض ندارند و قشرها و جناحهای بورژوازی کپیراد و و جناحهای امپریالیستی متحد آنها حق مبارزه با یکدیگر و استفاده از تربیون های مختلف و اهرم های سیاسی گوناگون را برای خود حفظ کرده اند و همواره سود برد است. تردیدی نیست که "دولت" در سیستم سرمایه داری وابسته نسبت به دوره قبل تکامل مییابد و همچنانکه وسائل و تکنیک تولید و سازمان آن پیشرفت میکند، دولت نیز تجدید سازمان شده و قدرت و تمرکز و کاربری آن افزایش مییابد. اما این پدیده درست آن چیز است که دیکتاتوری سرمایه داری وابسته را سازمان یافته تر و خطرناکتر میسازد.

چه عواملی باعث میشود که در این سیستم طبقه حاکم نتواند مثل بورژوازی در

غرب بشیوه دیکراسی متوسل شود بی آنکه با خطر نابودی روبرو شود؟

باین عوامل بطور ضمنی اشاره شده است اما پاسخ روشن به مسأله چنین است :

در جامعه سرمایه داری با حاکمیت بورژوازی و برای یک دوره نسبتاً طولانی نیروهای تولید که جدید امکان رشد میابند و بورژوازی کلاسیک به نیازهای اقتصادی جامعه مدتها با کفایت پاسخ میدهد . از سوی دیگر بورژوازی استعمارگر از همان آغاز با غارت سرزمینهای عقب مانده جهان ثروت بیکران را بسوی متروپل سرازیر میکند که در نتیجه آن استثمار طبقه کارگر و زحمتکشان بطور کلی و تا حدودی تعدیل شده و باصطلاح " کره ای روی نان کارگران نیز مالیده میشود " . تعدیل استثمار و رشد و تکامل وسائل تولید امکان بالا رفتن سطح زندگی را در کل جامعه سرمایه داری باعث میشود . این عامد بنویسه خود اجازه میدهد که بورژوازی بتواند موسسات سیاسی خود را در رقابت با سازمانهای طبقه کارگر ایجاد کرده توده های نسبتاً راضی را بدنبال این موسسات بکشد و زمینه رشد مبارزه طبقاتی را تضعیف کرده تضاد های طبقاتی را از برخورد های شدید بدور نگهدارد . این پدیده زمینه مادی شیوه مالکیت بورژوازی و یا دموکراسی غربی است .

در جامعه تحت سلطه ما عواملی وجود دارد که درست خلاف عوامل یاد شده عمل میکنند . اولاً در اینجا روابط استعماری و نواستعماری بمعنی استثمار و حشمتناک خارجی است که در نتیجه آن استثمار زحمتکشان چند برابر میشود . این استثمار خارجی که در آغاز توأم با زور و همراه با تحقیر مردم تحت سلطه است نه تنها از نظر اقتصادی زندگی آنها را دشوار میسازد بلکه تحقیر و ستم امپریالیستی مردم مرفه و حتی سرمایه داران ملی را به واکنش بر ضد این سلطه میکشاند . ثانیاً در این سیستم سطح تولید همواره نسبت به جامعه متروپل بسیار عقب است . صنایع وابسته تنها بخش کوچکی از ارزش را تولید میکنند و در قلمرو کشاورزی همانطور که قبلاً گفتیم شیوه کهنه ادامه مییابد . این عامل در پائین نگهداشتن سطح زندگی زحمتکشان نقش مهمی دارد . ثالثاً در این سیستم بورژوازی کپرادور فاقد خصوصیات انقلابی بورژوازی کلاسیک است و در مقایسه با آن سخت بی کفایت است . این بی کفایتی که حاصل خصلت دلالی بورژوازی کپرادور و ضعف تاریخی قشرهای تولیدی آن در برابر قشر اداری و تجاری است به فساد ناشی از تراکم سرمایه از راههای غیرقانونی و از طریق غارت درآمد هنگفت نفت افزوده میشود و بخصوص در سازمان اداری سیاسی

جامعه انحطاط و فساد علاج ناپذیری را بوجود میآورد که هرگونه زمینه موافق برای حکومت را در بین مردم از بین میبرد و خود انگیزه ای میشود برای تهاجم سریع مردم برای نابود کردن حکومتی فاسد و نالایق. باین ترتیب عامل وابستگی به امپریالیسم که بمعنی تشدید ستم و استثمار خارجی است مهمترین مانع ثبات سیاسی دولت در شرایط دموکراسی یا شبه دموکراسی و ضعف اقتصادی و فساد اداری عوامل تشدید کننده آن بشمار میروند. در کشور ما تجربه نشان میدهد که در دوره هایی که حداقل حقوق سیاسی به مردم داده شده نیروهای خلق بسرعت علیه حکومت بسیج شده و احزاب دولتی و ادار و دستگاههای ارتجاعی بهیچوجه قادر نیستند مردم را به دنبال خود بکشند. آخرین تجربه در سالهای ۳۹ تا ۴۲ نشان داد که حتی در غیاب یک جریان سازمان یافته انقلابی و پیشرو و با حداقل امکان برای حرکت سیاسی چگونه مردم بحد رژیم بسیج شدند و سرانجام پس از بارها نوسل به قهر و تجاوز پلیسی و نظامی و تنها بقیمت یک قتل عام توانستند بار دیگر مردم را بزنجیر بکشند.

باین عوامل قدیمی که اعمال دیکتاتوری تحت سلطه امپریالیسم را در کشور ما ضروری میسازد، در سالهای پس از رفوم عامل جدیدی نیز افزوده شده است. الغای مناسبات فتوایی و حذف فتوایها از حاکمیت سیاسی در سطح کل جامعه موجب رشد طبقه کارگر و رها شدن دهقانان از قیود فتوای و رشد سریع روشنفکران و در نتیجه افزایش خواسته های این نیروهای مترقی شده است. مطالبه مردم برای دریافت حقوق اساسی با تأمین شرایط بهتر زندگی برای آنها رابطه دیاکتیکی دارد. هرچه از عمر سیستم میگذرد این نیاز در توده ها افزایش مییابد و فشار برای دریافت حقوق تشدید میشود. در این شرایط رژیم جبران برداشتن موانع اقتصادی و اجتماعی از جلورشد این نیروها را با افزودن به سنگینی دیکتاتوری و هرچه بیشتر سازمان دادن این دیکتاتوری تأمین میکند. باین ترتیب در آغاز دهه اخیر در ازای رفوم ارضی دیکتاتوری مخوف و بیسابقه ای بر توده ها تحمیل میشود. اینهاست عواملی که باعث میشود شیوه حاکمیت بورژوازی کمپرادور عمدتاً و اساساً دیکتاتوری باشد و نه دموکراسی غربی. هرگونه اشتباه در این مساله و هرگونه توقع بیجا از این سیستم بصورت گرایش های سازشکارانه در جریانهای سیاسی انعکاس مییابد. آنها که منتظرند تا در ایران ضرورتاً دموکراسی بورژوازی حاکم شود و راه برای فعالیت سیاسی آزادانه باز شود

بیهوده انتظار میکشند . این جریانها باید با پذیرفتن واقعیت دیکتاتوری و آنهم خشن ترین شکل آن یعنی دیکتاتوری فردی شاه و فعالانه در درگرون ساختن شرایط موجود شرکت کرده بانتظار کشیدن غیر فعال و منتظر حوادث و پدیدارهایی مانند - که خود هیچگونه نقشی در تکوین آن ندارند - خاتمه دهند .
با توجه با آنچه در مورد رویای سیاسی این سیستم گفته شد آیا شیوه ایکه فعلا

رژیم در پیش گرفته است تنها شکل اعمال حاکمیت برای حفظ سرمایه داری وابسته در

ایران است یا اشکال دیگر نیز میتواند مطرح باشد ؟

همانطور که قبلا گفتیم در اینجا اعمال دیکتاتوری ضرورتی است که از ماهیت سیستم ناشی میشود . معذک در شرایطی رژیم ممکن است ناگزیر شود تا حدودی حقوق اساسی مردم را رعایت کند . در اینصورت چیزی شبیه دیکراسی بورژوازی یا کاریکاتوری از این نوع دیکراسی دیده خواهد شد . خطرات ناشی از عکس العمل شدید مردم نسبت به دیکتاتوری و تضاد درونی قشرهای حاکم و جناح بندی های امپریالیستی و بالاخره اثری که اوضاع منطقه و جهان در ایران میگذازد میتواند عواملی باشند که جناحهایی از سیستم را به طرفداری از این دیکراسی نیم بند بکشاند . از این گذشته باید توجه داشت که حداقل دو گونه دیکتاتوری در ایران سابقه دارد : دیکتاتوری اشرافی یا جمعی طبقه یا طبقات حاکم و دیکتاتوری فردی . این دو شکل دیکتاتوری در کشورهای تحت سلطه دیگر نیز قابل تفکیک است . منظور از دیکتاتوری جمعی یا اشرافی آن شکل از حکومت است که طبقات ممتاز و عوامل حاکم در حالیکه حقوق اساسی مردم را سلب کرده اند برای جناحهای داخلی خود حق رقابت و اظهار نظر را قائلند . در این صورت تریبونها و اهرمهای متعددی برای اعمال حاکمیت و تقسیم قدرت بچشم میخورد . سالهای نخست پس از کودتای ۱۲۹۹ و اختناق سالهای ۲۷ تا ۲۹ و بالاخره دیکتاتوری پس از کودتای ۲۸ مرداد تا ۴۲ دوره هایی از دیکتاتوری اشرافی بشمار میروند . در این دوره ها فتوایها و هیأت وزرا و مجلس و فرماندهی نیروهای مسلح و احزاب ارتجاعی و صاحبان جرائد و رؤسای روحانی و بالاخره دربار و شخص شاه قدرت حاکمه را بین خود تقسیم کرده بودند . جناحهای مرتجع داخلی و امپریالیستهای خارجی برای تأمین منافع خود و

مصالح خود از تربیونها و اهرمهای مختلف استفاده میکردند. در این شرایط کرسیهای شوری و سنا بین فتودالها و کپرادورها، بین انگلیس و آمریکا تقسیم میشد. فرماندهان عالی ارتش و روحانیون بزرگ و دربار نیز تربیونهای برای خود بدست میآوردند. در این موقع مجلس شوری براستی مجلس نمایندگان بود ولی نه نمایندگان مردم بلکه نمایندگان جریانهها و جناحهای ارتجاعی داخلی و خارجی. در دیکتاتوری اشرافی امراء ارتش در تعیین سیاست رژیم مستقیماً دخالت میکردند. روزنامه نویسها باج میگرفتند و بسوی این یا آن دسته جنجال برآه میاندختند. فتودالها به مثابه حکامی مقتدر تمایلات خود را تحمیل میکردند. نمایندگان امپریالیستها در بیرونی خانه آیت الله ها به دستبوس میرفتند و حاصل همه اینها بمنزله تقسیم قدرت بود. جناحی برتری مییافت و با رقابت جناح دیگر روبرو میشد. در دیکتاتوری اشرافی یک نظامی شاه یا رئیس جمهوری قدرتمند بر همه این تربیونها و اهرمها حکم نمیراند. در سالهای ۳۲ تا ۴۲ سپهبد زاهدی و علاء اقبال و امینی کمتر از شاه در تعیین سیاست کشور دخالت نداشتند. دربار و شخص شاه در این دوره یکی از مراجع قدرت بحساب میآمد و نه همه آن.

در دهه آخر حکومت بیست ساله رضاخان دیکتاتوری اشرافی هرچه بیشتر جای خود را به دیکتاتوری فردی داد. تمام اهرمها زیر سلطه بی چون و چرای دربار پهلوی قرار گرفت و رضاخان سلطنت مطلقه را به سیستم تحمیل کرد. در سالهای ۴۲ بعد هر روز قدرت شاه افزایش یافت. دیکتاتوری فردی شاه همه مراجع دیگر را به تصرف خود درآورد. فرماندهان نظامی که ممکن بود خطری بوجود آورند تصفیه شدند و اصولاً در رأس نیروهای مسلح هیچکس مدت مدیدی نمیماند. مجلسین تبدیل به یک صحنه نمایش خسته کننده شد و نمایندگان به کارندان ساده حکومت مبدل شدند. روحانیون بزرگ تنها بشرط فرمانبری بی چون و چرا از دربار میتوانند مقام خود را حفظ کنند. هیأت دولت فاقد شخصیت سیاسی است و بیشتر به کارگزاران امور شهرداری شبیه است تا کسانی که مسئولیت اداره کشور را بدست دارند. محمد رضا شاه شخصاً سیاست اقتصاد داخلی و خارجی را تعیین میکند. عده ای مشاور که حقوق و اختیارات آنها بمراتب کمتر از مشاوران دربار قاجار است پیرامون او را گرفته اند. بیادار و دسته کوچک که نقش خواجه سرايان را دارند زیر فرمان مستقیم شاه کشور را اداره میکنند. شاه در کوچکترین امور شخصاً

در حالت میکند و خواه این امر کاشتن فلان نوع درخت در کویر باشد و یا خرید فلان کالا از فلان شرکت خارجی . شاه بعنوان مالک مطلق کشور منابع ملی را بین امپریالیستها تقسیم میکند و باین یا آن جناح امپریالیستی نزدیک میشود و جاه طلبی های بی حد خود را از راه صرف میلیاردها دلار درآمد نفت در جهت تأمین منافع امپریالیستهای متحدش ارضا میکند . در یک کلام استبداد مطلقه شاه روی رژیم های باتیستا و پایادوک و ترونیلو و فرانکو را سفید کرده و رژیم تزاری در برابر آن رژیم معتدل بشمار میرود . در حال حاضر دیکتاتوری فردی شاه و که خشن ترین و ارتجاعیترین شکل دیکتاتوری است برایاں حاکم است . این دیکتاتوری نه تنها خلق را بشدت در زیر فشار پلیس و نظامی خود خفه میکند بلکه حق رأی را از تمام جناحها و مراجع داخلی سیستم سلب کرده و خود را سواً حاصل غارت توده ها را بین آنها تقسیم میکند . اینک بجاست اگر سواً شود که دیکتاتوری خشن سلطنتی

مدافع منافع منافی است؟

به نظر ما دیکتاتوری شاه در درجه نخست مدافع مناسباتی است که سرمایه داری وابسته بر آن استوار است و در این سطح متحد امپریالیستها و بخصوص آن امپریالیستی است که حامی این دیکتاتوری بود و قدرت امکان آنرا دارد که به جاه طلبیهای شاه در منطقه جامه عمل بپوشاند . در درجه بعد مدافع آندسته از سرمایه دارانی است که در رابطه متقابل با دیکتاتوری پیشترین سودها را بزبان رقبای خود میبرند و بالاخره مدافع منافع دار و دسته حاکم و منافع شخص خانوادگی سلطنتی و منافع شخص خود است . تا آنجا که وظائف دیکتاتوری شاه با پاسداری کل سیستم مربوط میشود باین دیکتاتوری نمایندگی تمام قشرهای بورژوازی کپرادور و امپریالیستهای نینفع در ایران است . و از آنجا که پای منافع یک امپریالیسم و بخشهای معینی از بورژوازی کپرادور بر میان میآید این وظائف میتواند تضادهای درونی سیستم را تشدید کند . از آنجا که تمام اهرمها و تریبونها در دست شاه قرار گرفته در آن واحد نمی تواند منافع متضاد همه امپریالیستها و همه جناحهای بورژوازی کپرادور را برآورد و سازد و در نتیجه بر خلاف گذشته که این جناحها با استفاده از اهرمهای مختلف با یکدیگر تصفیه حساب میکردند در حال حاضر همه ناراضیهای درونی سیستم متوجه شخصی شاه میشود . از اینجاست که در یک روز شاهد دعوی شاه با وزارت

خارجه آمریکا هستیم و یک روز دیگر شاهد فحاشی شاه به "بی بی سی" .
بریتانیای کبیر . یکروز سرمایه دارهای فرانسوی در پشت " لوموند " مطالبه سهم
بیشتری میکنند و روز دیگر چانه زدن شاه با آمریکا بر سر قیمت نفت در جرائد منعکس
میشود .

در تعیین سیاست اقتصادی داخلی نیز شاه قادر نیست منافع همه قشرهای
بورژوازی کپرادور را رعایت کند . اغلب بین بوروکراتها و بخش خصوصی بر سر این
سیاست کشمکش است . در این کشمکشها بورژوازی بوروکرات دست بالا را دارد . بر
سر نحوه تقسیم منافع نفت همیشه بین قشرها و جناحهای داخلی کشمکش است .
شاه میخواهد در جهت تثبیت موقعیت رژیم بخشهای خصوصی را بدون هیچ چون و
چرا زیر فرمان داشته باشد . شاه حتی قوانین عینی اقتصاد سرمایه داری را نیز
بزیر هم میزند . او میخواهد بزور پلیس و دادگاه نظامی بجنگ تورم برود . خود -
کامگی شاه نه تنها طبقه کارگر و بقیه خلق بلکه حتی صاحبان سرمایه را نیز گاه
عذاب میدهد . ضرب المثل " کار دسته اش را نمی برد " در مورد دیکتاتوری فردی
صادق نیست . دیکتاتوری محمد رضا شاه علاوه بر قتل عام وحشیانه خلق خود متکرارا
خود را چه نظامی و چه غیر نظامی باشد و چه صاحبان سرمایه از حق تعیین سرنوشت
سیستم محروم میسازد . در این شرایط حتی بزرگترین سرمایه داران جرئت اظهار
نظری خلاف نظر شاه را ندارند . چنین است ماهیت و نحوه عمل دیکتاتوری شاه
در حال حاضر . باین ترتیب نه تنها دیکتاتوری خفقان آور شاه مهمترین مانع حرکت
توده هاست بلکه در درون طبقه حاکم و امپریالیستهای حاکم آن نیز نارضائیهائی
بوجود آورده است . ادامه این دیکتاتوری میتواند موجودیت کل سیستم را به خطر
اندازد . از اینجاست که حرکت جنبش انقلابی بر ضد دیکتاتوری نه تنها توده ها را
به مبارزه میخواند بلکه تضاد های درونی هیأت حاکمه را تشدید میکند . این جناحها
خواستار ادامه حیات سیستم هستند و نه الزاماً خواستار ادامه دیکتاتوری شاه به
قیمت نابودی کل سیستم . جناحهای مخالف وضع موجود فکر میکنند میتوانند با دیکتاتوری
اشرافی و یا حتی با توسل به دمکراسی نیم بند به حیات سیستم ادامه دهند .

د یکتاتوری رژیم که آنرا د یکتاتوری فردی شاه مینامیم د تعیین شرایط مبارزه

ما چه نقشی دارد و رابطه آن با تضاد اساسی سیستم سرمایه داری چیست؟

د یکتاتوری شاه بمثابة اعمال حاکمیت سیاسی بورژوازی کپرادور و نمایند ه سلطه امپریالیستی است. در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم، رژیم و سرمایه داران قرار دارند. این هر سه یک جبهه ضد خلق را تشکیل میدهند اما در شرایط معین ممکن است هر سه عامل بطور مساوی نقش داشته باشند. هنگامیکه امپریالیسم دست باعمال قدرت مستقیم (خواه سیاسی یا نظامی) میزند این عامل در سرکوب خلق و ایفای نقش ارتجاعی اهمیت درجه یک پیدا میکند. (مثلا در ویتنام و یا فلسطین). هنگامیکه شیوه شبه دیکتاتوری برقرار است مثلا در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ فتودالها و سرمایه داران غیر ملی بکمال دولت میشتابند و خود نقش سرکوب را بعهده میگیرند. نمونه کامل این حالت در سالهای ۳۰ تا ۳۲ دیده میشود که حتی بخشی از قدرت حاکمه در دست بورژوازی ملی قرار دارد. و اما در شرایط دیکتاتوری و بخصوص در حالت دیکتاتوری فردی رژیم یعنی دیکتاتوری شاه نقش عمده را بعهده دارد و دو عامل دیگر از طریق آن نقش ضد خلقی خود را بازی میکنند.

در حالیکه این سه عامل جنبه های مختلف یک پدیده اند و با یکدیگر وحدت ارگانیک دارند در شرایط معین یکی از آنها برود دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده بشمار میرود. در این شرایط مبارزه با دو عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است. از آنجا که در حال حاضر سلطه و استثمار خارجی بطور غیر مستقیم یعنی از طریق رژیم و سرمایه های وابسته عمل میکند ما با یک تجاوز مستقیم امپریالیستی روبرو نیستیم و از آنجا که رژیم (دیکتاتوری شاه) تمام تریبونها را و اهرمهای قدرت را در دست دارد مبارزه با ارتجاع داخلی تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده ترین مساله ای که سد راه جنبشهای بخش شده دیکتاتوری شاه است. نگاهی به مبارزات دهه اخیر و توجه به ترکیب نیروها و خواسته های آنان نشان میدهد که ماهیت سیاسی این مبارزات اساساً ضد دیکتاتوری است. اعتراض روحانیون و قشرهای مذهبی و حرکات روشنفکران و جریان های وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر در دهه گذشته علیه دیکتاتوری بود. آنچه جریانهای پیشرو را بسوی مبارزه مسلحانه رانده است نیز عمدتاً همین دیکتاتوری شاه

بوده است. و همه اینها باین معنی نیست که ماهیت طبقاتی دیکتاتوری شاه و وابستگی آن به امپریالیستها مورد تردید قرار گیرد. بحث بر سر اینست که ماهیت جنبش‌رهای بخشن در مرحله فعلی دقیقاً شناخته شود و نیروهای خلق در زیر شعارهای مبهم و نارسا هد رنرود. در اینجا تقلید شعار جبهه د مکراتیک ویتنام جنوبی یعنی "مرک بر امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیریش" می بایست تبدیل به "مرک بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش" شود. در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب د مکراتیک نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد. طبقات و قشرهای که عمدترین نیروهای انقلاب د مکراتیک تودهای هستند (یعنی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان) هنوز بسیج نشده اند. در حالیکه تکامل اجتماعی در جامعه ما به مرحله‌ای رسیده است که برای انقلاب د مکراتیک تودهای میبایست تدارک ببینیم.

معدالک هنوز نارسیدن بانقلاب فاصله داریم. تدارک انقلاب بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی از راه مبارزه د مکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است. بنظر ما جنبش حاضر که مرحله‌ایست از جنبش‌رهای بخشن خلق با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود. در زیر این شعار استیکه نیروهای حاضر متحد میشوند و باز در زیر این شعار است که هرگونه اعتراض اقتصادی و مطالبات صنفی از حرکتی پراکنده به جنبشی توده‌ای تبدیل میشود. باین ترتیب لازم است که شعارهای اقتصادی برای هر طبقه و قشر و صنف در رابطه با این محتوای سیاسی انتخاب شود. از این راه است که نیروهای عمده انقلاب د مکراتیک بسیج میشوند و تنها در آن هنگام است که شعارهای انقلاب د مکراتیک توده‌ای از جانب پیشاهنگ طبقه کارگر که رهبری مبارزه با دیکتاتوری شاه را بدست گرفته است و خلق را در یک جبهه متحد کرده است میتواند توده‌ها را بسوی خرد کردن تمامی سیستم هدایت کند. با این تحلیل است که میگوئیم در شرایط حاضر تضاد اصلی و اساسی جامعه ما یعنی تضاد خلق با بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم در حال حاضر به تضاد عمده محسوب نمیشود و دیکتاتوری رژیم که وجهی از این تضاد است نقش عمده را ایفا میکند. در پروسه مبارزه با این عامل عمده است که تضاد اصلی و اساسی به تضاد عمده میشود. در چنان شرایطی ما در آستانه انقلاب قرار خواهیم داشت و یا به عبارت دیگر شرایط ضروری برای انقلاب فراهم خواهد بود.

برای عده ای از ما که همواره از انقلاب صحبت کرده ایم ممکن است این نحوه برخورد با مساله ثقیل جلوه کند. پس باختصار توضیحی میدهیم: آنچه مرحله انقلاب را تعیین میکند اساساً سطح تکامل تولید جامعه و ساخت اقتصادی و سیستم حاکم بر آن است. تضاد اساسی سیستم بما نشان میدهد که محتوای انقلاب که باید این تضاد را حل کند در چه مرحله ایست. با این تعریف کشور ما از اوائل قرن در مرحله انقلاب بورژوا - دمکراتیک قرار داشته است و در دوره های اخیر هرگاه پیشاهنگ طبقه کارگر قادر به تأمین رهبری خلق می بود، این انقلاب میتوانسته به مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای تکامل یابد. ولی آیا تعیین مرحله انقلاب باین معنی است که شرایط ضروری برای انقلاب نیز آماده است؟ ویا میتوان ادعا کرد که در تمام این دوران تضاد اساسی واصلی جامعه در عین حال تضاد عمده بوده است؟ هر دو پاسخ به نظر ما متفی است. در طی دوره های مختلف وجوه مختلفی از تضاد های موجود عمده شده و نیروهای خلق در زیر شعار های استراتژیک عمده ای که مشخص کنند مرحله ای از جنبش انقلابی است بسیج شده اند. مثلاً مبارزه با شرکت نفت انگلیس یا ملی کردن نفت از جمله این شعارها بود که نشان میداد تضاد عمده در آن موقع بین خلق و امپریالیسم انگلیس است. بهمین دلیل حتی امپریالیستهای آمریکائی و کپرادورهای متحد آنان نیز از این شعار حمایت میکردند. در مراحل نیز تضاد اساسی عیناً عمده شده و موقعیت انقلابی فراهم شده است. مثل شرایطی که به انقلاب مشروطیت منجر شد و یا شرایط یکساله سی ام تیر ماه تا ۲۸ مرداد که تمام نیروهای خلق علیرغم اختلافهای درونی خود در یکسو و فتودالها و کپرادورها و امپریالیستها متحداً در سوی دیگر صف آرائی کرده بودند و توده ها وسیعاً از خود گرایش انقلابی نشان میدادند.

در چین قبل از انقلاب از هنگامیکه انقلاب بورژوا - دمکراتیک منجر به حاکمیت کمین تانگ شد انقلاب دمکراتیک توده ای (و یا انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین) مرحله انقلاب شد. اما تا سال ۱۹۴۶ که چین در آستانه چنین انقلابی قرار گرفت چند مرحله طی شد. در هر مرحله تضاد عمده با مرحله بعد تفاوت داشت. مثلاً هنگامیکه ژاپن حمله سراسری خود را آغاز کرد تضاد عمده تفسیر کرد و با دشمنان نبلی خود یعنی با بورژوازی سازشکار و فتودالها و امپریالیستهای متحد آنان

(آمریکا و انگلیس) متحد شدند . در زیر شکار جنگ ضد ژاپنی بود که خلق چین برای انقلاب دمکرات بسیج شد و حزب کمونیست توانست همومنی خود را تامین کند . در فرانسه جنگ دوم جهانی ، طبقه کارگر و بورژوازی فرانسه ناگزیر بر ضد مهاجمان آلمانی باید یکدیگر همکاری کردند . حال آنکه تضاد اساسی جامعه فرانسه تضاد طبقه کارگر با بورژوازی بود . اینجا ما در ضد اتحاد با جناحهای ارتجاعی درون سیستم بر ضد دیکتاتوری شاه نیستیم و باین اتحاد نیازی نداریم . اما مبارزه با بر ضد دیکتاتوری علا از امتیازهایی که ناشی از تضاد های درونی سیستم است نیز برخوردار خواهد شد . همانطور که ژاپن امپریالیست بود و مبارزه ضد ژاپنی مبارزهای ضد امپریالیستی ولی بر ضد همه امپریالیستها بود . در اینجا مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری شاه مبارزهای رهائی بخش است و ماهیت دمکراتیک دارد ولی در برگیرنده تمام عناصر تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیستها و همه مرتجعین داخلی متحد آنها) نیست . مبارزه با دیکتاتوری رژیم برای ما در حد معینی نقش جنگ ژاپنی را بازی میکند و یا شبیه تر بان همان نقشی را دارد که مبارزه با دیکتاتوری باتیستا برای خلق کوبا داشت . در آنجا مبارزه با دیکتاتوری شمار استراتژیک جنبش ۲۶ ژوئیه بود . دیکتاتوری باتیستا در راه حفظ خود آنقدر اصرار ورزید تا کل سیستم را با خود به نابودی کشاند . در اینجا دلیل نیست که قطعا مبارزه با دیکتاتوری مستقیما منجر به نابودی تمامی سیستم شود . هیچکس نمیتواند چنین پیشگویی پیغمبر مآبانه ای بکند . آنچه مهم است و قطعی اینست که در حال حاضر مبارزه با دیکتاتوری است که بما نیرو می بخشد و نتنها محتوای است که شگ مبارزه مسلحانه را میبایست تثبیت کند بلکه رشد جریان های پیشرو و وصول به پیکار واحد و انقلابی طبقه کارگر میبایست چنین مسیری را پیماید . این احتمال وجود دارد که سیستم در راه حفظ خود در شیوه اعمال حاکمیت تغییری بدهد و در این صورت نیروهائیکه این تغییر فرم را به رژیم تحمیل کردند در شرایط جدید نیز به سیر تکاملی خود ادامه خواهند داد . در همین حال احتمال دارد که شاه و دارود ستفاش مانند باتیستا در حفظ وضع موجود اصرار بورزند و دیکتاتوری هارو وحشیانه ای را ادامه دهند . در این صورت جریانهای انقلابی در پیکار با دیکتاتوری وابسته با امپریالیستها خلق را بسیج کرده و به پیش میروند و فعالانه در تسریع و تدارک شرایط انقلاب نقش خود را ایفا کرده در یک انقلاب تمامی سیستم را بنسایب می کشانند .

در این مرحله از جنبش باید نقش نیروهای بالفعل و بالقوه را بدرستی باز شناخت و راه دست یافتن به نیروهای عمده را از راه نیروهای موجود پیدا کرد. تنها در حال حاضر بلکه در تمامی مراحلیکه تا انقلاب میبیماییم باید از اهمیت نیروهای متحد طبقه کارگر و از نقش عظیم آنان بویژه در کشور ما غافل نشد. در اینجا بر خورد مطلق با "پرولتاریا" و تاکید یکجانبه بر نقش آن تنها یک پدیده انقلابی نیست بلکه نوعی اکنون-میسم بشمار میرود. در اینجا مانند جامعه سرمایه داری غرب "پرولتاریا" بتنهائی در برابر بورژوازی قرار ندارد. اینجا مسأله بر سر خلیسته های اقتصادی طبقه کارگر جدا از جنبه شهرهائی بخش مطرح نیست. امر مبارزه با دیکتاتوری شاه امر خرد بورژوازی و بورژوازی ملی نیست. دیکتاتوری شاه پیش از همه مانع حرکات طبقه کارگر حتی برای تامین شرایط بهتر کار و زندگی است. زحمتکشان در زیر این فشار کوچکترین حقی برای مطالبات اقتصادی و سیاسی خود ندارند. کافیت کارگران و دهقانان بکجکترین اعتراض دست بزنند تا سرنیزه رژیم را روی سینه خود لمس کنند. رهائی طبقه کارگر از استثمار سرمایه های وابسته تنها از راه مبارزه با دیکتاتوری شاه ممکن است. بنابراین وظیفه تمام جریانهای پیشرو طبقه کارگر است که مبارزه اقتصادی و آگاه سازی طبقه کارگر را باجنبش رهائی بخش که در حال حاضر چهره آن ضد دیکتاتوری است وحدت بخشند. هر کارگر آگاهی امروز باید درک کند که "مبارزه در راه رهائی طبقه اش از مبارزه با دیکتاتوری فردی" (پهلوی) "تزاری جدا نیست".

کم بها دادن بمبارزه بر ضد دیکتاتوری عدم درک ضرورت این مبارزه و نقش استر-انژیک آن برای جریان های پیشرو طبقه کارگر بمعنی عقب ماندگی، از جنبش رهائی بخش و از دست دادن امکان تصاحب رهبری این جنبش در آینده است. برای ما که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داریم توجه باین اصل اهمیت حیاتی دارد. تشبیت مبارزه مسلحانه تنها در گرو فرم آن نیست. محتوای آن که باید بازگو کنند عمده ترین ضرورتها باشد ضامن تشبیت این مبارزه است.

با اینکه از ظهور و تولد مبارزه مسلحانه در جامعه ما چند سال میگذرد این ضرورت بچشم میخورد که این مبارزه را باز به شناسیم تا تعبیرها و تعریفهای گوناگون از این مبارزه جای خود را به برداشتی واحد و صحیح از آنچه مبارزه مسلحانه نامیده میشود بدهد.

مبارزه، مسلحانه چیست و چه خصوصیتی دارد ؟

ظاهراً این مساله عجیب بنظر میرسد که بگوئیم چند سال است "مبارزه" مسلحانه در سرزمین ما شروع شده ولی هنوز اتفاق نظر درباره "تعریف آن وجود ندارد". واقعیت اینستکه در همین سالها برداشتهای متفاوتی، خواه رسمی یا غیررسمی، از "مبارزه" مسلحانه ارائه شده که نه تنها در حیطه نظر مسائل جدی را بوجود آورده بلکه در جریان عمل نیز نتایج مهمی بسود یا زیان مردم بوجود آورده است. بنا براین طبیعی است که نیاز به باز شناسی مبارزه مسلحانه داشته باشیم.

مبارزه مسلحانه يك معنی خیلی عام دارد و آن اعمال قهر بهر صورت علیه دشمن است. با این تعریف تمام عملیات قهرآمیز از کوچکترین عمل فردی تا نبرد های وسیع توده ای در بر گرفته میشود. بدیهی است چنین تعریف گلی نمیتواند گرهی از مشکل ما بگشاید. در شرایط معینی که جامعه ما دارد مبارزه مسلحانه شکلی از مبارزه ایست که اساساً متکی بر اعمال قهر بر ضد دشمنان خلق است. این مبارزه در هر مرحله محتوایی دارد و فرم آن با تغییر محتوای آن تغییر میکند. در مرحله ای که جنبش نقش مقدماتی دارد یعنی هدف فحائی را دنبال میکند که با رسیدن به آنها مقدمات انقلاب تدارک میشود ماهیت مبارزه مسلحانه با ماهیت این مبارزه در مرحله ای که انقلاب آغاز شده یعنی توده ها بسیج شده اند و در زیر یک رهبری انقلابی به تغییر حاکمیت و نابودی سیستم حاکم دست زده اند تفاوت دارد. در مرحله فعلی عملیات مسلحانه از سوی جریانهای پیشرو با توجه به محدودیت کمی این جریانها در مقایسه با نیروی خلق و همچنین با توجه به کیفیت نسبتاً عالی آنها نسبت به عقب ماندگی توده ها بکار گرفته میشود. این عملیات در حال حاضر اساساً ماهیت آگاه سازنده دارد و حال آنکه در پروسه انقلاب حرکات قهرآمیز توده ها هدفی جز انتقال قدرت حاکمیت و نابود کردن سیستم موجود بخاطر جانسختن سیستم جدید ندارد. برای شناخت دقیق مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی باید خصوصیات آنرا هم از نظر شکل و هم از نظر محتوی تعیین کنیم. به نظر ما خصوصیات این مبارزه در محتوی از این قرار است:

۱- جنبش در مرحله مقدماتی و تدارکاتی خود است. یعنی نیروهای مبارز در حال حاضر میکوشند به عوامل ضروری برای انقلاب برسند. این مبارزه نمود نقش

تاریخی جریانهای پیشرو مردم یا بمعنی عام پیش‌آهنگ مردم تسریع شرایط انقلاب است؟ پیشاهنگ در پروسه تشدید تضادها و بسیج توده‌ها عملاً خود را بمثابة بخشی از شرایط انقلاب تکامل می‌بخشد.

۲- شروع مبارزه مسلحانه بمعنی این نیست که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم شده و با آغاز این مبارزه انقلاب آغاز شده است. از آنجا که این مبارزه ضرورت تدارکاتی دارد لازم نیست شرایط ضروری برای انقلاب آماده باشد تا پیشاهنگ حق داشته باشد دست باعمال قهر بزند. جنبش در حرکت خود به شرایط لازم خواهد رسید و در مرحله معینی توده‌ها به مبارزه مسلحانه پیوسته و انقلاب تحقق خواهد یافت. برای دست‌زدن به مبارزه مسلحانه شرایط و موقعیت معینی ضروری است که ما این شرایط را در بیان ضرورت مبارزه مسلحانه و تحلیل عواملی که این شکل از مبارزه را الزام آور میسازد سخن خواهیم گفت. مشی مسلحانه هر گونه برخورد مکانیکی با شرایط انقلاب را که منجر به تسلیم طلبی در برابر دشمن شده و نیروهای مبارز را به انتظار کشیدن غیر فعال دچار میسازد مردود می‌شمارد. همانگونه که در شرایط معینی نیروهای پیشرو از طریق مبارزات اقتصادی و سیاسی می‌کوشند نقش تسریع کننده پیشاهنگ را در تکامل اجتماعی و بمعنی دقیقتر تسریع و تسهیل شرایط انقلاب بازی کنند. در شرایط موجود پیشاهنگ تاکتیکهای نظامی را اساس و محور مبارزه خود قرار میدهد و همان نقش را ایفا میکند.

۳- در مرحله فعلی ماهیت سیاسی جنبش ما هیتی است ضد دیکتاتوری و شعار استراتژیک آن سرنگون ساختن دیکتاتوری شاه است. از آنجا که دیکتاتوری سلطنتی عمده ترین وجه تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کهرادور است در مرحله فعلی شعار ضد دیکتاتوری میتواند نقش وحدت بخش در جنبش داشته باشد. اگر بخواهیم محتوای مرحله فعلی جنبش‌رهای بخش را تعیین کنیم باید بگوئیم که جنبش ضد دیکتاتوری شاه، و در عین حال توجه داشته باشیم که دیکتاتوری شاه بسا سلطه امپریالیستها و مناسبات سرمایه داری وابسته وحدت ارگانیک دارد. این باین معنی نیست که ما امپریالیستها و مناسبات سرمایه داری وابسته را فراموش کنیم. شناخت تضاد عمده بما نشان میدهد که چگونه میتوان بر ضد امپریالیسم و بورژوازی کهرادور در حال حاضر بطور موثر مبارزه کرد. بعبارت دیگر مبارزه علیه امپریالیسم و کسل سیستم امروز اساساً در رابطه با مبارزه با دیکتاتوری شاه مطرح است و مادام که

این دیکتاتوری نقش عمده را ایفا میکند این قانون بجای خود معتبر است. باین ترتیب جنبش مسلحانه در این مرحله نمیتواند با تکیه بر شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای که مهمترین آن حاکمیت خلق زیر رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر است نیروهای موجود را متحد ساخته به حمایت توده‌ای برسد.

۴- اگر محتوای جنبش در مرحله فعلی مبارزه ضد دیکتاتوری است و این دیکتاتوری برای همه مردم عیناً به یکسان عمل نمیکند. دیکتاتوری بر مناسبات طبقاتی است. زحمتکشان در زیر فشار این دیکتاتوری ناگزیر شده اند بزندگی دشواری تن در دهند و حق هیچ اعتراض و یا کوششی برای بهبود شرایط اقتصادی خود نداشته باشند. گرچه اختناق فاشیستی رژیم مردم را وادار به سکوت کرده ولی همین مردم مادامیکه اعتراض نکردند و دست بحرکتی نزد اند از درک مستقیم و ملموس اختناق محروم میمانند. توده میتواند چهره خشن رژیم را در سرکوب فاشیستی جریانهای پیشرو ببیند ولی هنگامیکه خود سرنیزه رژیم را روی سینه اش لمس کند جدی بودن اختناق و ضرورت مبارزه با رژیم را بخوبی درک میکند. از این روست که شعار سیاهی ضد دیکتاتوری باید با شعارهای اقتصادی که به مسائل زندگی روزمره هر طبقه و قشر یا صنف مربوط میشود تلفیق گردد. جنبش باید به زندگی مردم و نیازهای مبرم آنها توجه کند و با تمام امکانات موجود بکوشد مردم را با اعتراضها و مطالبات اقتصادی بکشانند. این نه یک وظیفه فرعی و کمکی بلکه یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. بنا براین مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی جنبشی است ضد دیکتاتوری و مرحله ایست از جنبش‌رهائی بخش مردم که با اتکا به شعار وحدت دهند و سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه و تاکید بر خواسته های اقتصادی مردم میکوشد نیروهای انقلابی را بسیج کرده و ورهبری آنان را در یک انقلاب دمکراتیک بر عهده بگیرد.

حال ببینیم از نظر شکل خصوصیات مبارزه مسلحانه کدامند: مشسی جنبش انقلابی در این مرحله تلفیقی است از اشکال نظامی و سیاسی و اقتصادی مبارزه که در آن شکل نظامی نقش اساسی و محوری را بازی میکند. مبارزه مسلحانه بمعنی مطلق گرفتن تاکتیکهای نظامی نیست. بکار گرفتن تاکتیکهای مسالمت آمیز در کنار تاکتیکهای نظامی صرفاً از جهت تقویت تاکتیکهای نظامی اهمیت ندارد. این تاکتیکها نقش مهمی در فعال کردن توده‌ها و پیوند دادن پیشاهنگ به توده دارد.

همچنین تاکتیکهای نظامی در این مرحله ماهیت آگاه سازنده و تبلیغی دارد . پس لازم است آنچه را که در این چند جمله گفتیم شرح دهیم :

۱- بجه دلیل عملیات قهرآمیز اساس و محور دیگر اشکال مبارزاتی است ؟

در شرایطی که از راه مبارزه صرفا سیاسی امکان ادامه حیات و رشد هیچ جریان انقلابی میسر نیست و فشار و اختناق فاشیستی بنا بر تجربه طولانی تاریخی در جامعه ما امکان رشد و تکامل به پروسه های سیاسی پنهانی نمیدهد و آنها را به خرده کاری ، بی عملی و سرانجام به پوسیدگی و یا نابودی میکشاند ، گروهها و سازمانهای پیشرو مردم که متعهد ایفای نقش پیشاهنگی هستند تنها در شکل سیاسی - نظامی آن میتوانند به رسالت تاریخی خود عمل کنند و در پروسه مبارزه از نظر کمی و کیفی به رشد لازم برسند . از این حیث اعمال قهر انقلابی که عنصر اساسی سازمان سیاسی - نظامی است نسبت به فعالیت سیاسی تکیه گاه و محور محسوب میشود .

در شرایطی که حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم پراکنده ، با فاصله ای طولانی و بدون جهت واحد و معین آنها در مقیاسهای کوچک بچشم میخورد و در برابر اعمال قهر ضد انقلابی رژیم سرکوب شده توده را به نومیدی و تسلیم میکشاند ، مبارزه جوشی نیروهای پیشرو و اعمال قهر انقلابی آنها قادر است توده را از نومیدی مطلق و تسلیم باز دارد ، حرکات مردم را وسعت و شدت بخشد و از این حرکات موضعی پراکنده یک جنبش عمومی بر ضد رژیم بوجود آورد . از این حیث اعمال تاکتیکهای نظامی در برابر تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی نقش تعیین کننده و محوری دارد . اگر مبارزه مسلحانه در برابر رژیم قرار نداشته باشد رژیم براحتی قادر است با مبارزات سیاسی و اقتصادی با اعمال قهر و خشونت مقابله کند .

از آنجا که سیستم تحت سلطه سرمایه داری وابسته برای بقای خود محتاج اعمال دیکتاتوری است ، از آنجا که توده های تحت ستم با رژیم سرایا مسلح متحد امیریا - لیستها تنها در یک پروسه قهرآمیز میتوانند مصاد داده در یک پروسه نبرد توده ای پیروزی برسند ، مبارزه مسلحانه در طی مراحل مختلف جنبش رهایی بخش ادامه و تکامل یافته در حرکت تکاملی خود پیشاهنگ واحد و انقلابی مردم را که قادر است توده ها را در یک انقلاب به پیروزی رساند خلق خواهد کرد . با این مفهوم مبارزه مسلحانه

در تمام مراحل و حتی در شرایطی که رژیم به اشکالی شبه دیکراتیک بطور موقت متوسل شود و اهمیت اساسی خود را حفظ خواهد کرد. از این حیث مبارزه مسلحانه اساساً متکی به جنبش‌های بخش‌بشمار می‌رود. باین ترتیب مبارزه مسلحانه اساساً متکی به عملیات قهرآمیز بوده و هم باین دلیل "مبارزه" مسلحانه "نامیده" شده و الا در این شکل از مبارزه از اشکال مسالمت‌آمیز استفاده می‌شود.

اهمیت کاربرد تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی (یا اشکال غیر نظامی) مبارزه در شرایط فعلی در چیست؟ یک اصل کلاسیک حاکمیت که مارکسیست-لنینیست‌ها از همه تاکتیکها و اشکال مبارزه استفاده می‌کنند. این اصل مورد قبول است اما در هر جنبش نوع معینی از تاکتیکها نقش عمده و اساسی دارند. شکل مبارزه از ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی معینی ناشی می‌شود و هرگاه انواع تاکتیکها بطور مساوی بها داده شوند بمعنی اینست که مبارزه فاقد استراتژی است. زیرا تاکتیک‌های محوری نقش ستون مهره‌ها را در مبارزه بازی می‌کنند و امکان بهره‌برداری از دیگر تاکتیکها را در ارتباط با استراتژی بوجود می‌آورند. بنابراین فقدان محور بمعنی فقدان یک استراتژی جدی است و نمودی است اپورتونیستی که بصورت خرد کاری و بی‌هدفی و انتظار کشیدن غیر فعال در جنبش ظهور میکند.

در مبارزه قهرآمیز و حتی در شکل وسیع و توده‌ای آن توجه باشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه منتفی نمی‌شود. در اینجا عده‌ای از طرفداران مبارزه مسلحانه بهمین گونه با مساله برخورد میکنند و میگویند استفاده از تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی و یا خیلی ساده‌تر، استفاده از تبلیغات علاوه بر عملیات نظامی مفید است و میتواند به مبارزه کمک کند همانطور که در ویت نام و در اوج نبرد توده‌ای استفاده از این وسائل فراموش نشده است. بنظر ما این نحوه برخورد با مساله نادرست بوده نشانه‌ای از عدم درک مرحله فعلی جنبش و ماهیت مبارزه مسلحانه است. در این برخورد اشکال غیرنظامی تنها نقش کمکی آنها با ارزشی کوچک دارند. این برخورد در حقیقت تخفیفی است در موضع نادرست قبلی این افراد که اصولاً منکر استفاده از تاکتیکهای غیرنظامی بوده و حتی توده‌ها را از توسل به این تاکتیکها منع میکردند زیرا تصور می‌کردند که با این منع مردم بلا درنگ به ندای پیشاهنگ مسلح پاسخ داده سلاح برمیگیرند. اهمیت مساله به نظر ما در این است که در شرایط

فعلی توده ها قادر نیستند به فرمان پیشاهنگ دست به مبارزه مسلحانه بزنند . اعمال قهر انقلابی در این مرحله از تاکتیکهای تشکیل میشود که تنها جریانهای سازمان یافته و پیشرومی توانند آنها را بکار ببندند . مبارزه چریکی شهری و هسته های چریکی در مناطق روستائی در این مرحله پیشاهنگ را در بر میگیرد و نه مردم را . این مبارزه کرجه روی مردم اثر جدی میگذارد و به ضعف مطلق آنان و به قدرت مطلق رژیم پایان میدهد معذالك قادر نیست که آنان را در صفوف نظامی خود جای دهد . نه تنها پیش بینی های قبلی که در آنها به نقش محوری عملیات مسلحانه و لزوم سازماندهی حرکات سیاسی و اقتصادی مردم توجه شده این واقعیت را درک کرده است بلکه تجربه چند سال اخیر اثبات کرده است . مساله اینست که در چنین شرایطی تکلیف توده ها چیست ؟ آیا باید آنها تا شاجی مبارزه پیش آهنگ با رژیم بمانند و از مسوولیت خود دور شوند ؟ اعمال قهر انقلابی و افشاکری پیشاهنگ مردم را به مبارزه با دشمن بر میانگیزد ، مردم که جسارت مطالبه حقوق خود را باز مییابند میخواهند دست بحرکت بزنند . آنها چه راهی را بر میگزینند ؟ شکل مسلحانه را یا اشکال اقتصادی و سیاسی را ؟ مردم در شرایطی دست به مبارزه قهرآمیز بر ضد رژیم میزنند که اولاً ، ادامه وضع موجود برای آنها غیر ممکن شده باشد و این نشانه رشد نهائی تضادها و عمق وحدت بیسابقه آنهاست و ثانیاً ، قدرت توسل به سلاح را در خود ببینند و این بستگی دارد به نقش پیشاهنگ انقلابی آنها و ثالثاً ، درک کرده باشند که رسیدن به خواسته های سیاسی و اقتصادی آنان از راههای آسانتر یعنی راههای مسالمت آمیز ممکن نیست . بنابراین ما میکه چنین شرایطی فراهم نشده مردم به فرمان پیشاهنگ ، آنها پیشاهنگ در کمیت و کیفیت فعلی آن ، برای نبرد مسلحانه پاسخ نمیدهند . به همین دلیل است که ما میگوئیم مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی محتوای مقدماتی و تدارکاتی دارد و با اصطلاح این مبارزه تدارک قهر انقلابی است . در شرایط فعلی توده ها گرایش دارند که با اشکال آشنای قبلی که امکان بکار بستن آنها را در خود می بینند دست بحرکت بزنند . دانشجویان علیرغم دیکتاتوری خشن نمایشهای اعتراضی براه میانه ازند و در هر سال چند بار دانشکده ها و مدارس عالی بعلل سیاسی تعطیل میشوند . کارگران علیرغم شرایط اختناق و افزایش بیحد خشونت رژیم بیش از سالهای پیش دست به اعتصابات اقتصادی میزنند . حرکات و گرایشهای

اعتراضی از سوی دیگر قشرها همچنان دیده میشود. بی شک عملیات مسلحانه و خون-
هائی که در این چند سال ریخته شده در تشدید و تکرار این حرکات اثر گذاشته است.
آیا پیشاهنگ میتواند نسبت به این حرکات بی اعتنا بماند؟ جنبش باید به اشکال
سیاسی و اقتصادی مبارزه بمثابه کانالهایی که قادر است توده ها را بحرکت درآورد
بها داند و وظیفه سازماندهی و رهبری خود را نسبت به مردم از این راه نیز
احمال کند. بی توجهی به این اشکال بمعنی بی توجهی به نقش توده ها علیه رژیم
اهمیتی است که ما برای آن قائلیم. برای جلوگیری از اشتباه تاکید میکنیم ضرورتی
ندارد يك گروه یا واحد چریکی در درون خود دست به تشکیل هستهها و شبکه هائی
برای سازماندهی حرکات سیاسی و صنفی مردم بزنند. این بیشتر میتواند بمعنی مخلوط
کردن اشکال مختلف مبارزه باشد تا تلفیق دیالکتیکی این اشکال. برای يك سازمان
ایجاد شاخه های مجزا با وظائف معین ضرورت دارد و برای جنبش ایجاد يك جناح
سیاسی و جناحی که بمثابه پای دوم جنبش مسلحانه خواهد بود. در اینصورت جنبش
برد و پا حرکت خواهد کرد و به پیش خواهد رفت.

کاربرد تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی در جنبش بعربان چیزی بیش از "تبلیغات
سیاسی" توسط يك واحد سیاسی - نظامی است. در شرایط فعلی ما منکر
هرگونه امکان برای کار سیاسی یا حرکت جمعی نیستیم. این امکانات حتی در شرایط
دشوار تر نیز کاملاً قطع نمیشود. آنچه مهم است اینست که اختلاف پلیسی و نظامی
امکان رشد و تکامل باین حرکات را نمیدهد. میتوان بحفظی تشکیل داد و کتاب خواند
یا اعلامیه ای پخش کرد اما این محفل امکان ادامه حیات ورشد تا تبدیل بسازمان
و سپس به حزب را پیدا نمیکند. دانشجویان میتوانند دست به اعتراضی موضعی بزنند
و علیه رژیم کنترل رژیم و کارگران يك کارخانه یا بخشی از يك صنف میتوانند دست باعصاب و
اعتصابی که غالباً نافرجام است بزنند ولی این اعتراضهای پراکنده و اعتصابهای
کوچک گاه و بیگاه نمی تواند تبدیل به جنبشی شود. ای که تبدیل به موجی از اعتراض
هدف دار و امواج اعتصابات اقتصادی شود. جنبش که اساساً بر اعمال قهر انقلابی
متکی است قادر است از این حرکات پراکنده مردم جنبشی شود. ای و متحد بوجود
آورد که مستقیماً رژیم را مورد حمله قرار دهد. این اشکال مسالمت آمیز مبارزه که
مردم با آنها آشنا هستند و در همین مقیاس خود امکان و توان بکار بستن آنها دارند

باید زیر رهبری پیشاهنگ که در حال حاضر شکل سیاسی نظامی دارد قرار بگیرد. باین ترتیب تلفیق اشکال غیر نظامی با شکل نظامی مبارزه بر مراتب اهمیتی بیش از نقش کمکی دارد و راهی بشمار میروید که می توان از آن برای پیوند یافتن مادی توده و پیشاهنگ استفاده کرد و بوسیله آن به غیر فعال بودن مردم در این مرحله از جنبش خاتمه داد. اگر عملاً مردم قادر نباشند حرکتی در حمایت از پیشاهنگ از خود بظهور رسانند، اگر آنها ولو ظلاً طرفدار جنبش باشند نقش تماشاچی را در مبارزه با رژیم بازی کنند و مطلقاً رغم اعتقادی که به نقش توده ها در سازندگی تاریخ داریم عملاً دچار پدیده های آوانگار دینی شده و خود را به جدائی از توده و شکست محکوم کردیم. بنابراین تمام راههایی که به "مردم" ختم میشود باید با مراقبت کامل مورد توجه قرار گیرد و در این میان اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه مطلقاً رغم محدودیت امکانات، جای مهمی دارد. تردیدی نیست که مایه آینده این اشکال در شرایطی که هر روز خشونت و دیکتاتوری رژیم آشکارتر و شدیدتر میشود با واقعیتی می نگریم. گرچه جنبش قادر است از یکسو بارهبری و سازماندهی این حرکات و از سوی دیگر با گسترش عملیات قهرآمیز خود به وسعت و گارائی این حرکات توده ای بپیفزاید، با وجود این ما دامیکه دیکتاتوری سلطنتی همچنان نقش عمده را در سرکوب خلق دارد، مانعیتوانیم انتظار امواج وسیع حرکات اقتصادی و سیاسی را از جانب توده ها داشته باشیم. حرکاتی بسا چنان وسعت تنها در شرایطی امکان پذیر است که سیستم برای یک دوره موقتی بسه شیوه های شبه دیکتاتوریک اعمال حاکمیت خود روی بیاورد. نتیجه اینکه ما دامکه توده ها در برهه تکامل جنبش رهایی بخش تحت تاثیر رشد تضاد های اجتماعی و اثر تسریع کننده ای که جنبش بر رشد و بلوغ این تضاد ها می گذارد و آگاه سازی و سازماندهی مردم توسط پیشاهنگ، آماده پیوستن به مبارزه قهرآمیز نشده اند، بکار بستن تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی اهمیت خود را حفظ خواهد کرد.

صت
۳- خلاصت دیگر مبارزه مسلحانه سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی در این مرحله است.

ببینیم سرشت تبلیغی یعنی چه و اگر عملیات مسلحانه ما در این مرحله سرشت تبلیغی نداشته باشد چه ماهیتی می تواند داشته باشد؟ مفهوم سرشت تبلیغی اینست که با وارد ساختن ضربات نظامی به رژیم در روحیه توده ها بسود مبارزه اثر میگذاردیم. انتخاب هدفها در این مرحله باید چنان خصوصیتی داشته باشد که قدرت مطلق رژیم را در چشم توده ها تضعیف کند و متقابلاً به ضعف مطلق توده ها خاتمه دهد.

حاکمیت جا برانه و قدرت فوق العاده عوامل سرکوب و شکست های گذشته جنبش باهت شد که یک فرد عادی از توده به رژیم بختابه قدرت شکست ناپذیر و ابدی مینگرد. این فرد در ذهن خود نیز امکان رهایی از وضع موجود را نمیدهد. هرگونه کوشش در جهت متحد شدن و مبارزه کردن بی نتیجه و مشت پر سفدان کوبیدن جلوه میکند. در این موقعیت است که گروهها و جریانهای از میان مردم برمی خیزند و با مبارزه مسلحانه خود به رژیم اعلام موجودیت میکنند. گرچه این جریانها در مقایسه با نیروی رژیم بسیار کوچکند ولی مبارزه جوش و فضا ناپذیری آنها در برابر تمام قدرت رژیم و به واقعیت مطلق و یکجانبه رژیم خاتمه میدهد. مردم می بینند "موجودی" در زندگی آنها پیدا شده که غول رژیم طیرغم تمام امکانات خود قادر به نابود کردن آن نیست و حتی رژیم ناگزیر در مبارزه با آن ضرباتی نیز متحمل میشود و ناچار میشود بارها نابود ساختن این موجود را تکرار کند. باین ترتیب طرف دیگر تضاد، یعنی خلق در چهره پيشاهنگ مسلح خود بر توده ها آشکار میشود و با رشد این تضاد هر روز اینطرف ضعیف یا فرعی رو برشد میروند. در این مبارزه عملیات نظامی پيشاهنگ بخاطر آگاه ساختن توده ها از موقعیت خود و دشمن خود بکار بسته میشود و بهمین دلیل انتخاب هدف های این عملیات امری است بسیار مهم و تنها با شناخت صحیح مجموعه شرایط است که میتوان این ضربات نظامی را درست به هدف وارد ساخت، بدون توجه محتوای مبارزه مسلحانه در این مرحله بسیاری از حرکات نظامی، جاننازی ها و آسیب هایی که به پيشاهنگ وارد میشود بهدر خواهد رفت. رژیم که در شرایط حاضر اساسا بمعنی دستگا و دیکتاتوری شاه است و ظمرو مستقیم اعمال حاکمیت این دیکتاتوری و مراکز مهم سرکوب خلق و حامیان امیر یالیت این دیکتاتوری که بیشتر از همه از آن سود میبرد با موقع سنجی میتوانند هدفهای این ضربات نظامی بشمار روند. با این ضربات باید خلق را بیدار کرد و به اعتراض کشاند و در میان صفوف دشمن تفرقه انداخت. نه تنها باید خلق را بسیج کرد بلکه باید تضاد درون سیستم را از راه اعمال قهر تشدید کرد. چنین است سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی در این مرحله از جنبش رهایی بخشی

حال ببینیم که اگر سرشت تبلیغی از عملیات نظامی گرفته شود چه چیزی میتواند جانشین آن گردد. بنظر ما با دو برداشت میتوان این خلا را پر کرد. اول با این

اعتقاد که میتوان از طریق وارد ساختن ضرباتی برآس رژیم آنرا ساقط کرد و احياناً جا-
فشین آن شد. دوم با این اعتقاد که او راه این عملیات میتوان نیروی نظامی و ساختمان
اقتصادی سیستم را ضمیمه کرد و جای آن را گرفت. هر دو اعتقاد نادرست است. در
مورد اول تقریباً هیچ مارکسیستی یافت نمیشود که رسماً از این عقیده جانبداری کند.
پس از آنکه مارکسیسم بر ضد انارشیسم و ناردنیسم و آوانتوریسم مبارزهای بی امان کرده و
روش‌های آنان را بی اعتبار ساخته است کپس از آنکه لنین مشی ماجراجویانه سوسیال-
لیستهای انقلابی (اسارها) را افشا کرده است دیگر جریانهای مارکسیست -
لنینیست از نظریه حمله برآس و توطئه گری بخاطر انتقال قدرت دفاع نمیکنند. معدنك
میتوان انتظار داشت که این تمایلات در بخشی از جنبش حاضر بطور رسمی یا غیر-
رسمی طرفدارانی داشته باشد. نقش خرد و بورژوازی در جنبش حاضر و فقدان رهبری
همه جانبه و قدرتمند کارگری از عواملی است که میتواند امکان ظهور باین گرایشها
بدهد. همچنین گرایشهای ایدئولوژیک قشرهای در حال زوال خرد و بورژوازی که
در نوسیدی بسر برده امید بازگشت گذشته را از دست داده اند می تواند زمینه دیگری
برای ظهور گرایشهای ماجراجویانه و تروریسم باشد. اگر فرصتی داشته باشیم گرایشهای
انحرافی در جنبش مسلحانه را جدی تر و همه جانبه تر مورد بررسی قرار خواهیم داد.
در اینجا کافست بگوئیم که اگر بخواهیم عملیات نظامی را با این برداشت ماجراجویانه
بکار ببریم می بایست به تنهایی در برابر رژیم بجنگیم و میتوان نتیجه چنین نبردی را از
هم اکنون تعیین کرد. ما تا کید می کنیم که در شرایط فعلی کشتن عناصر منفور رژیم تنها
بمثابه نشان دادن ضربه پذیری رژیم و برانگیختن احساس تنفر و کینه مردم نسبت به رژیم
از رشد ارد. در این میان بزرگترین هدفهای فردی می توانند از نظر کمی و کیفی اثرات
بزرگتری بگذرانند ولی از این راه بهیچوجه رژیم ساقط نشده و سیستم متلاشی نمیشود.
عقیده دوم از اشتباهی ناشی میشود که برخی افراد یا جریانها قاطعیت عملیات نظامی در
حال حاضر و ماهیت این عملیات در نبرد توده‌های مرتکب میشوند. در این اشتباه مارکسیستها
و غیر مارکسیستها شریکند. در نبرد توده‌ای هدف تجزیه کردن نیروی نظامی دشمن و
ضربه زدن به این نیرو و سرانجام انهدام جزوه به جزو نیرو تا شکست نهائی و انهدام قطعی
همه نیروستند. در چنین مرحله‌ای از مبارزتها بود کردن نیروی دشمن در هر مقیاسی
گاهی است بطرف نابودی گل دشمن بنابراین هر فرد از نیروی دشمن که از میدان خارج

شود ضربه ایست به کل نیروی دشمن . گرچه در آن مرحله نیز ارتش خلق دید طبقاتی
و ضد امپریالیستی خود را در ناپودی نیروی دشمن از دست نمیدهد . معذک ناپودی
عناصر ساده دشمن امری ضروری و اجتناب ناپذیر میشود . حال اگر کسی تصور کند که ما
چنان نبردی را آغاز کردیم ، به خود اجازه میدهد که بخاطر یک سلاح (که حتی ممکن
است بطریق دیگری تهیه شود) یک عنصر ساده را از پا درآورد . حال آنکه در این
مرحله ما تنها هنگامیکه این عناصر ساده دشمن و حتی افسران آنها بمباحثه می کنند
و یا مانعی در سر راه عملیاتمان بشمار میروند آنها را از پای درمی آوریم . مشخصه نبرد تودگی ،
پذیرفتن مبارزه مسلحانه از جانب توده است . چنین نبردی بمعنی آغاز پروسه انقلاب
است . در حال حاضر حتی ناپود کردن امراد دشمن جنبه ناپود ساختن نیروی دشمن را
ندارد . ما می دانیم که هر سال ده ها امیر نظامی مرتجع از خدمت خارج میشوند . جای
فرسیو و طاهری را رژیمها ده ها نفر دیگر پر می کند . معذک ضربه ای را که رژیم با اعدام
فرسیو و طاهری توسط چریک ها خورد ، تنها با ضربات متقابل که به چریک ها
می زند می تواند تا حدودی جبران کند . در این پروسه می بینیم که نزاع بر سواعمال قدرت
رژیم و اعمال قدرت پیشاهنگ است و نه انهدام نیروی خصم در میدان نبرد .
سرشت تبلیغی عملیات مسلحانه در این مرحله می تواند علاوه بر ضرباتی که مستقیما
متوجه رژیم و اعمال حاکمیت آن می کند ، در خدمت مبارزات اقتصادی و سیاسی توده ها
نیز قرار بگیرد . اعمال قهر انقلابی در چنین زمینه هائی از یک سو نیازمند رشد پیشاهنگ
و نیرومند تر شدن اوستوازسوی دیگر مستلزم آمادگی توده ها در پذیرفتن این حمایت
است . اگر جریانهای سیاسی - نظامی بدون توجه به موقعیت و آمادگی مردم بخواهند با
عملیات نظامی از خواسته های اقتصادی آنها حمایت کنند این امر می تواند موجب رمیدن
آنها شده و بحركات توده ای آسیب برساند . چریک باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی
و هسته های سیاسی - صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند و آنان
را با هدفها و شیوه های خود آشنا سازد و در موقعیت های حساس که توده ها از ضربات
وحشیانه رژیم بخویش می بینند و کینه قلبهای آنان را درهم میفشرد بمثابة سلاحی از آن
مردم اعمال قهر انقلابی کند . با چنین شروعی است که می توان درآینده با دست بازتری
از حرکات و خواسته های زحمتکشان در برابر رژیم دیکتاتوری از طریق عملیات مسلحانه از آنها
حمایت کرد .

کاربرد عملیات مسلحانه در وارد ساختن ضربات اقتصادی در مرحله فعلی امر ساده ای نیست. نمیتوان باین حساب که سرمایه های فعلی اغلب وابسته به انحصارات خارجیت به مراکز تولیدی و بازرگانی آسیب رساند. در اینجا باید به افکار توده ها و میزان پذیرش آنان توجه کرد. مراکز کار جمعی و وسائل مورد استفاده وسیع مردم نمیتواند از جانب چریک مورد تهاجم قرار بگیرد مگر آنکه مستقیماً با اعمال قدرت دیکتاتوری رابطه داشته باشد. مثلاً خرابکاری در مراکز نیرومقارن جشنهای سال میتواند برنامه این جشنها را در حضور صدها مهمان و خبرنگار خارجی مختل سازد و اعتراض به دیکتاتوری را به مردم و به افکار عمومی جهان نشان دهد. در مراحل که چریک قدرت نظامی بیشتری پیدا میکند، مجاز است که به مبانی اقتصادی رژیم ضربات فلج کننده ای بزند. صنایع نفت اساس قدرت اقتصادی رژیم دیکتاتوری است. اگر موجی از عملیات بتواند در استخراج و صدور نفت اختلال ایجاد کند خطر جدی متوجه ساخت اقتصادی سیستم و از همه بیشتر قدرت اقتصادی رژیم میشود. صنایع نفت هم دولتی است، هم منبع عده استعمار خارجی است و هم دولت بطور جدی محافظت آنرا بعهد دارد. بانکها نه از این نظر که سرمایه آنها وابسته است مورد حمله و مصادره قرار میگیرند. زیرا از این حیث بین بانکها و صنایع و بازرگانی اختلافی نیست. بانکها از این نظر که مراکز مالی تحت حفاظت رژیم اند، از این نظر که از بزرگترین سرمایهها محسوب میشوند (و پول مصادره شده از آنها متوجه فرد معینی نمیشود) و از نظر نیاز سازمانهای چریکی به پول، آنان را تامین میکند، هدفهای مناسبی برای عملیات نظامی کوچک محسوب میشوند. در این نوع عملیات تمام مراحل یک عمل چریکی انجام میشود و حفاظت کماصل این مراکز برای رژیم بسبب نیروی انسانی و هزینه سنگین آن غیر ممکن است. باین ترتیب نتیجه میگیریم که نمیتوان هر کارخانه یا مرکز بازرگانی را بصرف اینکه سرمایه آن مشترک یا خارجی است در حال حاضر مورد حمله قرار داد. نمیتوان فلان سینما را منفجر کرد زیرا که فیلمهای منحط نشان میدهد. این نحوه انتخاب هدف با روح مبارزه مسلحانه انطباق ندارد و از راه آنها نمیتوان مردم را بسیج کرد. اینجاست که تاکید می کنیم انتخاب هدف برای عملیات چریکی تنها با توجه به محتوای این مبارزه یعنی خصمت ضد دیکتاتوری آن میتواند به رشد جنبش، تثبیت مبارزه مسلحانه و بسیج توده ها منجر شود. بین فرم و محتوای مبارزه مسلحانه ارتباط دیاکتیکی برقرار است. اگر جنبش ما یک مرحله از پروسه جنبش رهایی بخش محسوب شده و خصمت ضد دیکتاتوری سلطنتی

ویژگی این مرحله است ، اگر این جنبش نسبت به انقلاب يك مرحله مقدماتی و تدارکاتی محسوب میشود ، پس اعمال قهر انقلابی در مشی ما سرشت تبلیغی دارد و نسبت به نبرد توده ای يك مرحله مقدماتی محسوب میشود . اگر لازم است که ما شعارهای اقتصادی را برگرد محور شعار سیاسی اصلی یعنی مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه بکار بگیریم ، لازم است که از اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه برگرد محور و شکل نظامی مبارزه استقاه کنیم . افراد و جریانهایی که تنها مبارزه مسلحانه را در فرم می شناسند و محتوای آنرا در نظر نمی گیرند چه بسا دست به عملیاتی بزنند که نتیجه آن برای مردم زیان بخش خواهد بود .

حاصل آنچه در تعریف مبارزه مسلحانه گفته ایم و خصوصیاتش که برای آن برشمرده ایم این میشود که ما ، مارکسیست ها که مشی مسلحانه را بمثابة مشی انقلابی در جنبش عمومی خلق می شناسیم در معرض و پرداخت متفاوت از این مبارزه هستیم . يك برداشت میگوید . هنگامیکه جریان های پیشرو دست بمبارزه مسلحانه میزنند ضروری نیست که موقعیت انقلابی (یعنی شرایط عینی انقلاب) فراهم باشد . پیشاهنگ خود در تسریع فراهم شدن این شرایط فعالانه شرکت میکند . بنابراین آغاز عملیات مسلحانه بمنزله آغاز انقلاب نیست بلکه این عملیات آغاز مرحله نوینی در جنبش رهایی بخش خلق است و محتوای این جنبش مبارزه ایست ضد دیکتاتوری فردی شاه . مبارزه مسلحانه ترکیبی است از اشکال مسالمت آمیز و نظامی مبارزه که شکل نظامی نقش عمده و محوری را در آن بعهده دارد . اعمال قهر انقلابی در این مرحله سرشت تبلیغی دارد . این مرحله میتواند سالها بطول بیانجامد و از این راه است که پیشاهنگ خلق تکامل یافته و موفق به بسیج توده ها شده ، جنبش راه تکامل خود را بسوی انقلاب رهایی بخش می پیمايد . جریانهای وابسته به طبقه کارگر در این جنبش باید نقش فعال داشته باشند . رهایی طبقه کارگر بدون توجه به جنبش رهایی بخش و در این مرحله بدون مبارزه با دیکتاتوری شاه غیر ممکن است . در پروسه این مبارزه است که پیشاهنگ طبقه کارگر رشد یافته طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را بسیج کرده و به عالیترین شکل پیشاهنگ دست مییابد . چنین پیشاهنگی قادر است در جنبش رهایی بخش رهبری همه خلق را بعهده گرفته و همزمنی طبقه کارگر را در انقلاب دمکراتیک توده ای تحقق بخشند .

برداشت دیگری میگوید : شرایط عینی انقلاب در موقع شروع مبارزه مسلحانه

وجود داشته و یا دارد . بنابراین توده ها آماده اند که بندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ دهند . کافیسست که ما با جانبازی و فد اکاری به رژیم حمله کنیم تا مردم پشت سر ما قرار بگیرند . بنابراین با شروع اولین عطیات باید بسرعت آنها گسترش داد . در مدت کوتاهی میتوان دست به سرپازگیری در شهر یا روستا زد . حتی شرایط را به فتری که سخت فشرده شده تشبیه میکنند که تنها یک میخ کوچک آنها نگه داشته است . وظیفه ما اینست که این میخ کوچک را خرد کنیم ناگهان فتر منفجر خواهد شد . از نظر این افراد ، بشکه باروت آماده انفجارست یک جرعه کافیسست تا انقلاب آغاز گردد . پس محتوای مبارزه مسلحانه انقلاب دمکراتیک توده ایست و از آنجا که در این انقلاب طبقه کارگر نقش اساسی دارد پس همه کوشش ما اینست که طبقه کارگر را آگاه سازیم . عنصر سوسیالیستی این انقلاب در ماهیت ضد سرمایه داری طبقه کارگر نهفته است و از اینجاست که روی طبقه کارگر تاکید یک جانبه میشود . باین ترتیب مبارزه مسلحانه بمنزله اولین مرحله یک جنگ توده ایست و شعار آن حاکمیت خلق تحت رهبری طبقه کارگرست . شعارهای جنبش با این برداشت ، بطور یکسانی امپریالیسم ، سرمایه داری وابسته و رژیم را مورد تعرض قرار میدهد و از آنجا که تضاد عمدتاً ^{تضاد} خلق با امپریالیسم و بورژوازی کبرادور است هرچه شعارها بیشتر متوجه امپریالیستها باشد سودمندترست . علاوه بر عطیات نظامی باید از تبلیغات هم استفاده کرد . دیگر اشکال مبارزه حد اکثر نقش کمکی دارند (البته در مواردی حتی گرایش خود بخودی مردم به اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه مورد انتقاد و نفی هم قرار میگیرد) توده ها بر اثر عطیات مسلحانه به پیشاهنگ روی خواهند آورد (زیرا شرایط عینی آماده است) و بنابراین مبارزه مسلحانه از همین راه توده های میشود .

هنگامیکه این رفتار با واقعیت سخت روبرو میشوند و می بینند که علیرغم کوششهای ما ، توده ها مسلح نشدند و از انقلاب هنوز خبری نیست ، بجای اینکه بینش خود را از شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه تصحیح کنند و محتوای واقعی مبارزه مسلحانه را در شرایط فعلی ببینند یا به دستکاری در اصول عام مارکسیسم لنینیسم می پردازند و یا یکباره مشی مسلحانه را بعنوان مشی ای نادرست نفی کرده و خیال خود را راحت میکنند . اینجاست که گرایشهای اپورتونیستی چپ سر از تسلیم طلبی در میآورد . در اینجاست که استدلال میشود اگر شرایط عینی وجود داشته و انقلاب رخ نداد پس مشی ما غلط است و اگر شرایط عینی انقلاب وجود نداشته پس ما حق

توسل به سلاح را نداریم . جالب است که اساس استدلال اپورتونیسیم راست نیز همین اصل است : مادامکه موقعیت انقلابی وجود ندارد ، پیشنهادنگ نمی بایست دست به سلاح ببرد . بنابراین هرگاه جریانهای علمیرغم فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب دست به تعطیلات مسلحانه بزنند حرکت آنها جنبه " ماجراجویی " دارد و محکوم به شکست است . در اینجا است که می فهمیم نه تنها جریانهای سنتی " مدافع " مارکسیسم - لنینیسم ، بلکه این رفقا نیز هنوز شناخت درستی از مبارزه " مسلحانه " ضرورت آن و درک درستی از موقعیت اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی جامعه خود ندارند .

محال است که با این دو برداشت بتوان یک مشی داشت و بیکسان عمل کرد .

فرم و محتوای مبارزه " مسلحانه الزاماً در یکدیگر بافته شده و یک استراتژی و تاکتیک معین بوجود میآورد . هدفها و انتظاراتی که از مبارزه " مسلحانه " داریم با این دو برداشت تفاوت فاحش میکند . گرچه هر دو برداشت قائل به ضرورت مبارزه " مسلحانه " هستند و در برابر حملاتی که به مبارزه " مسلحانه " از موضع اپورتونیسیم راست میشود از خود عکس العمل نشان میدهند ولی شناخت آنها از مبارزه " مسلحانه " ، دلائلی که این مبارزه را ضروری میسازد و بالاخره درباره " نتایجی که این مبارزه ببار خواهد آورد " اختلاف نظر دارند . این اختلاف چیزی بیش از اختلافهای تاکتیکی است ، اینجا در شناخت شرایط اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی و در ارائه راه حل برای مسائل مبرم و عمده ای که در برابر ما قرار دارد اختلاف وجود دارد . این اختلاف نمی تواند منجر به دو مشی نشود و ممکن است هر دو مشی نادرست باشد ولی قطعاً هر دو آنها را نمی تواند درست باشد .

با اینکه تا کنون بطور پراکنده به شرایطی که مبارزه " مسلحانه " را در ایران ضروری ساخته اشاره شده است اهمیت مساله ما را برآن میدارد که بپرسیم مبارزه " مسلحانه " چه ضرورتی دارد و چرا ما نمیتوانیم از راههای مسالمت آمیز به شرایط ضروری برای انقلاب برسیم .

پیش از اینکه بخواهیم باین مساله خاص پاسخ دهیم بنگارید ببینیم اصولاً چه عواملی شکل مبارزه را تعیین میکنند . در برخی از ما این تصور وجود دارد که گویا با مساله " بسیار ساده " روبرو هستیم . عدای باین انگفا میکنند که یک تحلیل مختصر از شرایط اقتصادی و اجتماعی بکنند ، طبقات جامعه را و قشرها را ذکر کنند . و حتی بدون توجه به شرایط سیاسی جامعه شکل معینی از مبارزه را پیشنهاد کنند . بنظر

ما برای تعیین شکل مبارزه در يك مرحله معین از جنبش باید عوامل متعددی را مورد بررسی قرار داد که عمده ترین آنها عبارتند از : (۱) موقعیت اجتماعی - اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه و تعیین مسیری که جامعه می پیماید (۲) موقعیت اجتماعی - سیاسی جامعه که شامل تعیین تضاد عمده جامعه و شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و امپریالیسم و میزان قدرت و سازمان یافتگی رژیم و کمیت و کیفیت جریانه‌ها و سازمانهای مبارز خلق میشود (۳) موقعیت روحی توده‌ها و میزان تحرک و جسارت و روحیه تعرضی آنها (و یا روحیه تسلیم و نومیدی آنها) (۴) سنتها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشته تاریخی نسبتاً نزدیک در مبارزه با دشمنان خود بکار بسته اند (۵) موقعیت سیاسی جهانی و منطقه‌ای و نحوه موازنه نیروها و عوامل مثبت و منفی برای جنبش و اشکالی که مبارزات خلق ها و دور و نزدیک بخود گرفتار است و به درجات متفاوتی مردم در جریان آنها قرار گرفته اند . برخی از این عوامل خود حاصل پروسه‌ها و رویدادهای متعددی هستند و تعیین دقیق آنها مستلزم شناخت این پروسه‌ها و رویدادهاست .

موقعیت اجتماعی - اقتصادی جامعه و مرحله تکامل جامعه و جهت رشد آن و سیستمی را که می بایست جانشین سیستم موجود شود تعیین میکنند . در تحلیل این شرایط است که به نقش تاریخی طبقات و قشرها در مرحله تغییر سیستم یا انقلاب پی می بریم . نیروهای عمده انقلاب تعیین میشوند و هدفهای نهائی جنبش شناخته میشود . تعیین مرحله انقلاب از این تحلیل بیرون میاید . از آنجا که هر مرحله از جنبش قدمی است در راه تدارک انقلاب و بدون تعیین مرحله انقلاب نمی توان آنچه را که باید برای " فردا " تدارک کرد شناخت . چه بسا که نیروهای عمده انقلاب در مرحله یا مراحل قبلی فاقد تحرک باشند و در اینصورت باید از نیروهای بالفعل برای بسیج آنها مدد گرفت . باین ترتیب موقعیت اجتماعی - اقتصادی پر دوام ترین عوامل را بما معرفی میکند عواملی که در مراسم پروسه یافته و در يك انقلاب درگرون میشوند . باین ترتیب علی رغم اهمیت اساسی این عوامل در تعیین مرحله انقلاب نمیتوان با استناد به آن شکل مبارزه را در يك مرحله تعیین کرد . در حالیکه جامعه های متعددی میتوانند در عاصرتین خصوصیات اجتماعی - اقتصادی با یکدیگر شبیه باشند ، اشکال مبارزات مردم در این جامعه‌ها بطور کلی میتواند بسیار متفاوت باشد . معدلك تردید نیست که

در گزینی شرایط اجتماعی - اقتصادی در تعیین شکل مبارزه اثر بنیادی میگذارد. مثلاً در کشور ما اشکال مبارزات مردم در جریان انقلاب مشروطیت و حول و حوش آن با اشکال این مبارزه در سالهای پس از حکومت رضاخان و یا در شرایط فعلی میتواند بسیار متفاوت باشد. ساخت اقتصادی جامعه، موقعیت شهر و روستا، ترکیب طبقاتی جامعه و حدودی که این عوامل عینی برای عوامل ذهنی تکامل اجتماعی بوجود میآورد در کیفیت مبارزه مردم در مرحله معین اثر میگذارد. دومین دسته عوامل یعنی عوامل اجتماعی - سیاسی در تعیین خصوصیات هر مرحله از جنبش و اشکال مبارزاتی هر مرحله اثر سنگین میگذارند. در جامعه‌های با فرماسیون معین هرگاه موقعیت تضادها نسبت بهم تغییر کند، هرگاه تضادی عمده شود و جای تضاد عمده قبلی را بگیرد مرحله‌ای از جنبش آغاز میشود که هدف معینی را دنبال میکند. اینکه دشمن عمده خلق کیست و چه خصوصیات دارد در شکلی که مبارزه بخود میگیرد اثر میگذارد. مثلاً در چین جنگ ضد ژاپنی گرچه مبارزه‌ای مسلحانه بر ضد دشمن خلق بود با نبرد تودهای انقلاب دموکراتیک علیه چیانگ کائوچنگ تفاوت‌های چشمگیر داشت. اینکه ما در همین جامعه فعلی بر ضد یک نیروی مهاجم خارجی مبارزه کنیم یا بر ضد دیکتاتوری شاه در اشکال مبارزه ما اثر میگذارد. هم چنین شهروای که طبقات حاکم و امپریالیست‌های مسلط بر جامعه در سرکوب خلق و بطور کلی در اعمال حکمیت و سلطه خود در پیش میگیرند در اشکالی از مبارزه که ما باید در پیش بگیریم اثر غیر قابل انکار میگذارد. اینکه رژیم دیکتاتوری است یا شبه دموکراسی، دموکراتیک، اینکه امپریالیسم در حال تهاجم نظامی است یا از طریق رژیم عمل میکند در اینکه مردم و جریانهای پیشرو آنها چه امکاناتی برای مبارزه داشته باشند اثر سنگین میگذارد. و بالاخره از زمره همین دسته عوامل موقعیت پیشاهنگ است. باید دید جریانها و سازمانهای سیاسی مردم که علیه دشمنان آنها مبارزه میکنند در چه وضعیتی بسر میبرند. آیا مبارزات گذشته توانسته است برای مردم سازمانهایی بر قدرت و با تجربه بوجود آورد؟ اگر پیشاهنگ در حالت نطفه‌ای بسر میبرد و از کمیت و کیفیت ضعیفی برخوردار است آن اشکال از مبارزه را در پیش میگیرد که در حد توان اوست. باید دید ترکیب نیروهای فعال و جنبش را میسازند چگونه است. آیا جنبش عمدتاً از مردم شهری تشکیل شده یا از روستائیان و آیا کارگران استخوانبندی جنبش را ساخته‌اند یا کسبه و پیشه‌وران و بدیهی است که طبقه و قشر در هر مرحله از جنبش در مرحله معین

از تکامل جامعه و ظرفیت و خصوصیات ویژه ای دارد که از شرایط مادی زندگی آن ناز فرهنگ آن و از آگاهی و میزان سازمان یافتگی آن ناشی میشود. بنابراین نمی توان بدون توجه به ترکیب نیروهای بالفعل جنبش و ظرفیت و خصوصیات آنها شکل مبارزه را تعیین کرد. سومین عامل یعنی وضع روحی توده ها خود پیچیدگی خاصی دارد. توده ها بنا بر شرایط مادی زندگی خود و بنا بر آثاری که مبارزات گذشته روی آنان باقی گذاشته و بنا بر توان و قدرت پیشاهنگ و مبارزه جوئی او در برابر دشمن از خود روحیه های مختلف نشان میدهند. شرایط مادی رضایت بخش (توجه کنید که قبلا در مورد رفاه نسبت آن و ناراحتی و رابطه آن با نیازها و توقع ها توضیح داده ایم) و قدرت سرکوب رژیم و شکست های پیاپی جنبش در گذشته وضع پیشاهنگ در مقابله با رژیم می تواند توده ها را در حالتی از تسلیم و نومیدی قرار دهد. شرایط مادی بسیار دشوار که زحمتکشان را در و راه مرگ یا طغیان قرار میدهد و حتی در خفقان آورترین شرایط موجب حرکات کور و پراکنده و خشم آگین مردم میشود. ولی چنین شرایط مرگباری بندرت بر جامعه مستولی میشود. بنابراین عوامل دیگر و یعنی شدت سرکوب و نحوه عمل آن در تعیین حالت روحی توده ها اثر قاطع می گذارد. اگر این عوامل بسود حرکت توده ها باشد و بهیچوجه ضرورت ندارد برای اینکه شاهد مبارزات وسیع مردم بر ضد نظام حاکم باشیم، وضع معیشت آنان بدرجات فوق العاده و خیمی تنزل کند. در صورت مساعدت این عوامل توده ها تحرك داشته مجال اعتراض جمعی بسر می برند. این حالت متفاوت توده ها که خود حاصل یک رشته عوامل مختلف است نقش مهمی در تعیین اشکالی از مبارزه که پیشاهنگ خود آنها را می گزیند و یا کاربرد آنها را به مردم توصیه می کند، دارد.

آخرین عامل که باید در تعیین شکل های مبارزه مورد توجه قرار بگیرد سنت های مبارزاتی و اشکالی است که مردم در گذشته تاریخی خود بوجود آورده اند. در اینجا منظور مبارزاتی نیست که نسل فعلی مبارز در آن خود شرکت داشته است. سنت های انقلابی که یک نسل بجای میگذارد، شکل هائی که در مبارزه با دشمن نسل های پیاپی خلق بکار می بندند در فرهنگ طبقات و قشرها اثر می گذارد. مبارزات مسلحانه خلق های امریکای لاتین علیه اسپانیای استعمارگر، در این قاره سنت های فرهنگی انقلابی برجای گذاشته که در مبارزات امروز این قاره اثر دارد. در کشور ما، هنوز سنت های انقلاب مشروطیت، جنگل و اشکال سیاسی و اقتصاد مبارزه در سالهای ۲۰ تا ۲۲ در

تعیین شکل های مبارزه که امروز بر می گزینیم اثر دارد . قیام های عشایری ، حتی آنجا که ماهیت صد درصد فتووالی دارد ، یا فیکری مسلحانه که در بسیاری از مناطق ایران تا چندی پیش (و در مناطق حتی امروز) رایج است در تعیین شکل مبارزات مردم و پشاهانک آنها بی تاثیر نیست .

آخرین دسته عوامل در تعیین شکل مبارزه عوامل خارجی است . توازن نیروهای ترقی خواه جهان در برابر نیروهای رنجاعی از جمله عواملی است که می تواند در تعیین شکل مبارزه اثر بگذارد . آنچه چند دهه پیش برای خلق های تحت سلطه غیرممکن بنظر میرسید امروز شکل قابل قبول بشمار می رود . این توازن نیروتها در جنبش های انقلابی حاضر محسوس نمیشود . توازن کلیه نیروها از دولت های سوسیالیستی گرفته تا کشورهای رهاشد و از بند امپریالیسم ، از جنبش های انقلابی گرفته تا نیروهای سیاسی در هر بخش جهان ، موقعیت امپریالیست ها ، تضارها و وحدت های آنان همه و همه از زمره این نیروها بشمار میروند . بجز توازن نیروها ، در جهان و بخصوص در منطقه ، اشکالی که جنبش های خلق های جهان و بخصوص منطقه در مبارزات خود در پیش گرفته اند در جنبش ما اثر می گذارد . جنبش انقلابی مردم ویتنام در تمام منطقه هندو چین و برامون آن اثر گذاشته است . در منطقه ما جنبش فلسطین و ظفار و اشکالی که این جنبش ها بکار گرفته اند در تعیین شکل مبارزه ما اثر می گذارد . نه تنها نیروهای پیشرو بلکه توده ها تحت تاثیر این جنبش ها و شکل مبارزه آنها قرار می گیرند . مبارزه خلق های امریکای لاتین و در پیشاپیش آنها کوبا نه تنها در آن منطقه از جهان بلکه در سراسر جهان در تعیین شکل مبارزه اثر می گذارد .

این عوامل در بنگ بگر اثر می گذارند و فرم و محتوای جنبش را در یک مرحله از پروسه تکامل تاریخی جامعه تعیین می کنند . هر خلاف یک عقیده عامیانه ، مارکسیست ها در تعیین اشکالی که مبارزه طبقاتی در شرایط معین بخود می گیرد تنها بر ساخت اقدصادی تکیه نمی کنند . بدیهی است ساخت اقتصادی جامعه و سطح تکامل تولید در یک جامعه عنصر اساسی مبارزه طبقاتی را در هر مرحله تاریخی تشکیل میدهد لکن عوامل رو بنائی در تعیین فرم این مبارزه طبقاتی نقش مؤثرتری دارند . اگر چنین پیچیدگی در کار نبود ، اگر بنا بود که تنها با یک فرمول ساده اقتصادی و یکمک یک تحلیل از طبقات و قشرها جامعه فرم و محتوای مبارزه در شرایط معین را تعیین کنیم " کاربرد تئوری در

هر دوره از تاریخ که برگزینیم از حل يك معادله ساده درجه يك آسانتر ميشود در اینصورت درك ضرورتهاي حال و آينده جنين دست کم باندازه تحليل گشته آسان ميشود .

حال برگردیم به مسأله مورد بحث و ببینیم ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران چه بود و هست . مقدمتاً بگوئیم که در تاریخ معاصر ایران چند بار شرایط بسیار مساعد برای کاربرد قهر بر ضد دشمنان خلق بوجود آمده که چشم گیرترین آن در سال ۳۲ در روزها و ماههای نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد بود است . توسل به کودتا از طرف نیروهای ارتجاعی با حمایت علنی امپریالیستها ، سقوط حکومت مصدق که یکسال قبل با جانبازی درخشان مردم (درسی تیر) سرکار آمده بود ، آمادگی کامل مردم شهری برای حمایت از پیشاهنگ که طبقه کارگر و تقریباً تمام قشرهای خرد بورژوازی و بورژوازی ملی را در گرفت ، موقعیت نسبتاً مساعد روستاها که ظرف همان یکسال گذشته حرکتهايی بر ضد اربابها از خود نشان میدادند و بالاخره وجود يك حزب با دهها هزار عضو و چند برابر آنها طرفدار همه و همه جمع آمده بود و مبارزه را به آن درجه از حد رسانده بود که یکی از دو طرف تضاد میبایست صحنه را خالی کند . در چنین شرایطی بود که شاه بعنوان مظهر نیروهای مرتجع فرار کرد ولی پس از کودتا بازگشتی آنکه نفرت مردم از رژیم از رشد و شدت خود کاسته باشد . سقوط مصدق شرایطی بوجود آورد که برای هر حزب کارگری آید ه آل است یعنی بی آنکه حزب توده بر ضد رهبر ملی حرکتی کرده باشد ارتجاع و امپریالیسم او را ساقط و اسیر کرده بود . در چنین شرایطی بدون هیچ تردید میبایست حزب توده با آنهمه امکاناتی که داشت ، (که سازمان نظامی قدرتمند آن بخشی از این امکانات محسوب میشود) دست به مبارزه ای قهرآمیز بر ضد رژیم کودتا زد و قهرمان رهایی خلق بشود . نه تنها طرفداران حزب توده بلکه تمام مردم (همه مصدقی ها) نیز بحمايت از آن برمیخاستند ولی میدانیم اپورتونیسیم ریشه داری که بر حزب و ستاد رهبری آن چیره شده بود این موقعیت انقلابی را از دست داد و خلق و طبقه کارگر را به شکست کشاند . اشتباه نشود منظور ما این نیست که حزب توده میبایست و یا میتواندست يك شبه حکومت را در دست بگیرد ، نه ، حزب توده میبایست در آن موقعیت با آنهمه امکانات توده ها را به مبارزه قهرآمیز با رژیم دعوت کند و در يك پروسه انقلابی قهرآمیز در يك نبرد توده ای مبارزه رهایی بخشد به پیروزی رساند . این همان

چیزیست که ارتجاع و امپریالیسم نیز از آن در هراس بودند . نتایجی که در رابطه با این بحث از این رویداد تاریخی میگیریم عبارتست از اولاً : می بینیم که بدون تغییر مہمی در ساخت اقتصادی جامعه در فاصله کوتاهی مبیایست شکل مبارزه از مبارزہای مسالمت آمیز بہ مبارزہای قہر آمیز تغییر کند ، از اینجا اہمیت نقش شیوہ اعمال حاکمیت طبقات حاکم و موقعیت رژیم در تعیین شکل مبارزہ بخوبی قابل لمس است . ثانیاً : در مبیاییم کہ ضرورت مبارزہٴ مسلحانہ در دہہٴ اخیر یعنی پس از رفرم و استقرار سیستم سرمایہ داری وابستہ بوجود نیامدہ بلکہ از انقلاب مشروطیت بیعدہ در دورہهای معین این ضرورت وجود داشته و البتہ اشکال متفاوتی از مبارزہٴ مسلحانہ در ہر دورہ می بایست مورد استفادہ قرار میگرفتہ .

میدانیم کہ نہ تنها ماہہای اول پس از کودتا بلکہ در سالہای بین ۳۲ تا ۳۹ کہ دیکتاتوری رژیم تحکیم شدہ و تمام پیروزیہای مردم پایمال ارتجاع و امپریالیسم گشت نیز نیرووشی بوجود نیامد کہ علیہ رژیم دست باعمال قہر بزنند . در فاصلہٴ سالہای ۳۹ تا ۴۲ دیکتاتوری بمیزان قابل توجہی عقب نشست ولی شکست استراتژیک جریانہای سنتی (جہبہٴ ملی و حزب تودہ) خلای بوجود آوردہ بود کہ بہ مردم اجازہ نداد از این امکانات نتیجی پایدار بگیرند . معدلک طی این سالہا نطفہٴ یکرشتہ جریانہای جدید بستہ شد . در سال ۴۲ کہ دیکتاتوری دست بہ تہاجم زد و مردم را کہ هنوز نفسی نکشیدہ بودند وحشیانہ سرکوب کرد ، این نیروہای جدید در برابر چہ باید کرد مبارزہ قرار گرفتند . در این شرایط بود کہ جریانہای متعددی و مارکسیست و غیر مارکسیست ، بسوی مبارزہٴ مسلحانہ گرایش پیدا کردند . این جریانہا طی دہہٴ گذشتہ عملاً مہتمرین پدیدہهای مبارزاتی جامعہٴ ما بودہ اند . بنابراین از نظر تاریخی ، در سالہای اول دہہٴ اخیر گرایش بمبارزہٴ مسلحانہ در جامعہ ظاهر شد و پس از طی یک دورہ جنینی در سال ۴۹ این شکل از مبارزہ در مجامع ما متولد گشت . برای درک ضرورت مبارزہٴ مسلحانہ توجہ بہ شرایطی کہ این مبارزہ در آن ظہور ورشد کردہ است ضروریست .

رفرم ارضی گرچہ مقارن با آغاز گرایش بہ مبارزہٴ مسلحانہ است ولی نقش مستقیم در ضروری ساختن این مبارزہ نداشت ، در سالہای نخست هنوز رفرم حتی آثار اقتصادی و اجتماعی خود را ببار نیاوردہ بود . نتیج رفرم از سال ۴۴ بیعد پیدا شدہ و ہر چہ گذشت مشخصتر شدند . همانطور کہ گذشتہ قبل از سال ۳۹ ، در سیستم

فقودال - کمپرادور عوامل اقتصادی واجتماعی کمتر از سالهای پس از رفوم بسود مبارزه مسلحانه نبود. آنچه عامل تعیین کننده در ضرورت مبارزه مسلحانه بشمار میرود تهاجم دیکتاتوری پس از یک دوره عقب نشینی آنست. در حالیکه تفاوت بین شرایط سال ۴۲ و ۴۰ قابل مقایسه با تغییر شرایط قبل وبعد از کودتای ۲۸ مرداد نیست، در حالیکه در سال ۴۲ نیروهای سازمان یافته مردم قابل مقایسه با این نیروها در سال ۳۲ نیستند، در حالیکه مردم فاقد آن آگاهی و مبارزه جوئی سال ۳۲ هستند، معذک تهاجم دیکتاتوری شاه (که خصلت فردی آن نسبت به دیکتاتوری سالهای ۳۲ تا ۳۹ قابل تمیز است) با دیگر عوامل بنحوی ترکیب میشود که جریانهای محدود این دوره را به مبارزه مسلحانه با رژیم میکشاند.

امکانات محدودی که طی دوره کوتاه قبل به مردم (و بخصوص به نسل جدیدی که در میدان مبارزه پیدا شده بود) داده شده بود، سرکوب خونین و وحشیانه مردم که حتی در ۲۸ مرداد هم سرکوب شبیه آن رخ نداده بود و بالاخره شکل فردی دیکتاتوری که خشن ترین و خفقان انگیزترین نوع آن بود و مردم بانوع در حکومت رضا خان از نظر تاریخی آشنائی داشتند، بشمار میرود. همه اینها یک معنی میدهد: حکومت تمام قوانین موجود را که خود ظاهرا بموجب آن عمل میکند برای حفظ سلطه خود زیر پا میگارد. مردم بی سلاح را که دست باعتراض و مطالبه حقوق سیاسی و اقتصادی خود میزنند به گلوله می بندد و از نیروی نظامی و پلیس مسلح بدون هیچ ملاحظه ای علیه مردم و خواه دانشجو باشد و کارگری کاسب و پیشهور استفاده میکند. مردم که طی سه سال گذشته علیرغم اعمال خشونت نسبی رژیم بمیدان آمد فاند بر سر صد ها (یا هزاران) قربانی دیکتاتوری به مشتهای خالی خود با خشم و نفرت مینگردند. مردم از خود می پرسند که آیا با دست خالی میتوان با قدرت مهیب دیکتاتوری مصاف داد؟ جریانهای مختلف سیاسی مخالف رژیم از خود می پرسند آیا در این شرایط جدید دست زدن بهمان حرکات سیاسی فعلی امکان پذیر است، و آیا اصولا کاربرد شیوههای محدود سیاسی و اقتصادی در برابر دیکتاتوری شاه و اختناق نظامی و پلیسی شری دارد؟ آیا در این شرایط مردم میتوانند به هدفهای اجتماعی خود از راههای مسالمت آمیز دست یابند؟ آیا نیروهای پیشرو با توسل به شکل غیر نظامی مبارزه میتوانند مردم را بسیج و رهبری کنند؟ گوارا در بیان حد اقل شرایط برای آغاز مبارزه مسلحانه میگوید: "مردم باید بوضوح دریابند که برای رسیدن به هدفهای

اجتماعی خود بیهوده است که مبارزه را در چهارچوب شکل غیر نظامی آن حفظ کنند . هنگامیکه نیروهای سرکوب بآن مرحله میرسند که قدرت خود را با زیر پا گذاشتن قانون مورد قبول همه (قانون اساسی) حفظ میکنند ، دیگر صلح نقض شده است . در این شرایط ناراضی عمومی خود را در اشکال فعالتری نشان میدهد و بالاخره مقاومت مردم بصورت مبارزه^۱ نظامی متراکم شده و طغیان میکند . چنین است نقش دیکتاتوری در ضرورت مبارزه^۲ مسلحانه . ولی آیا این عامل به تنهایی کافی بود تا جریان های پیشرو را که هنوز در حال جنینی خود بودند بمبارزه^۳ مسلحانه سوق دهد ؟ این نیروی کوچک و پراکنده در این شرایط در این مرحله از جنبش‌رهای بخش‌چه خصوصیتی داشت که در برابر دیکتاتوری به مبارزه^۴ مسلحانه روی آورد ؟ اولاً ، جریانهای دهه^۵ اخیر از تجارب جنبش در گذشته استفاده میکردند و حاضر نبودند شکست و تسلیم طلبی سالهای پس از کودتا را بپذیرند . آنها میدانستند که مردم چه بهای سنگینی برای ضعف پیشاهنگ در برابر کودتا پرداخته اند . از این گذشته برای این جریانها (در بخش مارکسیستی جنبش) واقعیت مسأله^۶ حزب و جانشین اسطوره^۷ حزب شده بود . مبارزه^۸ نمی توانست تا ایجاد حزب طبقه^۹ کارگر معلق بماند ، برعکس حزب طبقه^{۱۰} کارگر تنها در پروسه^{۱۱} يك مبارزه^{۱۲} انقلابی بوجود خواهد آمد . بنابراین اگر در گذشته حزب توده بخود اجازه میداد تا به بهانه^{۱۳} کمبود شرایط عینی (ظاهراً فقدان جنبش های وسیع دهقانی) دست روی دست بگذارد ، این بار^{۱۴} تنها پیشاهنگ در همان مرحله جنینی خود میخواست در تکوین این شرایط عینی شرکت کند و آنرا به پیشاندازد ، بلکه فقدان خود حزب نیز نمی توانست مانعی برای آغاز مبارزه^{۱۵} مسلحانه تلقی شود . ثانیاً ، تجارب گذشته نشان میدهد که در شرایط دیکتاتوری اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه^{۱۶} دچار آنچنان محدودیتهایی است که هرگز تبدیل به يك جنبش توده ای انقلابی نمیشود و مقابله با رژیم در این شرایط نیاز باعمال قهر دارد . علاوه بر تجاربی که جنبش در دوره های قبل باقی گذاشته بود ، تجارب جهانی در تعیین شکل مبارزه^{۱۷} در این مقطع تاریخی اثر گذاشته است . این تاثیر نه امری استثنائی است و نه قابل انتقاد . جامعه های بشری گرچه هر یک حدودی دارند و بسط معینی از تکامل رسیده اند معذک^{۱۸} بمثابة^{۱۹} پروسه ای واحد در یکدیگر اثر میگذارند و تکامل یکدیگر را تحت تاثیر قرار میدهند . برای نمونه به رویداد عظیم انقلاب اکتبر و تاثیراتی که در پروسه^{۲۰} تکامل جهان باقی گذاشته فکر کنیم . انقلاب اکتبر در ایران

اثرات سنگین سیاسی و اجتماعی بوجود آورد و تا آنجا که در بحث ما مربوط است بیکرشته جنبشهای قهرآمیز را باعث گشت . چه کسی میتواند تاثیر انقلاب اکبر را در تکامل جنبش جنگل ، قیام خیابانی و کفیل و جریانهای دیگر منکر شود ؟

در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۰ که مبارزه مسلحانه در ایران دوره جنبش خود را میگدزاند ، پروسه های انقلابی مهمی بسوی مبارزه مسلحانه جهانرا تحت تاثیر قرار داده بود . از نظر اهمیت آثار انقلاب کوبا از همه چشم گیرتر بوده است . پیروزی جنگ انقلاب کوبا تقریباً بلافاصله در آمریکای لاتین موجی از مبارزات مسلحانه برانگیخت . جنبش انقلابی کوبا در سالهای ۳۹ تا ۴۲ بتدریج از جانب جریانهای مخالف رژیم شناخته شد ولی در مقطع سالهای ۴۲ بیحد بعنوان تجربه ای از آن پاسخی برای چه باید کرد مبارزه بیرون کشید مورد توجه قرار گرفت . انقلاب کوبا برای ما به باز - شناختن چند اصل عام کمک کرد . این اصول عبارت بودند از : الف) نقش مبارزه مسلحانه در بسیج مردم و امکان پیروزی نیروی نظامی کوچک خلق بر نیروی بزرگ حریفه ای ارتش رژیم ضد خلقی . انقلاب کوبا یکبار دیگر نشان داد هر قدر ارتش - های حریفه ای بزرگ ، مجهز و مدرن باشند مردم قادرند به آنها غلبه کنند . آنچه در مورد کوبا چشمگیرتر بود نحوه آغاز جنبش مسلحانه در این سرزمین بود ، کوچکس هسته ، اولیه این مبارزه و رشد سریع آن تا تبدیل شدن به ارتش خلق و پیروزی نسبتاً سریع بردشمن بود . اینها جاذبه فوق العاده ای برای عناصر انقلابی وطن ما بسوی مبارزه مسلحانه ایجاد کرد . ب) انقلاب کوبا در عالیترین جنبش ۲۶ ژوئیه در آن نشان داد که تکوین پیشاهنگ طبقه کارگر در عالیترین شکل آن یعنی حزب طبقه کارگر امر مقدماتی مبارزه نیست و از این راه نظریه ایرا که در شرایط ایران در حال شکل گرفتن بود ، یعنی اعتقاد بکار گروهی و موکول نکردن مبارزه با دشمن را به تشکیل " حزب " تایید کرد و این اصل مارکسیست - لنینیستی را بجای شایسته خود نشانده که حزب طراز نوین طبقه کارگر نتیجه مبارزاتی است که طبقه کارگر و عناصری که ایدئولوژی او را می پذیرند طی مدتی نسبتاً طولانی بعمل میاورند و تئوری اول جذب بعد مبارزه را که عملاً به سنگ راه مبارزه و نتیجتاً به مانعی در راه ایجاد حزب تبدیل شده بسود ، رد کرد و از این راه به درهم شکستن " اسطوره حزب " و جانشین شدن واقعیت نقش پیشاهنگ و راه اصولی رسیدن به حزب طبقه کارگر کمک کرد . ج) پیروزی انقلاب در کوبا نشان داد که يك جنبش انقلابی برای شروع و رشد خود محتاج کمکهای خارجی

نیست و بدون تصویب يك " قطب " جهانی میتوان مبارزه ای را که مطابق با شرایط تشخیص میدهم آغاز کنیم . رشد نیروهای مترقی جهان و امکاناتی که از این لحاظ برای جنبش‌رهائی بخش ایجاد شده امری نیست که قطبهای جهانی بتوانند بدخواه بیه جنبش اعطاء کنند و یا از جنبش دریغ دارند . تردیدی نیست که در جهانی که هر روز کوچکتر میشود روابط نیروها و جنبشها با یکدیگر اهمیت خود را حفظ کرده است. لکن برخورد مکانیکی با مناسبات بین المللی ، پائین آوردن این مناسبات تا سطح استاد و شاگردی (اگر نه ارباب و رعیتی) ، و بالاخره اعتقاد به اسطوره دیگری بنام " قطب جهانی " می بایست پایان پذیرد . تجارب داخلی نشان میداد که برخورد مسکانیکی حزب توده با این مناسبات بین المللی در طول حیات این حزب چه نتایج زبانباری نه تنها برای مردم ایران ، بلکه برای مردم و حتی دولت شوروی بیار آورده است . در سالهای پس از ۳۲ میرفت که با این مساله برخوردی لنینیستی شود . جدائی سیاست رسمی شوروی از جنبش کارگری ایران که در سال ۳۳ و ۳۴ جامعه عمل پوشید ، پس از يك دوره جنگ تبلیغاتی بین دولت ایران و شوروی ، منجر به آشتی گنان میشود و خیانتی آنها در دست در آستانه " تهاجم دیکتاتوری بمرم گشت . این رویداد نهائی چشمهای کسوترا نیز گشود و " اسطوره " قطب جهانی " در معرض شکست قرار گرفت . پروسه " انقلاب کوبا به مارکسیستها نشان داد که میتوان با فکر خود و بنا بر ضروریات داخلی حرکت کرد و نیروها و مراجع مترقی جهان بهر حال ناگزیرند از جنبشهای رهائی بخش که توانسته اند خود را تثبیت کنند حمایت کنند . برای اینکه نیروها تازه نفس بتوانند در برابر تهاجم دیکتاتوری فردی شاه به مبارزه مسلحانه روی بیاورند لازم بود که این اسطوره ها درهم شکسته شود و واقعیت ها جائی بتهها " را بگیرد ، و الا این جریان های جدید نیز میبایست منتظر تشکیل حزب طبقه کارگر ، تأیید رهبری جهانی و طی مراحل سنتی تکامل مبارزه از مبارزه اقتصادی به سیاسی و سپس در يك نقطه عطف به مبارزه نظامی بمانند .

در برابر این نتایج درخشان انقلاب کوبا ، مثل همیشه استراتژی این انقلاب نیز جنبشهای دیگر را تحت تاثیر قرار داد تا آنجا که بدون توجه به شرایط و موقعیتهای مختلف گرایش به تقلید مشی " سیرا " رواج یافت . این اثرزود گذر بزودی از " مُد " افتاد ، ولی در کشور ما نیز این گرایشها برای مدتی نیروهای جدید را تحت تاثیر قرار داده بود و بخصوص که موقعیت روستاها هنوز تغییر نکرده بود .

تجربه دیگر جهانی هسته انقلاب پیروزمند الجزایر بود. جنبش انقلابی در الجزایر نیز این ویژگی را داشت که از هسته های بسیار کوچک آغاز شده بود و طی رزم تمایل جریان های سنتی که بسویق و عناوین شناخته ای داشتند مبارزه مسلحانه را شروع کردند و از حمایت مردم برخوردار شدند. شروع مبارزه مسلحانه از شهر، رشد سریع جنبش و تبدیل شدن آن به انقلاب رهائی بخش و مشابهت مذہبی خلق الجزایر با خلق ایران در جنبش ما اثر گذاشت و بخصوص برای جوانهای ناسیونالیست اثر آن از جنبش های امریکای لاتین بیشتر بود. برای مارکسیست ها، بخصوص در جلب توجه آنان بمبارزه چریکی شهری و پیرویه الجزایر بر کوبا امتیاز داشت و بهمین لحاظ که در شرایطی که سنگینی مشی از روستا به شهر منتقل میشد این پیرویه مورد توجه قرار گرفت. نبرد انقلابی در ویتنام که مهمترین جبهه ضد امپریالیستی را بوجود آورده بود، تحسین همه جهان و توجه نیروهای انقلابی ایران را بخود جلب کرده بود. در این میدان نیز مبارزه شکل قهرآمیز داشت و گرایش های قهرآمیز را تأیید و تشدید کرد. علاوه بر ویتنام در افریقای سیاه نیز مبارزات مسلحانه در راه کسب استقلال جای مبارزات مسالمت جویانه را می گرفت. تمام پیرویه های انقلابی جهان مبارزه مسلحانه را تأیید کرد. بعدها از سال ۴۸ به بعد، جنبش فلسطین به مهمترین پیرویه قهرآمیز منطقه وسیعی از جهان تبدیل شد. برای ما این دیگر بغل گوشمان بود. این جنبش مسلحانه تنها تأییدی بر ضرورت مبارزه مسلحانه نبود بلکه می توانست نقش مادی در شکل دادن به جنبش در ایران بازی کند. باین ترتیب هر روز عوامل تازه ای در تأیید مبارزه مسلحانه پیدا شد. یمن، موزکراتیک و جنبش ظفار در منطقه بظهور رسیدند. اینها همه در تکوین مبارزه مسلحانه در ایران اثر گذاشته است. اگر تهاجم دیکتاتور شاه و سلب کلیه حقوق مردم عده ترین عامل و شرط لازم مبارزه مسلحانه بشمار میرود، تجارب داخلی و جهانی که نیروهای مبارز در این دوره کسب کرده اند شرط کافی برای آغاز این مبارزه در وطن ماست.

در چنین جوی است که جنبش سنت های انقلابی گذشته را بازمی شناسد. ستارخان و دلاوران انقلاب مشروطیت و باره جان می گیرند. میزرا کوچک خان از ورای غبار تاریخ و باره نمایان میشود. جنبش جنگل از نو مورد بررسی قرار می گیرد. هرگونه اعمال قهر بر ضد دشمن در تاریخ معاصر (و حتی جنبش های تاریخی) توجه روشنفکران را جلب می کند. متأسفانه پس از حاکمیت دیکتاتوری رضاخان، خلق ما

علی رغم نیروهای وسیعی که بسیج کرد و علی رغم امکانات کم نظیری که بدست آورد به این سنت های انقلابی چیزی نپیفزود . فرقه دموکرات دهها هزار نیروی مسلح را بتسلیم وانهزام کشاند و حزب توده در حالیکه می توانست حداقل سنت انقلابی سنگینی برای نسل بعدی مبارزه بجای گذارد پس از ۲۸ مرداد بدست بسته تسلیم دشمن شد . اینجاست که نسل جدید مبارزه برای یافتن سنتی انقلابی به دو یا سه فصل قبل روی می آورد ، در حالیکه تجربه شکست های نسل قبل از خود را بدوش می کشد .

اینها عوامل عینی و ذهنی ای بود که مبارزه مسلحانه را در ایران ضروری ساخت در بر خورد با تهاجم دیکتاتوری در سال ۴۲ ، دیکتاتوری ای که خشن تر ، جابرانه تر و سازمان یافته تر از دیکتاتوری سالهای ۳۲ تا ۳۶ بود مردم به جریانهای سنتی و جریانهای نوین هر یک بنحو خاصی عکس العمل نشان دادند . مردم که هنوز بر پای خود نایستاده با چنان تهاجم خونینی روبرو شده بودند به اعتقاد قدیمی خود پناه بردند که : " با دست خالی نمیتوان بجنگ توپ وتانک رفت " . این عقیده ای بود که اگر پیشآهنگ آماده درگیری مسلحانه با رژیم بود می توانست در آن موقع از آن بسود مبارزه مسلحانه استفاده کرده و پیش از آنکه مردم در نومیدی و خود فرو برونند آنان را به مبارزه افسوسناک آمیز با دشمن خود دعوت کند . ولی می دانیم که جریانهای جدید در برابر همین دیکتاتوری بود که به ضرورت چنین مبارزه ای اعتقاد آوردند ، همانطور که علی رغم تجارب طولانی در کوبا ، این کودتا ۱۰ مارس ۵۲ بود که ضرورت مبارزه مسلحانه را در مقابل جریانهای جدید قرار داد .

جریانهای سنتی یعنی جبهه ملی و حزب توده در برابر تهاجم دیکتاتوری سیاست تسلیم طلبانه ای پیش گرفتند . جناح راست جبهه ملی (صالح و همکارانش) شعار " صبر و انتظار " را مطرح کردند و بامید روزی که تضاد های خارجی امکان ظهور مجددی بآنها بدهد بخانه نشینی پرداختند . جناح چپ جبهه ملی که علیه این شعار موضع گرفت عملاً نتوانست در شرایط جدید مشی انقلابی در پیش گیر و بنابراین در حالیکه سد حرکت نیروهای جدید نند اما خود عملاً بحالت کمون فرو رفت . به همین دلیل از دل این جریانها (چپ جبهه ملی) عناصر و جریانهای پیشروتری جدا شد و در تشکیل جنبش مسلحانه شرکت کرد .

حال ببینیم جریان دیگر سنتی یعنی حزب توده در برابر تهاجم دیکتاتوری چه کرد . حزب توده که پس از شکست کوشش هایش در بر قرار کردن رابطه با چند شبکه داخلی

طی سالهای ۳۵ تا ۴۰، با يك تاخیر چند ساله، درست هنگامیکه امکانات محدود علنی در پایان خود بود به فکر ایجاد يك شبکه در داخل کشور افتاده بود. تشکیلات تهران که بعد ها با تشکیلات جنوب و آذربایجان تکمیل شد، شبکه ای سیاسی بود که بسدین توجه به تجاری که طی دهسال بدست آورده بود، میخواست کار حزبی را از همانجا که در سال ۳۴ قطع شده بود، عیناً با همان اسلوب ادامه دهد. این شبکه موفق شد عده ای از عناصر جوان را که طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ به صحنه مبارزه وارد شده بودند جذب کند. تشکیلات تهران مدعی بود که میخواهد راه را برای تشکیل کنگره حزب باز کند. همه انتقادها، اعتراضها و برخوردها با مشی حزب به چنان کنگره ای واگذار میشد. تشکیلات تهران شعار! "اول تشکیلات بعد تعیین مشی" را میداد و باین ترتیب عملاً مسوولیت هرگونه عکس العمل را از خود سلب میکرد. همانطور که همه میدانند پلیس از همان لحظه اول در این شبکه نفوذ داشت و پس از بازداشت چند کادر مهم این شبکه، عملاً این شبکه تبدیل به يك دام فعال پلیس شد و طی قریب دو سال فعالیت خود ضربات سنگینی به جنبش زد.

برخورد حزب توده با مسائل داخلی تنها محدود به فعالیت تشکیلات تهران نمیشود. رهبری حزب اول در برابر رژیم به گیتی و سر درگمی دچار شد. در برابر هجوم رژیم به مردم در ۱۵ خرداد چند بار به فاصله های کوتاه موضع خود را ۱۸۰ درجه عوض کرد. در برابر جریانهای ضد دیکتاتوری بلا تکلیف بود تا بالاخره در سال ۴۴ با پخش اثر مشهور گوارا بنام "جنگ چریکی" به نیروهای جدید در باغ سبز نشان میداد و در عین حال با گذاشتن يك مقدمه پر معنی عملاً مبارزه مسلحانه را بحال تعلیق در میآورد. بعد از منشور در مجله دنیا مقاله ای نوشت که طی آن اعلام کرد حزب خود قادر نیست جریانهای مسلحانه را بر ضد رژیم سازماندهی کند اما حامی هرگونه حرکتی در این زمینه است. ولی عملاً هیچگونه حرکتی از حزب دیده نشد تا اینکه به دستگیری عباس شهریاری یا اسلامی معروف که در راس تشکیلات داخلی بود در صدر ایجاد جریانهای مسلح برآمد و آن تراوی خنده آور را خلق کرد که همه صحنه های وقت با آنرا در مصاحبه های امنیتی دیده اند. سرلنجام شبکه ای که در راس آن يك کمیته رسمی پلیس قرار داشت، پس از دهسال همکاری سودمند با پلیس منحل شد و دهها کانال آلوده برای نفوذ در جریانهای بعدی را از خود باقی گذاشت. با همه اینها هنوز مسأله برخورد حزب توده با مبارزه مسلحانه پایان نیافت. پس از

درگیری خونین سیاه‌کسل و عملیات در نبال آن، طی سال ۵۰، راد یوی حزب توده مدت‌ها کج در و مریز به مبارزه مسلحانه حمله کرد تا سرانجام که کمر به نا بودی مبارزه مسلحانه و جریانهای مارکسیست طرفدار آن بست و این جریانها را ماجراجو، دست‌مشکوک استعمار و هر چیز دیگر خواند و موضع خود را با قاطعیت بر ضد مبارزه مسلحانه اتخاذ کرد. معذک با شناختی که ما از این حزب داریم جا دارنکه بگوئیم این حزب در تغییر مواضع سیاسی خود کمتر تابع ضوابط اصولی بوده است. از آنجا که "اپورتونیسیم چون مار بین نظرات ناسخ و منسوخ می پیچد" بعید نیست که حزب توده بنا بر مقتضیات یکشبه موضع خود را در برابر مبارزه مسلحانه، بدون هیچ توجیهی، از نظر قبلی خود تغییر دهد.

جریانهای نوین مبارزاتی که در همان سالهای ۳۹ تا ۴۲ نطفه شان بسته شده بود، در برابر شرایط جدید کوشش کردند راه تازه‌ای بکشایند. از سال ۴۲ به بعد گروههایی بوجود آمد که هدف خود را تدارک مبارزه مسلحانه قرار داده بودند. این جریانها هیچگونه تجربه‌ای از قبل برای عمل مسلحانه نداشتند. و نسل فقدان مبارزه قهر آمیز ورطه عظیمی در برابر این جریانها گشوده بود. بنا بر این برخورد این گروهها با مبارزه مسلحانه متفاوت بود. هنوز شناخت واحدی از مبارزه مسلحانه وجود نداشت. ضرورت این مبارزه نیروها را بسوی عمل میراند. در سالهای ۴۲ تا ۴۹ عملیات مسلحانه‌ای در جامعه ظهور کرد. بهمن قشائی و دو نفر همکارانش کوشیدند در منطقه عشایری جنوب جنبش مسلحانه برپا کنند. در کردستان معینسی شریف‌زاده و رفقاییشان در همین راه شهید شدند. در چنین جوی بود که منصور ترور شد و شمس‌آبادی شاه را بگلوله بست. چندین گروه در این فاصله با مشسی قهر آمیز در زیر ضربت پلیس قرار گرفتند. این دوره بمنزله رشد جنینی مبارزه مسلحانه است. در این سالها ست که مفهوم روشنتری از مبارزه مسلحانه و شناخت اصولی از فرم و محتوای آن بدست می‌آید و سرانجام در سال ۴۹ با یکسرشته عملیات این مبارزه متسلسل می‌شود.

باین ترتیب اگر بپرسیم که شرایط حداقل برای دست زدن بمبارزه مسلحانه در ایران چه بوده است؟ باید بگوئیم که اولاً: وجود نارضایتی مردم از شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه که حاصل سیستم طبقاتی سرمایه داری وابسته و رژیم دیکتاتوری فردی بود، خواسته‌های مردم رو با افزایش بود و رژیم برای جلوگیری از هرگونه حرکت توده‌ای —

دیکتاتوری آشکار و اعمال خشونت بی سابقه‌ای دست زد که دومین شرط حداقل برای این مبارزه را بوجود آورد بنابراین ، ثانیاً : وجود دیکتاتوری آنها به خشن ترین و عقب مانده ترین شکل آن یعنی دیکتاتوری شاه که هرگونه امکان گسترش و تکامل مبارزه را از طریق مسالمت آمیز غیر ممکن ساخته بود و از هرگونه حرکت اعتراضی مردم ولو برای رسیدن بخواسته های صرفاً اقتصادی شان جلوگیری میکرد . ثالثاً : وجود نیروهائی که از نظر سیاسی این تجربه را داشتند که علیرغم کوچکی و جدا بودن خود بمقابله با این دیکتاتوری برخیزند و شکل فعال تری از اعتراض را بر ضد رژیم وکل سیستم بعمل آورند . هنگامیکه این سه شرط حداقل یعنی ناراضی مردم ، دیکتاتوری خفقان انگیز شاه و پیشاهنگ مبارزه جو باشد ، دیگر جز زمان لازم برای رسیدن بشکل ممکن و موثر این مبارزه که حاصل تجربه پراتیک این نیروها میتوانست باشد چیزی برای آغاز مبارزه مسلحانه کم نداشتیم .

در مطالبی که گفتیم باین مطلب اشاره شد که اصلاحات ارضی و بطور کلی رفهرم در ضروری ساختن مبارزه مسلحانه نقش مستقیمی نداشته . آیا این بمعنی رد هرگونه تاثیر رفهرم روی این شکل از مبارزه است ؟

اگر قبول کنیم که رفهرم در استقرار سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نقش داشته بنابراین در ترکیب نیروهای جنبش و زمینه های اجتماعی و اقتصادی جنبشش در مرحله فعلی اثر میگردد . اما آنچه مربوط بشکل مبارزه است ، میتوان گفت رفهرم از دوره در تعیین شکل مبارزه نقش بازی کرده است . اول از راه سیاسی ، باینترتیب که در مرحله ای که رفهرم در حال تکوین بود ، مجموعه عوامل داخلی و خارجی شرایط بوجود آورد که دیکتاتوری مجبور بعقب نشینی موقتی شد . این عقب نشینی نیروهای جدیدی را بمیدان مبارزه آورد و در پایان این دوره کوتاه تهاجم دیکتاتوری این نیروها را بسوی مبارزه مسلحانه راند . از سوی دیگر درهم شکستن مناسبات فئودالی از نظر سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه خواسته های اقتصادی و سیاسی مردم را افزایش داد و این نیز عاملی بود که رژیم را بسرکوب خشن مردم میکشاند . اینها تاثیرات غیر مستقیم رفهرم روی جنبش است . این تاثیرات در همان سالهای نخست نقش خود را بازی کرده بعبارت دیگر حل سیاسی مساله که بسال ۴۲ پایان میپذیرد و عقارن با تهاجم مجدد دیکتاتوری میشود پایان نقش سیاسی رفهرم روی جنبش است .

طریق دیگری که رفرم در تعیین شکل مبارزه مسلحانه اثر گذاشته از راه نتایجی است که الفای مناسبات ارباب - رعیتی در روستا به بار آورده است . این نتایج بلافاصله ظاهر نشد و پس از اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی بتدریج ظهور کرد و رفرم بد هفتانان صاحب نسق زمین و آب را که خواست عمده آنانرا تشکیل میداد فروخت و عملاً مناسبات فئودالی و ستم مربوط بآن پایان یافت و رعیت صاحب زمین شده برای مدتی بآینده خود امیدوار شد . تضادهای جدیدی که در روستا جایگزین شده بود طی سالهای نخست پس از رفرم هنوز شکل نگرفته بود و مدتی باید میگذشت تا این خرد مالک تازه بزمین رسیده در یابد که تکه زمین وسیله ایست برای استثمار او .

مسا قبلًا بشرايط جدید روستا اشاره کرد مايم . آنچه در اینجا باید بگوئیم اینست که هیچ فرد یا جریان سیاسی نمیتواند نسبت باین تغییرات روستایی تفاوت بماند . گوارا مینویسد : " در آن دسته از کشورهای آمریکای لاتین که عقب ماند ماند روستا منطقه اساسی برای مبارزه مسلحانه است " . او از انقلابهای چین ، الجزایر ، کوبا و بسیاری جنبشهای رهائی بخش دیگر نتیجه میگیرد که ساخت اقتصادی و اجتماعی جامعه و بخصوص روستا و گرسنگی دهقانان برای زمین عاملی است که مبارزه چریکی روستا را تبدیل به مساله بنیادی استراتژی مبارزه مسلحانه میسازد . در این سرزمینها شعار " زمین برای دهقانان " شعاری است استراتژیک و چریک در عین حال يك "رفرم" است . در ایران ، مادامیکه مناسبات ارباب - رعیتی ادامه داشت جریانهای طرفدار مبارزه مسلحانه روستارا در تمام مراحل مبارزه پایگاه اصلی چریک میشناختند . در آن شرایط چریک با ضربه زدن بمنافع ارباب مستقیماً تضاد ارباب و رعیت را شدت میبخشید و امیدوار بود که در چنین پروندهای خیلی زود از حمایت روستائیان برخوردار گردد .

در این شرایط مبارزه چریکی در شهر نقش درجه دوم داشت و عاملی کمکی بشمار میرفت . در بین رفقای ما کسانی یافت میشوند که بدون توجه بموقعیت روستا از تغییر استراتژی جنبش تعجب میکنند . آنها نمیدانند که تاکید بر روستا و فرعی بودن مبارزه شهری در سالهای نخست رشد جنبش با ادامه مناسبات فئودالی در روستا رابطه داشت . طرح مساله ارضی در سال ۴۰ و ۴۱ میتواند اشتباهی دهقانان را برای زمین تیزتر کند بدون آنکه بآنها زمین و آب بدهد . سقوط امینی و سپس ارسنجانی (که دومی مظهر رفرم ارضی شده بود) وعقب نشینی رژیم در سال ۴۲ از برنامه پیش بینی شده ، همه به جریانهای طرفدار مبارزه مسلحانه نویسد

میداد که در روستا نه تنها شرایط برای رشد مبارزه مسلحانه تضعیف نشده بلکه تقویت نیز شده است. در سالهای ۴۴ به بعد بود که نتایج ابتدائی رفرم ارضی آشکار شد. جنبش در این سالها در تحلیل خود از نتایج اصلاحات ارضی ناگزیر تجدید نظر کرده، از این پس باید این واقعیت مورد قبول قرار میگرفت که گسترش مبارزه مسلحانه در روستا کند تر و جلب حمایت روستائیان از این مبارزه مستلزم کوشش و صرف وقت بیشتر و از آن مهتر محتاج عمل کردن در سطح کل جامعه و تاثیر گذاشتن روی رژیم و کنگ سیستم در شهر و روستاست. البته جریانهاییکه معتقد بکار روستائی و بطور کلی پیاده کردن استراتژی انقلاب چین در ایران بودند تا همین اواخر (و شاید امروز هم) منکر این تغییرات اساسی در روستا بودند و به مشی خود ادامه دادند ولی ما از جریانهای جنبش مسلحانه صحبت میکنیم. این جریانهها پس از درك واقعیت رفرم و نتایج آن، روی مبارزه چریکی در شهر تاکید کردند. این تنها با خاطر کاهش شرایط گسترش مبارزه مسلحانه در روستا نبود بلکه در عین حال بمعنی رشد نیروهای شهری در پرتو استقرار مناسبات سرمایه داری وابسته بود. باین ترتیب مبارزه مسلحانه در شهر و روستا همپایه قرار گرفت. در مرحله نخست این مبارزه به مبارزه شهر از نظر تاکتیکی تاکید میشود و شهر بر روستا در مرحله فعلی میچربد ولی ایجاد هسته های چریکی در منطقه روستائی از همان آغاز ضروری بنظر میرسد و " کوه " بتدریج بر شهر پیشی میگیرد و سرانجام نقش عمده را بعهده میگیرد. در این فاصله است که تضادهای جدید روستا رشد میکند و عمیق تر میشود. حضور مبارزه چریکی در منطقه روستائی خود مسأله را بدنبال میآورد که بر شد این تضادها مستقیما کمک میکند. بیهوده نیست که رژیم چهار چشمی روستاها را زیر مراقبت گرفته و از هرگونه نزدیکی چریک بروستا در هراس است. باین ترتیب رفرم از این راه نیز در استراتژی مبارزه مسلحانه اثر گذاشته است. بهمین دلیل است که میبینیم برخی گروهها که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند تنها روی چریک شهر تاکید میکردند و حتی کوشش در جهت ایجاد هسته چریکی در منطقه روستائی را در برنامه خود ننگنجانیده بودند. این مسأله را نمیتوان جز با تغییراتی که در روستا پس از رفرم بعمل آمده توجیه کرد. تردیدی نیست که گسترش مبارزه مسلحانه شهری (چریک شهر) و تجارب جنبشهای آمریکای لاتین در زمینه گانون چریکی در شکل دادن بنظر این جریانهها تاثیر داشته، لکن در گرونی مناسبات در روستا عامل عمده بی توجهی بچریک " کوهی " شده است.

بنظر ما ، پذیرش تغییرات اقتصادی و اجتماعی در روستاهای ایران منتج به نفی مبارزه مسلحانه در منطقه روستائی (کوه) نمیشود . این شکل از مبارزه مسلحانه از جهات مختلف دارای اهمیت است . از آنجا که روستا بخش مهمی از جامعه ما را تشکیل میدهد و دهقانان بخش مهمی از زحمتکشان بشمار میروند مبارزه مسلحانه در منطقه روستائی میتواند اثر تبلیغی روی این بخش داشته باشد . هم چنین در شرایطی که رژیم خود را آماده درگیر با چریک در سراسر جامعه کرده است ، نیروی چریکی در " کوه " روی کل سیستم و رژیم دیکتاتوری اثر خود را بجای میگذارد . انعکاس این مبارزه در شهر نیز با جنبه سمبولیکی که مبارزه " کوهی " دارد بهیچوجه کمتر از انعکاس مبارزه شهری نیست . چنانچه مقدمات این مبارزه تدارک شود نتایج تاکتیکی آن نیز در مقایسه با عملیات شهری کم ارزشتر نیست و بهر حال در مقابل تلفات وارده از این راه نتایج کمتری بدست نمیآید . اما از دیدگاه استراتژیک مبارزه در منطقه روستائی واجد اهمیت دیگری است . اولاً بسیج دهقانان عمدتاً حاصل چنین مبارزه‌ای خواهد بود گرچه اشکال دیگر مبارزه در شهر نیز روی روستا اثر میگذارد . ثانیاً تکامل مبارزه شهری در مرحله معینی " کوه " را ضروری میسازد . این ضرورت هم بلحاظ خصلت نظامی مبارزه در کوه است که امکان پیوستن توده های وسیع باین نوع مبارزه را میدهد و هم از نظر محدودیت شهر برای رشد چریک شهری و خطر تراکم زائد این نیرو در شهرهاست . نباید فراموش کنیم که چریک شهری نمیتواند بدلخواه خود لحظه خروج از شهر را تعیین کند . گذشته از آن ، برای اینکه یک نیروی مهم به " کوه " برود و در آنجا بتواند ضربات گسترده و سازمان یافته دشمن را بخوبی از سر بگذراند تجربه و امکاناتی لازم است . این تجربه و امکانات نمیتواند در یک مدت کوتاه آنهم در تنگای مقتضیات تاکتیکی فراهم میشود . باینترتیب ایجاد هسته های مبارزه مسلحانه در کوه از برنامه جنبش حذف نشده است . اگر تا امروز تجربه سیاهگل ادامه نیافته نه بخاطر رد مبارزه در کوه بلکه عمدتاً بخاطر مشکلاتی است که جریانهای پیشرو در تدارک مجدد این نوع مبارزه داشته اند . اگر تجربه سیاهگل در شرایط مساعدی که ما آنرا انتخاب میکنیم تکرار شود (و نه آنکه در زیر فشار شدید دشمن شرایط نامساعد بما تحمیل گردد) ، اگر یک واحد چریک بتواند چند ماهی در یک منطقه با دشمن مصاف دهد ولو آنکه تلفات و خسارت سنگینی بدهد . نتیجه بسود جنبش خواهد بود .

مبارزه چریکی در روستا شعارهای اقتصادی خاص خود را باید داشته باشد .
الفای باج و خراجهای دولتی مثل اقساط زمین و آب بها و هر گونه عوارض ، حمایت
از نیازهای مادی و معنوی دهقانان و بالاخره شعار تقسیم اراضی بزرگ اربابی ، که
بطریق روزمزد کشت میشود و معمولا مرغوبترین اراضی فئودالی را که تقسیم نشده است
تشکیل میدهند ، بین دهقانان کم زمین و بی زمین میتواند با شعارهای حق طلبانه
برضد رژیم و بویژه دیکتاتوری شاه همراه شود .

در مورد شکل مبارزه مسلحانه در روستا جنبش در مرحله فعلی بیشتر روی هستم
های متحرک چریکی فکر میکند زیرا این فرم از مبارزه با ترکیب نیروهای ما (که تماما
شهری و عمدتا روشنفکری است) و امکانات ما متناسب بنظر میرسد . اما جنبش باید
اشکال دیگر مبارزه در منطقه روستائی را نفی نکند و برای عناصر و جریانهایی که امکاناتشان
متفاوت است این اشکال را معرفی و تأیید کند . مهمترین این اشکال تکیه بر جنبشهای
خلقهای اقلیت تحت ستم رژیم است . کرد ها ، بلوچها و عربها علاوه بر همه ستمیها ،
ستم ملی را نیز تحمل میکنند . برای نیروهای پیشرو این خلقها امکانات بالقوه چشمگیری
در این جنبشهای خلقی نهفته است . در اینصورت مناسبات چریک در این مناطق با
مردم از آغاز عطیات چه بسا که با مناسبات هسته چریکی با مردم محلی متفاوت بوده و از
همان آغاز از حداقل حمایت مردم برخوردار گسرد .

هم چنین از توجه به سنتهای عشایری که در ایران سابقه تاریخی دارد نباید غافل
بود . اگر امروز جریانهای چریکی نمیتوانند کار خود را بر اساس این سنتها و یا تفاهات
خلقهای تحت ستم با رژیم قرار دهند بخاطر موقعیت و امکانات آنهاست و الا در هر
مورد که چنین مبارزه ای درگیرد ، جریانهای چریکی بایست حین اکثر کله ممکن
را بآنها بکنند .

اکنون جا دارد باین پرسش که در مرحله فعلی ، ما از مبارزه مسلحانه
چه میخواهیم پاسخ داده شود .

مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی به چه نتایجی باید دست یابد؟

مقابله با دیکتاتوری شاه مهمترین هدف مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی است. از مبارزه مسلحانه انتظار داریم که در پروسه رشد خود بتواند موانعی را که دیکتاتوری در سر راه حرکت مردم ایجاد کرده از میان بردارد. البته این باین معنی نیست که در مبارزه مسلحانه دیکتاتوری از بین رفته و جای خود را به شیوه دیگری از اعمال حاکمیت رژیم بدهد. این یک شق مساله است. شق دیگر اینست که مبارزه مسلحانه رشد کرده و بتواند نخست نیروهای بالفعل را عمدتاً متحد و یک پارچه سازد و سپس مردم را در یک جنبش توده ای بر ضد رژیم بسیج کند و از این راه علیرغم ادامه شیوه دیکتاتوری و حتی خشن تر شدن آن بتواند بسر آن غلبه کند. باین ترتیب در حالیکه محتوای سیاسی مبارزه مسلحانه اساساً مقابله با دیکتاتوری است ولی این مقابله می بایست بدو هدف دست یابد: اول، متحد ساختن عمده ترین نیروهای بالفعل در زیر یک شعار و یک مشی انقلابی که از آن زیر عنوان تثبیت مبارزه مسلحانه یاد میشود و دوم، بسیج توده ها که بمعنی بحرکت آوردن مردم در برابر رژیم زیر یک رهبری انقلابی است.

این دو هدف یعنی تثبیت مشی انقلابی و بسیج توده ها با هم پیوند ناگسستنی دارد. هنگامی میتوان مردم را بسیج کرد که بخش عمده نیروهای فعال مخالف رژیم که مجموعاً پیشاهنگی پراکنده را تشکیل میدهند به مشی واحد انقلابی معتقد شده باشند و هنگامی میتوان این نیروهای فعال را متحد ساخت که حرکت بسوی توده ها آغاز شده و اولین نتایج آن صحت مشی انقلابی را اثبات کرده باشد. بعبارت دیگر نمیتوان مبارزه مسلحانه را صرفاً با تاکید بر فرم آن تثبیت کرد. نمیتوان صرفاً با تکیه بر جانپاری، شجاعت و قاطعیت چریک از نیروها و جریانهای فعال خواست که مشی مسلحانه را بپذیرند. این فداکاری و جسارت تنها در رابطه با محتوای انقلابی ای که این مبارزه دارد میتواند ارزش خود را اثبات کند. اگر چریک ضرورتهای جامعه خود را در این مرحله درک نکند و از درون آنها شعارهای زنده ای بیرون نکشد نمیتواند جهت درستی به عملیات نظامی خود بدهد. در این صورت این عملیات علیرغم جانپازی چریک قادر نخواهد بود که در جامعه یعنی بر رژیم توده ها و پیشاهنگ اثر جدی و استوار بگذارد. بنابراین لازمه اینکسکه مبارزه مسلحانه جای خود را در بین نیروهای فعال بگشاید باید بر محتوای انقلابی

آن تکیه کرد. محتوایی که باید از ضرورت‌های مرحله فعلی مبارزه ناشی شده باشد. تاکتیک‌هایی که برای تثبیت مبارزه مسلحانه بکار می‌رود از همان آغاز روی توده‌ها نیز اثر می‌گذارد. هنگامیکه اولین عملیات چریکی ظاهر شد مبارزه مسلحانه را در سطح جامعه مطرح کرد ولی اثر جدی خود را روی جریان‌های مبارزاتی موجود باقی گذاشت. باین ترتیب میتوان گفت تثبیت مبارزه مسلحانه در حالیکه با بسیج توده‌ها رابطه متقابل دارد نسبت به آن تقدم زمانی دارد. عملیاتی که با رستاخیر سیاهگل مشخص می‌شود بیش از هر چیز در پی مطرح ساختن این مبارزه در سطح نیروهای موجود جنبش بود. در این دوره همراه با عملیات نظامی مبارزه ایدئولوژیک در جهت تثبیت مشی انقلابی تشدید می‌شود و عملاً تا رسیدن باین هدف با پی گیری دنبال می‌شود. نتایجی که این عملیات بهاری آورد، شکست‌ها و پیروزی‌های تاکتیکی اثر نیروهایی که بمیدان می‌کشاند، افشاگری بی سابقاتی که از دیکتاتوری بخل می‌آید همه عواملی است برای تثبیت مبارزه مسلحانه. اما در عین حال همه این عملیات و افشاگرها و اشکال دیگری از مبارزه که در پیش گرفته می‌شود از همان آغاز توده‌ها را از بی اعتنائی خارج کرده آنان را بموضع گیری می‌کشاند. لیکن با ادامه مبارزه مسلحانه و با تکامل کیفی آن موقع آن میرسد که عمدتاً روی تاکتیک‌هایی تاکید شود که توده‌ها را بمبارزه می‌کشاند. باین ترتیب در دو مرحله تفاوت بر سر تاکید می‌آید که بر این دو هدف می‌شود: نخست تاکید بر تثبیت مشی است و سپس تاکید بر بسیج مردم به مبارزه.

در مرحله نخست عملیات خیره کننده نظامی شروع دوره جدیدی را از مبارزه به مردم اعلام میکند و از همه نیروهای پیشرو میخواهد که اشکال بی شمار مبارزه را بکار بگذارند و مشی انقلابی را پذیرا شوند. اهمیتی که ما برای سیاهگل قائلیم و آنرا رستاخیزی نامیم از این دیدگاه است. مردمی که نزدیک به دو دهه در زیر اختناق دیکتاتوری بسر می‌برند سرانجام موفق میشوند از دل خود اولین واحد چریک را برای مقابله با دیکتاتوری ظالمانه بوجود آورند. با این رویداد تاریخی جنبشی که چند سال رشد جنبشی خود را میگذرانند متولد می‌شود. مبارزه مسلحانه در برابر چشم تمام جریان‌های سیاسی قرار می‌گیرد و آنان را وادار می‌سازد که موضع خود را نسبت به آن روشن سازند. اعدام سیزده تن چریک، اعدام انقلابی فرسیو بتلافسی آن همه یک معنی میدهد: از امروز نیروئی در این جامعه متولد شده که با همه جوانی و کم تجربگی خود قادر است نقطه عطفی در مسیر تکاملی جنبش‌رهایی بخش

باقی گذارد. در چنین شرایطی است که متن های مدافع مبارزه مسلحانه جان میگیرد و با ولع از جانب نیروهای جلب شده بسوی جنبش بلعیده میشود. والا در يك شرایط عادی، در شرایطی خالی از پراتیک مبارزه مسلحانه، این متنها قادر نبود شور و شوق در نیروهای فعال برانگیزد. از اینجاست که از دیرباز اصل تبلیغ مشی مسلحانه عمدتاً از راه پراتیک و نه صرفاً از طریق تئوری مورد توجه جریانهای معتقد باین مبارزه بوده است. مبارزه ایدئولوژیک در مقیاس وسیع خود تنها پس از مطرح شدن عمل مبارزه مسلحانه توانست به نتایج پیش بینی شده دست یابد.

بنظر ما، تثبیت مبارزه مسلحانه در عمل بمعنی آنست که سازمانهای چریکی یا جریانهای سیاسی - نظامی که این مشی را اعمال میکنند، موفق شوند بخش مهمی از نیروهای فعال را بسوی خود جلب کنند و در بخش نظامی و در بخش سیاسی جنبش بتوانند رهبری خود را تثبیت کنند. باید این جریانها در پروسه تکامل خود به عمده ترین جریان سیاسی مخالف رژیم هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی تبدیل شوند. در این صورت ما به هدف اول خود رسیده ایم. بدیهی است در حال حاضر گرچه در این راه گام های امیدبخشی برداشته شده، هنوز تا هدف فاصله داریم و به همین دلیل باید تأکید بر تاکتیکهایی که روی تثبیت مشی انقلابی تکیه میکند، ادامه یابد.

بسیج توده ها بمعنی بحرکت آوردن مردم علیه رژیم است. حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم در آغاز از شکل قهرآمیز مبارزه فاصله دارد. در حالیکه پیشاهنگ اساساً مبارزه قهرآمیز متکی است مردم اصولاً به شیوه های مسالمت آمیز گرایش نشان میدهند. باین ترتیب بسیج مردم بمعنی مسلح شدن آنان و یا تسویه ای شدن مبارزه مسلحانه نیست، تنها در مراحل بعدی است که مردم آگاهی و توان لازم را برای بکار بستن فعالانه ترین شکل اعتراض یعنی شکل مسلحانه آن بدست میآورند و مبارزه مسلحانه توده ای میشود. چنین تحولی بمنزله تبدیل شدن مبارزه مسلحانه با مفهوم کنونی آن به نبرد توده ای است. پیشاهنگ در شرایط فعلی با ترکیبی از مبارزه مسالمت آمیز با مبارزه قهرآمیز است که میتواند توده ها را بحرکت دعوت کند. باید بخواسته های اقتصادی مردم توجه شود و چریک بسزندگی روزانه آنها داخل گردد. باید مبارزه بر ضد بیعدالتی با مبارزه در راه زندگی بهتر

برای مردم ، (نه زندگی بهتر پس از پیروزی بلکه رسیدن بشرايط بهتر زندگی همین امروز) تلقیق شود . مردم که در حال حاضر بیشتر دیکتاتوری را در برخورد رژیم با جریانهای سیاسی پیشرو می بینند ، هنگامی که برای دریافت شرایط بهتر زندگی بحرکت می آیند سرنیزه رژیم را روی سینه خود حس کرده ، دیکتاتوری و ضرورت مبارزه با آن را بخوبی لمس میکنند .

با این توضیحات میتوانیم بگوئیم هدف های مبارزه مسلحانه در این مرحله عبارتست از پایان دادن به رکود جنبش که در دو پدیده : یکی بی عملی و تسلیم طلبی پیشاهنگ و دیگری سکون ، نومیدی و تحمل ستم از جانب توده ها ، نمودار شده بود . هنگامی که بخشی از جریانهای پیشرو به ضرورت مبارزه مسلحانه پی بردند و در صد تدارك و اعمال این مبارزه برآمدند ، بین خود و توده ها فاصلهای حس کردند و دریافتند که رشد جنبش مستلزم کوتاه کردن این فاصله و نهایتا از بین بردن این فاصله است . هنگامی که پیشاهنگ با اتکاء باگاهی خود با شور انقلابی در صد درهم شکستن سدهای رژیم بر می آید و در همان حال توده ها در خمود و بی حرکتی بسر میبرند یک شبه تضاد در حالت این دو پدیده بچشم میخورد . مبارزه مسلحانه میبایست این شبه تضاد را حل کند . میبایست پیشاهنگ را بتوده خود متصل کند . در اینجاست که گفته میشود پیشاهنگ از این راه نقبسی بسوی توده میزند . مبارزه مسلحانه با اختناق و ترور دیکتاتوری که عامل عمده بی حرکتی و تسلیم توده هاست مقابله میکند و در شرایطی که مبارزه سالمست نمیتواند جنبش را بابعاد توده های آن برساند با توسل باعمال قهر انقلابی بمشابه عمده ترین وسیله بن بست را میکشاید . در عین حال در چنین پروسه ای است که هدف دیگر این مبارزه یعنی ایجاد پیشاهنگ انقلابی جامه عمل میپوشد و در رشد و گسترش جنبش این پیشاهنگ بتکامل میرسد .

حال که هدف های مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی مورد اشاره قرار گرفت باید بهر سیم که طی سالهای که از ظهور مبارزه مسلحانه میگذرد چه نتایجی از آن حاصل شده است . به عبارت دیگر برای درك مثبت بودن این مشی باید راندان چند ساله آن مورد بررسی قرار گیرد . پس می پرسیم دست آورد های مبارزه مسلحانه در سه سال گذشته چه بوده است ؟

با این مساله میتوان دو نوع برخورد کرد : اول باینصورت که ببینیم از مبارزه

سلاحانه چه انتظاری داشته ایم و بعد نتیجه بدست آمده را با این انتظارات مقایسه کنیم، و دوم باین طریق که موقعیت جامعه را در سه سالی که گذشته با قبل از شروع این جنبش مقایسه کنیم و راند مان این مبارزه را محاسبه کنیم. در صورت نخست این اشکال جدی وجود دارد که همه معتقدان به مبارزه سلاحانه از این مبارزه يك شناخت و يك توقع نداشته و ندارند. هنوز هم عناصر و حتی جریانهای در حوال و حوش جنبش یافت میشوند که معتقدند در مقطع سال ۹۱، موقعیت انقلابی وجود داشته بنابراین جنبش سلاحانه (که از نظر ما بخشی از پیشاهنگ پرانگده فعلی خلق را تشکیل میدهد و از نظر این عده اغلب بمثابه گل پیشاهنگ تلقی میشود) با دست زدن بعملیات نظامی، انقلاب را آغاز کرده. معنی این اعتقاد اینست که ما هم اکنون داریم پروسه انقلاب را از سر میگردانیم. ما نمیدانیم این رفقا چگونه کیبود توده ها را در این مبارزه سلاحانه توجیه میکنند و حتی فقط ان جنبشهای خود انگیزه را در گذشته و حال نادیده میگیرند و یا چگونه تفاوت جنبش را در مرحله فعلی با "انقلاب" درک نمیکنند. آنچه غیر قابل تردید است اینست که با چنین اعتقادی از جنبش، می بایست مبارزه سلاحانه در این مدت که از ظهور آن گذشته تبدیل به يك نبرد توده ای شده باشد. داشتن چنین انتظاری از مبارزه سلاحانه در شرایط سال ۹۱ و حتی در شرایط فعلی نه تنها نادرست بلکه خطرناک است. خطر در آنجا نهفته است که این توقع برآورده نمیشود و عناصری که چنین انتظاری دارند محکوم به یاس میشوند. عناصری که در شرایط فعلی دست بمبارزه سلاحانه میزنند باید بخوبی موقعیت جنبش، خصلت اعمال قهر و هد فهای مبارزه سلاحانه را بشناسند و بدون هیچگونه اشتباه و توهمی به مبارزه ای سخت و طولانی بپردازند. این خصوصیتی است که هر فرد از يك جریان پیشرو مارکسیست - لنینیست در برخورد با مبارزه سلاحانه باید داشته باشد. بهر حال در برخورد با مساله حاضر، توقع و انتظارات این عناصر از مبارزه سلاحانه با آنچه بدست آمده فاصله زیادی دارد. شناخت دیگر از مبارزه سلاحانه که بر واقعیت متکی است در مقایسه با آنچه از این مبارزه بدست آمده و آنچه از آن انتظار داشته است فاصله عمیقی نمی بیند. ما برای اینکه در این بررسی هر چه بیشتر خود را از نظر به واقعیت نزدیک کرده باشیم طریق دوم را برمیگزینیم یعنی شرایط امروز را با دیروز مقایسه میکنیم: ایرادی که میتوان باین شیوه بررسی گرفت اینست که چگونه میتوان در آنچه امروز هست سهم

مبارزه مسلحانه را از دیگر عوامل تغییر شرایط جد کرد ؟ ممکن است کسی مدعی شود که اگر مبارزه مسلحانه در کار نبود امروز حتی شرایط بهتر از این بود که هست . ما در برخورد با این پلویک میگوئیم عواملی که در تغییر شرایط اثر میگذارند دو دسته اند : عوامل عینسی و ذهنسی . عوامل عینی خارج از اراده و کنترل ما عمل میکنند بنابراین جنبش بمثابه يك عامل ذهنی می بایست حرکت این عوامل را محاسبه کرده و مشی خود را بر آن متکی کند . بنابراین هیچگاه منکر نقش این عوامل در تعیین شرایط جنبش نبوده و نیستیم درست برعکس یکی از دلائل ضعف مشی را در انطباق آن با تحول و رشد عوامل عینی تکامل اجتماعی می شناسیم . اما در برخورد با عوامل دیگر ذهنی ، در بررسی خود نشان خواهیم داد که این عوامل چه سهمی در بدست آوردن این نتایج داشته اند .

بر اساس شرایط عینی و ذهنی انقلاب ، در بررسی دستاوردهای سه ساله مبارزه مسلحانه ما سه زمینه را انتخاب میکنیم : اول موقعیت توده ها ، دوم موقعیت رژیم و سوم موقعیت پیشاهنگ . می خواهیم باختصار بگوئیم که در فاصله سالهای پس از سرکوب مردم تا ظهور جنبش و در سه سال اخیر چه تغییراتی و در کدام جهت ، در این سه موقعیت بوجود آمده .

اثر مبارزه مسلحانه بر موقعیت توده ها طی سه سال گذشته

دستاورهای مبارزه مسلحانه بطور کلی دو کیفیت دارند : آنچه بصورت کمیت قابل اندازه گیری است و آنچه با ما در نمی آید . پدیده های قابل بررسی آنهایی هستند که در جامعه ظهور یافته اند یعنی قابل رویت و لمس ظاهری اند . آنچه امروز نهانی وجود دارد ، آنچه در بطن جامعه در حال تکوین است با بینش عمیق تری قابل تشخیص است . ما از هر دو نوع پدیده ها سخن خواهیم گفت . در سالهای ۴۲ تا ۴۹ توده ها بسکون و رکود فرورفته بودند . زحمتکشان تقریباً هیچگونه حرکت اعتراضی نداشتند . روشنفکران تنها در چند مورد از خود حرکتی نشان دادند . مهمترین این حرکات در جریان فوت تختی و ماجرای اتوبوسرانی بود . دانشجویان نیروی عمده این اعتراض ها بودند . تازه این اعتراضهای دانشجویی اغلب در رابطه با جریان پنهانی مبارزه مسلحانه و یا حیات جنبشی جنبش مسلحانه بود . اگر این عوامل را نخواهیم بحساب بیاوریم باید بگوئیم که اعتراضهای عمومی

تزدیک بصر بود . در این سه سال ما شاهد اعتصابهای کارگری پراکنده ای بودیم که از مجموع اعتصابهای دوره قبل چند بار بیشتر بوده است . جالب اینجاست که این اعتصابها حاصل عقب نشینی دیکتاتوری و پیدا شدن امکانات شبه دموکراتیک (مثل سالهای ۳۹ تا ۴۲) نبوده و درست بموازات رشد سریع خشونت و اختناق رژیم رشد کرده است . اعتصاب جهان چیت ، شرکت واحد ، پالایشگاهها و چندهین اعتصاب کوچک دیگر کارگری در این سه سال رویداده که در برابر آنها رژیم بخشونت متوسل شده است .

طی سه سال گذشته تظاهرات دانشجویی تقریباً هیچگاه قطع نشده . اغلب دانشگاهها هر سال تعطیل شده و دانشجویان در برابر اعمال خشونت رژیم از خود مقاومت نشان داده اند . اینها آن نمود هائی است که بآمار درمی آید . اما مهمتر از اینها تغییری است که در مناسبات توده ها با جنبش رویداده است . آنچه از مبارزات دوره های قبل در ذهن مردم مانده بود عبارت بود از شکست ، تسلیم طلبی و باز شکست ، توده ها نه تنها همواره در پشت سر رهبری خود شکست خورده بودند ، بلکه بارها شاهد تسلیم طلبی رهبران ، سازش و از میه دان گریختن آنها بودند . این پدیده در مردم بی اعتقادی به مبارزه ، بی اعتقادی به عناصر پیشرو و بی اعتقادی به نیروی خود را بوجود آورده بود . جنبش مسلحانه طی سه سال مبارزه خونین باین بی اعتقادی مطلق ضربات خردکننده زد . مردم اینک پس از این مبارزه خونین پیش خود میگویند : این بچه ها ، یک چیز دیگری هستند . مردم اینک اعتقاد دارند که چریکها اگر کم تجربه اند ، اگر با دشمنی بسیار نیرومند سرو کار دارند ولی عزی استوار دارند و در برابر دشمن سازش ناپذیرند . مردم با چریکها ابراز همدردی میکنند . آنها را از خود میدانند . گرچه هنوز بحمايت مادی از آنها برخاسته اند اما طی سه سال گوش بزنک حیات و حمایت آنها بوده اند . مردم با انتقال اخبار و پنخش صد هاشایعه بسود چریکها رژیم را بستوه آورده اند . هر چریکی که از پای درآمده بدنبال خود افسانه های قهرمانانه باقی گذاشته . بدنبال حمله به پاسگاه سیا هگل و حتی پس از اعدام سیزده نفر ، جنگلها مملو از دسته های چریک شد . پس از اعدام فرسیو و تعیین جایزه برای نه چریک فراری مردم با ساختن ده ها لطیفه رژیم را بمسخره گرفتند . پویان پس از شهادت بارها زنده شد . صفاری در جنگ و گریزهای خود قدرتی مافوق انسانی یافت و در هنگام

شهادت ساعتها يك تنه با دشمن جنگید . مهربانان با مسلسل از باقی به باقی می جست و عوامل دشمن را از پای در می آورد . زیبایم افسانه های ملی را در جوانمردی و انساندوستی بار دیگر زنده کرد . اینها نشانه های مشتاقی از همدردی و علاقه مردم نسبت به مبارزه مسلحانه است . مردم که همواره خود را پاک باخته و زبون می یافتند . این بار عنصری را در برابر دشمن خود می بینند که مرگ را به بازی میگیرد و بی آنکه چشمداشتی بمردم داشته باشد تا آخرین نفس در راه عدالت می جنگد . این پدیده های نیست که در حیات جامعه اثر نگذارد . مردم نمیتوانند برای همیشه در برابر این عنصر بی تفاوت بمانند . باین ترتیب در این سه سال نه تنها ما شاهد رشد فعالیت مردم بر ضد رژیم بودیم . بلکه فاصله بین توده و جنبش کوتاهتر شده و پیخ جدائی در برابر شور انقلابی چریک در حال ذوب شدن است . مردم که در گذشته چیزهایی از درنده خوئی رژیم می شنیدند . اینک با چشم خود چهره بدون ماسک رژیم را می بینند . آنها حتی قدمی جلوتر رفتند و سرنیزه دیکتاتوری شاه را روی پوست خود احساس میکنند . رژیم هیچگاه طی دو دهه گذشته این چنین نزد توده ها رسوا نبوده است . دیگر اعصاب عناصر پیشرو بخاطر عوامفریبی رژیم خرومنه میشود . کرجه فشار ، خشونت و ستم افزایش یافته ولی دیگر رژیم هیچ امیدی بفریب دادن مردم ندارد . دیگر برنامه های عوامفریبانه قادر نیست چشم مردم را تیره سازد . مردم اینک دشمن خود را بهتر از پیش میشناسند . هنوز از او هراس دارند اما دیگر در برابر این دشمن تنها نیستند . این دگرگونی در توده ها حاصل رشد تضاد های سیستم و اثری است که جنبش مسلحانه روی این تضاد ها گذاشته است . اگر جنبش نمی بود ، تضادها می توانستند مدتها بر شد خاموش خود ادامه دهند . اما اینک پیشاهنگی در میدان است که رشد این تضادها را تسریع میکند و نیروهایی را که در دو طرف تضاد قرار دارند به برخورد میکشاند .

اینهاست دگرگونیهایی که در موقعیت توده ها پیش آمده . بی شك اینها گامی است در جهت تدارک شرایط انقلاب . این نتایج را حتی مخالفان مبارزه مسلحانه نمیتوانند باسانی انکار کنند . اما در حالیکه این نتایج نسبت بانچه قبلا بود چشمگیر است در برابر آنچه باید در آینده بآن دست یابیم ناچیز

می نماید . در آینده باید توده ها در ابعاد وسیعتری ، بصورت متحد بر ضد دشمن خود دست بحرکت بزنند . جنبش باید رهبری مردم را در کلیه سطوح بدست بگیرد . سرانجام باید مردم به مبارزه قهرآمیز با رژیم روی آورند . در برابر چنین دورنمایی است که باید از نتایج بدست آمده دچار غرور نشویم . بسایند باین نتایج پربها ندهیم و با هوشیاری به مبارزه خود ادامه دهیم .

اشهر مبارزه مسلحانه بر رژیم و طبقه حاکم و امپریالیستهای حامی آنها

رژیم دیکتاتوری پس از سرکوب تاریخی سالهای ۳۲ تا ۳۴ هیچگاه تا ظهور جنبش مسلحانه با یک جریان داخلی خطرناک روبرو نبود . رژیم که توانسته بود حزب توده و جبهه ملی را ، با آنهمه نیرو و امکان ، حداکثر ظرف دو سال سرکوب کند ، اینبار با جنبشی روبرو شد که بتدریج امید غلبه بر آن را دارد از دست میدهد . رژیم که در آغاز فکر میکرد با یک ضربه جنبش را در نطفه خفه خواهد کرد ، بتدریج دریافت کرد که با حریفی گیر و خطرناکی روبروست . لاف و گزاف های اولیه رژیم جای خود را به تدارک طولانی و همه جانبه سرکوب داد . " کمک آشپزهای ارتش شاهنشاهی " جای خود را به " کمیته مشترک " نیروهای مخصوص کارهای مختلف که بقیمت اجیر کردن دهها هزار نفر نیرو و صرف میلیاردها خرج بوجود آمده اند ، دادند . تلویزیون ها ، رادیوها ، روزنامه ها ، نمایندگان مجلس ، خود شاه و همه نوکرانش سه سال است به جنبش مسلحانه حمله میکنند . پس از جنگ رادیویی ایران و شوروی و ایران و مصر و عراق چنین حمله گسترده ای بیسابقه بوده است . اهمیت موضوع در اینست که اینبار هدف حملات یک جنبش کاملا داخلی است . در این فاصله هر روز دیکتاتوری شاه چهره خشن تری بخود گرفته ، هر روز ماسک رژیم بیشتر دریده شده . رژیم بمثابة دشمن آشکار مردم ایران و ژنرالرم بی آزر امپریالیستها در منطقه شناخته شده است . در این میان از جمله عواملی که به جنبش کمک کرده ، جنبشهای انقلابی منطقه و تضادهای منطقه ایست . جنبش فلسطین و جنبش ظفار نقش چشمگیری در افشای چهره رژیم داشته اند . بخصوص جنبش ظفار تبدیل به باتلاق کوچکی برای رژیم شده که میتواند گسترش یابد و پایه های رژیم دیکتاتوری سلطنتی را بلرزه در آورد . رژیم دیگر نزد افکار عمومی جهان هیچ حیثیتی ندارد . بی شک دیکتاتوری شاه یکی از خون آشام ترین دیکتاتورهای جهان معرفی شده

است . دیگر امیدی به جبران مافات نیست . در برابر جنبش مسلحانه و جنبشهای انقلابی منطقه ، نقش فردی شاه هر روز عمده تر شده است . مشاوران سیاسی و رجال نظامی همه بدرجه نوکران در خانه " خان " تنزل کرده اند . شاه و خانواده سلطنتی مهمترین مقامات و بیشترین سودها را بجیب خود می ریزند . ضرورت اعمال خشونت هرچه بیشتر ابعاد بیسابقه ای به دیکتاتوری فردی بخشیده است . این امر تضادهای درون طبقه حاکمه و جناح های امپریالیستی تشدید کرده است . سرمایه داران از خود میپرسند : آیا راهی بجز دیکتاتوری خشن شاه برای حفظ سیستم وجود ندارد ؟ آیا باید حیات سیستم را فدای خودکامگی شاه و خانواده او کرد ؟ جناحهای ناراضی امپریالیستی با این صداها همراه میشوند . آنها میپرسند : آیا هنگام آن نرسیده تا دیکتاتوری را مانند نگودین دیم و امثال او فدای مصالح خود سازیم . البته در منطقه ما این عمل جسارت آمیز و خطرناک است . معذالک شاه زیر فشار قرار میگیرد تا راه های انقلابانه تری برای حفظ سیستم بیابد . این نیز نمود دیگری از تشدید تضادهای درونی سیستم است . آیا مبارزه در این میان نقشی نداشته است ؟ آیا درون ماسک های رژیم ، رسوا کردن آن نزد مردم و جهان حاصل مبارزه مسلحانه نیست ؟ رژیم که همواره عادت داشت جنبش را با مشی مسالمت آمیز آن در برابر اعمال قهر انقلابی خود مات کند ، رژیم که از شبکه های سیاسی با تمسخر یاد میکرد و میرفت که مبارزه مسلحانه را نیز در سیما " پایگاه دهقانی " آن بمسخره بگیرد ، سزای خود را دید و درست هنگامی که فکر میکرد همه چیز بر وفق مراد اوست با ضربه خیره کننده چریک روبرو شد . مبارزه قهرآمیز از سوی چریک به رژیم تحمیل شد . قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی علم شد . رژیم به میدانی کشیده شد که همواره از کشیدن به آن در هراس بود .

اینست که این دیکتاتوری شاه است که با رسوائی در برابر جنبش بخود می پیچد و هر روز چهره واقعی خود را آشکارتر میکند . جنبش در مصاف با رژیم دوره حساسی را میگذراند . دوره هایی که طی آن نیاز به عزیمت استوار و اعصابی پولادین دارد . برای عناصر آگاه این اراده پولادین حاصل آگاهی و ایمان انقلابی آنهاست . آمادگی برای ادامه مبارزه تا هر وقت لازم باشد . دشمن باید بداند که چریک به مبارزه ادامه خواهد داد ، حتی اگر تا آخرین فرد گروه سیاسی نظامی

موجود شهید یا اسیر شوند. دیری نمی گذرد که جنبش نیروهای تازمائی را
جانشین آنها خواهد ساخت. شرایطی که مبارزه مسلحانه را ایجاب کرده است
نیروها و سازمانهای لازم آنها بیایی می آفریند. سرانجام این رژیم است که از
پیروزی نومید خواهد شد. نه چریک که نماینده مردم در برابر رژیم است.
در آینده، در برابر رشد و گسترش مبارزه مسلحانه باید رژیم بیش از پیش موقعیت
خود را از دست بدهد. هنگامی فرا میرسد که دستگاههای اجرائی در دل
اعتراف میکنند که پیروزی غیر ممکن است. این یک نقطه استراتژیک است.
ما هنوز باین نقطه نرسیده ایم اما از آن فاصله زیادی نداریم. سرانجام
باید با تجمعی برسیم که رژیم در میان تضادهای خود غرق شود. هرکس و هر
دستگاهی ب فکر نجات خود و پر کردن جیب خود خواهد افتاد. گسترش نیروهای
مسلح و سیال رژیم خواهد شد. جنبش باید در آینده بچنین موقعیتی
دست یابد.

نتیجی که مبارزه مسلحانه پیشاهنگ بجای گذاشته :

جریانهای سنتسی در برابر اختناق و اعمال قهر انقلابی رژیم از مبارزه بازمانده
و کوششهای آنان محدود بحركات نارسا و پراکندهای شده بود که بهیچوجه قادر
به پیوند دادن حرکات مردم با یکدیگر و ایجاد یک جنبش یکپارچه علیه رژیم نبود.
قبلا باین نحوه برخورد جبهه ملی، حزب توده و سازمانهای مشابه آنان اشاره
کردیم. در اینجا کافی است با آخرین سالهای قبل از ظهور جنبش مسلحانه
نظری بیاندازیم و موقعیت جریانها و نیروهای پیشرو را که مسئولیت آگاه ساختن
مردم و هدایت حرکات آنان را به عهده داشتند مورد بررسی قرار دهیم :
طی چند سال آخر دوره مورد بحث (۴۹-۴۲) جناحهای مختلف جبهه ملی
هیچگونه نمود سیاسی نداشتند. جریانهای وابسته به جناح چپ این جبهه
نیز ناگزیر از سکوت شده بودند. تنها عناصر مبارزی که خواستار ادامه حرکت بودند
از این جریان جدا شده و به جنبشیکه در حال رشد جنبینی خود بود، پیوسته بودند.
حزب توده، پس از آشکار شدن نقش پلیسی شبکه داخلی خود بیش از پیش به بی
عطفی دچار شده و نومیدانه به تبلیغات کم رنگ رادیویی خود که کمتر شنونده ای می
می یافت، ادامه میداد. طی این دوره تنها جریانهایی که به مبارزه مسلحانه
اعتقاد داشتند، حتی اگر برخی از آنها اعتقادی روشن و شناختی دقیق از مبارزه

سلحانه نداشتند ، در برابر رژیم مقاومت میکردند و حتی در هنگام بازداشت و یا شکست خود نیز از موضع مردم در برابر رژیم دفاع میکردند . معذالك این جریانها که در مرحله ای از تدارك یا در آغاز حرکت خود ضربه میخوردند قادر نبودند شناخت روشنی از " پیشآهنگ " به مردم بدهند .

درست در آستانه ظهور جنبش سلحانه رژیم با برپا ساختن چند " شوی " امنیتی روحیه مردم و بخصوص جریانهای مخفی مبارز را زیر ضربات خود گرفته و تخم پاس و بدبینی را در بین آنها پراکنده میساخت . عده ای از سردمداران سازمانهای خارج از کشور که مدعی رسالت انقلابی در زیر شعارهای " چپ نما " بودند درست در همین آخرین سال ، دست های خود را در برابر رژیم بلند کرده و بد یگران نیز فرمان تسلیم بلا قید و شرط میدادند . برای اینکه بدانیم اینک چه داریم ، باید خاطرات دردناک را یاد آور شویم . عناصر و جریانهاییکه بار مبارزه را بدوش گرفته بودند در یک چنین جوی نوید کننده قرار داشتند که شاهد تولد خونین جنبش سلحانه شدند . درست هنگامی که رژیم کمتر از هروقت انتظار داشت ، از دل مردمی که محکوم به شکست ابدی شده بودند ، آتش فشانی سر طغیان برداشت . نفس در سینهها حبس شد ، در میان بهت دوست و دشمن عنصری پا بیدان گذاشت که مردم تاکنون از وجود آن بی خبر بودند .

ضربات وحشیانه رژیم با ضربات متقابل پاسخ داده شد . جانبازی و جسارت چریک مردم و همه عناصری را که بنحوی با مبارزه سروکار داشتند بحیرت تحسین آمیزی وارد داشت . از آن پس چه شده است ؟

رژیم وعده نابودی این نیرو را میداد ولی هرچه گذشت ، ناگزیر اعتراف به شکست خود در انجام وعده هاش میکرد . در این سه سال بیش از صد تن در برخورد با عناصر سرکوب ، در کوه ، خیابان و میدانی تیر از پای درآمدند . صدها تن در زیر پرچم مبارزه سلحانه برضد دیکتاتوری شاه جنگیده اند و در تمام مراحل مبارزه از آرمانهای خود دفاع کرده اند . در این مدت اولین جریانهای چریکی که جلوتر از همه آنها " چریکهای فدائی خلق " و " مجاهدین خلق " قرار دارند خود را تثبیت کرده اند . امروز مردم و افکار عمومی جهان جنبش سلحانه ایران را که در این جریانهای کوچک و بزرگ شکل میگیرد ، می شناسند و بعنوان بهترین

دشمن رژیم از آنها نام میبرند . اینها حقایق غیر قابل انکار است . جنبش که در دوره قبل تنها یک جریان اقلیت بشمار میرفت در این مدت تبدیل به مهمترین جریان در بین نیروهای فعال بشمار میبرد . همراه با آغاز عطیات سلحانه مبارزه ایدئولوژیک در درون پیشاهنگی که خصلت آن پراکندگی و عدم وحدت در مشی . مبارزه بسود آغاز شد . مبارزه با نظرات تسلیم طلبانه ، با گرایشهای رفرمیستی و برخورد غیرفعال و مکانیکی با مساله مبارزه و انقلاب اولین هدفهای این مبارزه ایدئولوژیک بود . اپورتونیسیم راست جنبش را متهم به ماجراجویی میکرد و از شکست های تاکتیکی برای اثبات ادعای خود بهره می جست . اینجا دیگر می بایست نه تنها عناصر پیشرو بلکه توده ها در جریان مبارزه درونی جنبش قرار بگیرند . بنابراین جنبش مانعی نمیدید که در حالیکه با مسلسل و نارنجک بدشمن خلق پیروز میبرد با برداشتی خلاق از مارکسیسم - لنینیسم به اپورتونیسیم بتازد . این مبارزه تا امروز ادامه دارد و در آینده نیز بی گمان مطابق با ضرورتها والویتها ادامه خواهد یافت . آنچه ما بدست آورده ایم اینست که جنبش سلحانه بمثابه مرحله ای از جنبش رهایی بخش اکنون بخش مهمی از جنبش عمومی مردم بحساب میآید . اینک این جنبش بقیمت ده ها شهید و صدها اسیر توانسته است خود را بمردم معرفی کند . مردم اینک نیروی را می بینند که میتوانند بآن اعتماد کنند . این تحسول چشمگیر در کیفیت پیشاهنگ و مناسبات او با مردم است .

از نظر کمی ابعاد نیروهای فعال که بازگوکننده مفهوم پیشاهنگ خلق هستند ، چندین برابر شده است . در حالیکه طی دوره قبل تنها کمتر از ده گروه و جریان مبارزه با سرکوب روبرو شده و حاصل این سرکوب بطور متوسط وجود سیصد زندانی و کمتر از ده نفر شهید بوده است . طی سه سال اخیر بیش از سی جریان کوچک و بزرگ مبارزاتی با دشمن روبرو شده اند و حاصل سرکوب رژیم بطور متوسط سالانه دوهزار و پانصد زندانی و نزدیک به دویست تن شهید بوده است . علاوه بر این جنبش در سطح نسبتا وسیعی در سراسر کشور ، در شهرهای کوچک و بزرگ گسترش یافته است . این رشد چشمگیر در شرایطی بعمل نیامده که دیکتاتوری عقب نشسته باشد (مثل سالهای ۳۹ تا ۴۲) و امکاناتی برای حرکات سیاسی پیدا شده باشد .

این رشد سریع در شرایطی حاصل شده که هر قدر خشونت دیکتاتوری افزایش یافته شکنجه ابعاد کاملاً بیسابقه‌ای پیدا کرده (تنها چندین نفر در زیر شکنجه جان سپرد مانند) . سیستم کنترل ، مراقبت و تعقیب به مرزهای نهائی خود در جهان رسیده . رژیم منکر هرگونه حقی برای مردم شده و خودکامگی ، تجاوز و وحشیگری بعد غیرقابل تصویری رشد کرده است . در چنین شرایطی کدام عامل امکان چنین گسترش را مبارزه دادهاست؟ بنظر ما بدون هیچ تردید این حاصل مبارزه مسلحانه ، این شیوه انقلابی است که کاملاً با شرایط سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی جامعه ما مناسب بوده است . از این حیث مبارزه مسلحانه توانسته است بمیزان غیرقابل توصیفی بهدفعهای پیش‌بینی شده دست یابد . معذالک در سطح گل جنبش و بطور اخص در میان پیشروترین جریانها اشتباهات ، نارسائیهها و حتی گرایشهای ناسالم دیده شده است . هرکس چشم خود را باین اشتباهات و گرایشهای ناسالم ببندد نه مدافع مبارزه مسلحانه بلکه مسخ‌کننده و ویران‌گر آن خواهد بود . هم‌بدین سبب است که مبارزه با این ترایشهای ناسالم در سطح گل جنبش و بویژه در سازمان چریکهای فدائی خلق که عمده‌ترین جریان مارکسیستی جنبش است وظیفه تمام مبارزان بخصوص مارکسیست - لنیستهای راستین است .

مبارزه مسلحانه بر پیشاهنگ اثر مثبت غیر قابل انکار گذاشته ولی پیشاهنگ ما هنوز مراحل ابتدائی حیات خود را میگذراند . در اینجا نیز باید بگوئیم آنچه بدست آورد مایم قابل پذیرش است و اما در مقابل آنچه باید بدست بیاوریم چیز بزرگی نیست . جریانهای مارکسیست لنیست جنبش مسلحانه باید پُروسه تکامل خود به سازمانی واحد ، با تجربه و قدرتمند تبدیل شوند . باید در رابطه با افزایش فعالیت مردم و از آنجمله طبقه کارگر این سازمان (یا سازمان ها) به پیشاهنگ متحد و انقلابی طبقه کارگر تبدیل شوند ، پیشاهنگی که میکوشد با درپیش‌گرفتن صحیح‌ترین برنامه استراتژیکی و تاکتیکی ، با شناخت درست شرایط و دادن بهترین پاسخ‌ها به ضرورت‌های جامعه و جنبش‌رهائی‌بخش به پیشاهنگ همه خلق تبدیل شود . ما هنوز تا رسیدن به چنین هدفی فاصله داریم . معذالک دوری ما از هدف نباید موجب سهل‌انگاری ما نسبت به هدف شود . وحدت نیروهای وابسته به طبقه کارگر امری نیست که خود بخود فراهم شود . در عین حال نمیتوان

از طریق مذاکرات " میزگرد " بآن دست یافت . مبارزه ایدئولوژیک خستگی ناپذیر ، درك ضرورت و اهمیت وحدت این نیروها در تعیین سرنوشت انقلاب و كوشش خستگی ناپذیر در انجام رسالت انقلابی در برابر مردم ، اینهاست عواملی كه در يك پروسه مبارزاتی ما را به عالیترین مرحله تكامل پیشاهنگ طبقه كارگر رهنمون خواهد كرد .

چنین پیشاهنگی در طی مراحل يك پروسه قهرآمیز ، اساسا خصلت سیاسی نظامی خود را حفظ کرده فرم و محتوای ویژه ای خواهد داشت . همچنانكه پیشاهنگ طبقه كارگر ، حتی در فرم معین حزب طبقه كارگر ، در هر مرحله از يك جنبش و در هر سرزمین بنا بر شرایط تاریخی و موقعیت اقتصادی و اجتماعی آن و بنا بر وظایف و رسالتی كه این حزب بر عهده گرفته است ویژگی خود را دارد . چنین است درونمای تكامل پیشاهنگ طبقه كارگر در آینده جنبش ما . درونمایی كه ما از هم اکنون آنرا باید بشناسیم و آگاهانه و استوار بسوی آن گام برداریم .

مساله رهبری جنبش رهایی بخش امری نیست كه جریانهای ناركسیستی در حرف از هم اکنون مدعی آن شوند . نیروهای ناسیونالیست با ایدئولوژی ملی و ایدئولوژی التقاطی خرده بورژوازی در جنبش رهایی بخش نقش تاریخی دارند و مدعی طبیعی جنبش رهایی بخش بشمار میروند . ناركسیست - لنینیستها كه در حال حاضر نماینده جنبش كارگری هستند تنها در پروسه مبارزه است كه میتوانند وی بایست شایستگی خود را برای احراز رهبری جنبش اثبات كنند . مدام كه این نیروها پراكنده ، دچار دستبندی های خرده بورژوازی و نارسائی ها و انحرافات اصولی هستند نمیتوانند رهبری طبقه كارگر را بدست گیرند چه رسد بر رهبری همه خلق را .

معذالك برای جریانهای انقلابی ناركسیست - لنینیست یعنی آنها كه به شناخت دیالكتیكی از شرایط خود دست یافته و به مشی انقلابی در مبارزه عمل میکنند ، امر تا مییمن همزونی طبقه كارگر در جنبش رهایی بخش هدفی مهم بشمار می رود . تنها راه رسیدن باین هدف اتخاذ شیوه انقلابی مبارزه ، سخت كوش آگاهانه در جهت این هدف است . بنابراین كوشش در راه تأمین رهبری طبقه كارگر از كوشش در راه رهبری همه خلق جدا نیست و راه دست یافتن بآن اساسا مبارزه بی گیر و اصولی با دشمن خلق و طبقه و فرعا مبارزه ایدئولوژیک نیگیب در درون جنبش كارگری و جنبش رهایی بخش با هرگونه انحراف به چپ و راست و فرصت طلبی است .

ظاهرا با بیان این آخرین مطالب بحث ما در باز شناختن مبارزه مسلحانه پایان یافته ولی هنوز يك مساله مهم مانده كه باید بآن پاسخ داده شود. مساله اینست كه نارسائی ها و احيانا گرایشهای نادرستی را كه در جنبش مسلحانه بروز کرده بشناسیم و حداقل خصوصیات عمده این گرایش و ضرورت مبارزه با آنها را مورد بحث قرار دهیم. بنابراین می پرسیم خصوصیات عمده اپورتونیسم در جنبش ما کدام است و راه مبارزه با آن چیست؟

بنظر ما این مساله دارای اهمیت زیادی است بخصوص در شرایطی كه هنوز مشی انقلابی نتوانسته برتری بی چون و چرا در جنبش عمومی پیدا كند و مبارزه ایدئولوژيك با حدت و شدت باید همراه با مبارزه سیاسی ادامه یابد. مبارزه ایدئولوژيك مانند مبارزه با دشمن در شرایط و مراحل مختلف از فرم و محتوای متنوعی تبعیت میکند. در شرایطی این مبارزه اساسا بصورت مبارزه درونی حزب در می آید. در شرایطی دیگر بصورت مبارزه بین جناحها و جریانهای مختلف يك جبهه و در شرایطی مثل موقعیت فعلی ما بصورت مبارزه ای چند جانبه از سوی گروهها و جریانهای مختلف و گاه جناحهای داخلی يك سازمان یا گروه ظاهر میشود. از آنجا كه در حال حاضر جریانهای وابسته با ایدئولوژی طبقه كارگر در يك حزب ادغام نشده و از وحدت سازمانی برخوردار نیستند بنابراین مبارزه با اپورتونیسم نمیتواند در چارچوب داخلی يك سازمان و یا درون سازمانهای مختلف انجام پذیرد و ناچار در سطح كل جنبش بدون قید و شرط كسترش مییابد. از سوی دیگر مبارزه در راه رسیدن به مشی انقلابی تنها به جریانهای ماركسیست - لنینیست محدود نمیشود. هرگونه مشی نادرست كه جنبش را از راه خود منحرف سازد و نیروهای ارزنده مردم را بهدر دهد، خواه از جانب نیروهای ناسیونالیست پیش گرفته شده باشد، و خواه از جانب جریان های ماركسیست - لنینیست حمایت شود باید ریشه كن گردد. بنابراین مبارزه ایدئولوژيك میدان بازعم وسیعتری پیدا میشود. با این توضیح مقدماتی نگاهی به گذشته نزدیک مبارزه ایدئولوژيك می اندازیم:

حزب توده بمثابه مهمترین پروسه ماركسیستی از تاریخ جنبش رهایی بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه كارگر را بعهده داشت. معذالت این رسالت پیشاهنگی بمنزله انقلابی بودن حزب توده نبود. زیرا همه میدانیم كه این حزب دچار اپورتونیسمی ریشه دار بود

که سرانجام طبقه کارگر و همه خلق را بشکست استراتژیک کشاند و پس از این شکست حزب توده پیشاهنگی خود را از دست داد و بیک سازمان اساسا در مهاجرت که خود را رسماً مارکسیست - لنینیست میدانند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد ، تبدیل شد . در این دوره از حیات خود ، حزب توده بیش از گذشته در غرقاب اپورتونیسیم غوطه خورده و علیرغم امکانات بین المللی که در اختیار داشته کتسر از هر وقت دیگر به جنبش خدمت کرده است . اگر آسیبهای دهساله تشکیلات پلیسی داخلی این حزب را بحساب آوریم آنوقت متوجه میشویم که چگونه اپورتونیسیم ریشه دار درون حزب طی یک مدت طولانی از جانب دشمن ببازی گرفته شده است . عمدترین خصلت اپورتونیسیم حزب توده در این سالها عبارت بوده است از :

۱ - برخورد مکانیکی با مساله مبارزه و دچار شدن به سیاستی غیر فعال در برابر شرایط جامعه و عملاً منتظر ماندن تا شرایط خود بخود و یا بر اثر دخالت عواملی که ارتباطی به حزب توده ندارد ، بهبود یابد . این برخورد مکانیکی که بی عملی نام گرفته است هرگونه رسالت انقلابی و نقش آگاه سازنده حزب توده را نقض میکند و با داعیه رهبری حزب مغایرت دارد .

۲ - حزب توده بدنباله روی بی چون و چرا از سیاست دولت شوروی در ایران ادامه داده و با تغییرات این سیاست موضع تبلیغاتی خود را در برابر رژیم تغییر داده است .

۳ - بنابر گرایشهای نیروهای داخلی گاه و بیگاه سعی کرده است در تبلیغات که مهمترین نمود حیات این حزب بوده است (از این زمینه ها برای کسب وجهه استفاده کند و در نتیجه در حرف مواضع مختلفی را بدون توجیه اصولی اتخاذ کرده است .

با ظهور جنبش مسلحانه حزب توده احساس کرد که اینبار با نیروئی سروکار دارد که مبارزه با آن بسیار دشوار است . و این دشواری از این واقعیت ناشی میشود که جنبش مسلحانه سخت بدشمن یورش میدهد و بدون هیچ تردید و تزلزلی از مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود دفاع میکند پس حزب توده نخست با این " جوانان کم تجربه " ابراز همدردی کرد و به " انتقاد پدران " از آنها پرداخت و سپس که خطر منفرد شدن خود را بیشتر احساس کرد به حملات خود افزود تا آنجا که

این حرکات را رسماً ماجراجویی خرده بورژوازی و حتی آب باسیای دیکتاتوری ریختن نامید . در این مرحله ، چهره راست و سازشکارانه اپورتونیسم بوضوح از خلال تبلیغات و تعلیمات حزب توده آشکار شد . ویژگی اپورتونیسم راست حزب توده در خطوط زیر نمایان است :

- ۱ - شناخت حزب توده از سیستم سرمایه داری وابسته و بورژوازی کپیرادور شناختی نادرست است . علیرغم اینکه به کپیرادور بودن بورژوازی وابسته بودن سیستم از عاقلان دارد معتقد است که این سیستم سرانجام بد مکرسی بورژوازی ویا چیستی شبیه آن روی خواهد گشود . در اینجا حزب توده از درک تفاوت‌های این سیستم با سرمایه داری غربی عاجز است و بیهوده انتظار اعطای حقوق اساسی و دموکراتیک را از جانب رژیم می‌کند . باین دلیل حزب توده با نوعی امیدواری نقاصای آزادی فعالیت‌های سیاسی و سندیکائی را می‌شنود و بیهوده بهبود شرایط بیمه های اجتماعی کارگران و مانند آنرا خواستار می‌گردد .
- ۲ - حزب توده معتقد است که باید در شرایط حاضر مبارزه تنها در شکل مسالمت آمیز آن انجام پذیرد .

این دگم از یکرشته استدلال‌های رویرونیستی ناشی میشود . عوامل سازنده این دگم عبارتند از : الف - مبارزه طبقه کارگر باید مرحله سه گانه مبارزه اقتصادی ، سیاسی و نظامی را در هر شرایطی بدون چون و چرا بپیماید . در این استدلال اولاً روی نظام پروسهای که عقبه کارگر و همه خلق ماضی چند دهه از سر گذرانده ، از جمله آنچه خود حزب توده طی بیش از دو دهه سال گذرانده ، خط بطلان کشیده شده و ثانیاً بتکامل مبارزه طبقاتی و اشکالی که در شرایط مختلف بخود میگیرد بی توجهی شده است . ب - حزب توده امکان گذار مسالمت آمیز بحاکمیست را اساساً پذیرفته است و امیدوار است با اتکا بقدرت جهانی سوسیالیسم بدون درد سر و خونریزی بحاکمیت برسد . ج - حزب توده هرگونه توسل به قهر را مدامیکه شرایط عینی و ذهنسی انقلاب فراهم نشده انحراف از مارکسیسم - لنینیسم و نمودی از ماجراجویی خرده بورژوازی می‌شناسد . این حزب قادر بدرك این واقعیت نیست که اولاً پیشاهنده موعود است فعالانه در تسریع این شرایط شرکت کند و نقش جنبش میتواند و باید در خلق شرایط انقلاب بحساب آید . باین ترتیب حزب توده در

شرایط حاضر مخالف جدی کاربرد قهر انقلابی برای تسریع شرایط عینی و زهنی انقلاب است .

حزب توده علیه تجارب غولانی جنبش کارگری ، نسبت برابره این جنبش با جنبش رهاشی بخش هنوز دچار یکنوع یکجانبه نگری طبقاتی است و نوعی اکونومیسم بر حزب مستولی است . اگر برخی جریانهای تازه مارکسیست شده دچار چنین پدیده‌های که میتوان آنرا نوعی " کارگرگرائی " نامید ، بشوند امر بعیدی نیست ولی تاثر انگیز است که حزب توده علیه کمهولت خود هنوز دچار این بیماری کودگانه است .

۴- حزب توده موقعیت واقعی خود را در جامعه و جنبش درک نمیکند . علیه اینک طلی دو دهه نقش عمده ای در تعیین سیر جنبش نداشته و محکوم به نوعی زندگسی در مهاجرت شده است هنوز خود را بعنوان نماینده منحصر بفرد طبقه کارگر میشناسد و با طرح این ادعا سهم خود بر سئد نیروهای جدید که می بایست رسالت خود را در برابر طبقه و خلق بعهده بگیرند آسیب می رساند .

۵- بالاخره حزب توده همچنان از مناسبات انترناسیونالیستی برداشتی مکانیکی و غیر مارکسیست - لنینیستی دارد . حزب توده خود را ملزم به تبعیت بی قید و شرط نسبت به " قطب " جهانی میدانند و از تصحیح موضع خود نسبت به مناسبات بین المللی و روابط بین احزاب و جنبشهای جهان عاجز است . نتیجه چنین اپورتونیسی اینست که حزب توده نه بعنوان طبقه کارگر بلکه بعنوان يك سازمان کوچک نیز نتواند نقش و مسئولیت خود را بدوش بگیرد . نتیجه این میشود که جریانهای مارکسیست - لنینیست معتقد به مبارزه مسلحانه ناگزیر میشوند برضد مشی حزب توده بعنوان بهترین مظهر اپورتونیسم راست طی سالهای اخیر دست مبارزه ایدئولوژیک بزنند و بکوشند که چهره اپورتونیستی حزب را بر نیروی مبارز آشکار سازند . اگر ما طی سه سال گذشته همراه با مبارزهای خونین با اپورتونیسم حزب توده نیز مبارزه کرد ه ایم بدلیل اهمیتی است که برای این پروسه و تاثر آن در جنبش ، بخصوص در بخش کارگری یا مارکسیست - لنینیستی آن قائلیم . تقریبا تمام معتقدان بمبارزه مسلحانه در این مبارزه ایدئولوژیک متحد بوده اند گرچه نحوه برخورد های متفاوت و احیانا برخی موضع گیری های نادرست در این مبارزه ایدئولوژیک بجای سود به ما آسیب رسانده است . در این دوره ما با يك پروسه اپورتونیستی دیگر نیز

سروکار داشته‌ایم. این پروسه ظاهری چپ و باطنی راست داشته است. ما با سازمان انقلابی، طوفان و دیگر هم مسلکان آنها نیز درگیر مبارزه ایدئولوژیک بوده‌ایم. در دوره قبل این جریانها خطر عمده‌ای محسوب نمی‌شدند. آنها بر سر "قطب‌گرایی" با حزب توده اختلاف داشته و دارند. اینها جریانهای طرفدار چین و معتقد به "اندیشه مائو" اند که میکوشند از موضع بین‌المللی و منطقه‌ای چین دفاع کنند و بدون توجه به شرایط میهن خود استراتژی انقلاب چین را در اینجا پیاده کنند. تصادفی نیست که تقریباً تمام این پروسه‌ها نیز از درون جریانهای مهاجران و دانشجویان مقیم خارج، از جو دمکراسی‌های غربی ناشی میشود و رنگ آفتاب ایران را بر چهره ندارد. این جریانها که روزی در زیر شعارهای چپ‌نمای خود نیروهای را جلب میکردند امروز حداقل در داخل کشور زمینه مساعد را از دست داده‌اند. کوششهاییکه این پروسه‌ها برای انتقال مبارزه بداخل کشور بعمل آوردند اغلب با نتایجی منفی، شکست خوردند. روزی بود که کسی جرأت نمیکرد باین درون کیشوت‌های فسرنگی مآب بگوید بالای چشمتان ابروست. آنها شوالیه‌های نجات‌بخشی بودند که با شمشیر چوبی بجنگ "سوسیال امپریالیسم" و حزب "وابسته" بآن می‌رفتند. ولسی امروز واقعیت چهره خود را نمایان ساخته. سردمداران این پروسه‌ها پیای بر رژیم تسلیم شده‌اند. پس از هیاهوی بسیار هر یک همچون گوسفند از بی دیگری به مسلخ تبلیغاتی رژیم رفت‌اند. مخالفان سرسخت دکترینی‌ها گوی سبقت را از آنها ربوده‌اند. و بالاخره سازمان‌رهایی بخش که در زیر فشار واقعیتها میخواست پلی بین دوشی بزند. گروهی که پایگاه دهقانی و مزارع‌ترست را با قصد ربودن سفیر امریکا توأم ساخته بود، و آخرین امید طرفداران این پروسه‌ها بشمار میرفت، پروسه‌ای که ممکن بود بعنوان یک استثنا خود را از سقوط نجات دهد، متأسفانه سرزنزنگاه، بسازش کشیده شد و رسالت انقلابی خود را بزیر پای رژیم افکند. بنحو ناثرانگیزی این استثنا نیز قاعده از آب درآمد. بی شک عدم درک واقعیتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران و موضع غیراصولی این پروسه‌ها، بی‌ریزگی ایدئولوژیک و درین کلام اپورتونیستی که بر پروسه چیره شده است در این تسلیم‌طلبی‌ها، در این ناکامی‌های اجتناب‌ناپذیر سهم دارد.

اینک ببینیم خصوصیات عمده اپورتونیسیم در این پروسه ها کدام است :
این پروسه اپورتونستی که ظاهری چپ و باطنی راست دارد با خصوصیات زیر
مشخص میشود :

۱ - در شناخت سیستم مسلط بر جامعه دچار دکماتیسم قشری است . این پروسه‌ها
سیستم فعلی را نیمه فئودال - نیمه مستعمره می‌شناسند و معتقدند اصولا امکان
تغییر خصوصیات آن طی دهه های گذشته (از جمله در جریان رفوم) ممکن نبوده
است و بنابراین فئودالیسم همچنان در ایران نقش عمده را در ساخت اقتصادی
جامعه دارد . این برخورد را از آنجا دکماتیستی مینامیم که قادر بدرك تغییرات
محیط اجتماعی خود نیست و بجای اینکه چشم‌خورد خود را بسوی واقعیت بگشاید و
از دانش عام مارکسیسم برای درك این واقعیت استمداد جوید بچند عبارت آیه مانند
چسبیده است که در چند دهه قبل از جانب رهبری حزب کمونیست چین در باره
سیستمهای حاکم بر جهان صادر شده است . بنظر این پروسه ها اگر سیستمی جز
فئودال - نیمه مستعمره در کشورهای تحت سلطه بظهور رسیده باشد قبلا رهبری
خدا شده ناپذیر حزب کمونیست چین میبایست آنرا درك کرده و اعلام کرده باشد .
از این گذشته الغای مناسبات فئودالی در " صلاحیت " بورژوازی کمپرادور نیست و
تنها يك طبقه انقلابی قادر به حل این مساله است . پس " اصول " ما حکم میکند که
اعتقاد ثابت خود را تغییر ندهیم و سیستم را نیمه فئودال نیمه مستعمره بشناسیم
بخصوص که تنها استراتژی جنبش انقلابی در ایران نیاز مبرری به ادامه این مناسبات
فئودالی در روستا دارد . می بایست بروستاها تکیه کرد و پایگاه‌های دهقانی
بوجود آورد . متاسفانه این یکدندگی تحجیرآمیز مباحثات درونی جنبش ادامه
می یابد ولی در برابر استدلالهای عناصر سازمان امنیت این اعتقاد در هم میریزد
و آنچه " درگونی " در عقاید رهبران این پروسه ها بوجود میآید که لازم
می بینند آنچه را که تنها خود از درك آن عاجز بود مانده ، از وسائل ارتباط جمعی
بگوش همه مردم و همه جریانهای مبارزاتی برسانند .

۲ - در تعیین خط مشی جنبش و در پاسخ به چه باید کرد مبارزه نیز این پروسه‌ها
دوروی خود را نشان میدهند . آنها با قاطعیت میگویند ما مخالف هرگونه اعتقاد
بگذار مسالمت آمیز هستیم . این تز که با روح مارکسیسم مطابقت ندارد از آنجا

مورد تکذیب قرار میگیرد که یکی از خصوصیات رویزیونیسم معاصر مادر جهان ، پذیرفتن امکان گذار مسالمت آمیز بسوسیالیسم است . اما پذیرش اصل گذار قهر آمیز از جانب این پروسه ها دردی از جنبش روا نمیکند . زیرا که توسل به قهر انقلابی از دیدگاه این پروسه ها نیز عینا مثل حزب توده تنها هنگامی مجاز است که کلیه شرایط عینی و ذهنی انقلاب آماده شده باشد . بنابراین در حال حاضر مبارزه جنبه مسالمت آمیز خواهد داشت و بنابراین مبارزه مسلحانه مغایر با اصول تلقی شده و زیر عنوان ماجراجویی قرار میگیرد . این پروسه ها نیز مانند حزب توده سعی میکنند از آثار کلاسیک مارکسیسم نقل و قولهای در رت مبارزه مسلحانه بیاورند . بدون اینکه این نقل و قولها را با شرایط خاص ایران انطباق دهند و آنها را با توجه بروح مارکسیسم - لنینیسم خلاق تفسیر کنند .

این پروسه ها در تعیین خط مشی خود روی مساله حزب تاکید میورزند و وصول بآنها مقدم بر یک حرکت عمومی میشناسند و در این مورد تفاوتشان با رقیبشان یعنی حزب توده در اینست که حزب توده معتقد است که هم اکنون چنین حزبی وجود دارد ولی این پروسه ها هنوز بر سر تشکیل ، ایجاد و یا احیای حزب با یکدیگر اختلاف دارند و بهر حال ایجاد حزب طبقه کارگر را مقدم بر یک مبارزه واقعی با دشمن طبقاتی و امپریالیسم میدانند . اینها باین اصل که حزب انقلابی طبقه کارگر حاصل یک مبارزه انقلابی است و اینکه نمیتوان مبارزه را تا ایجاد چنین حزبی معلق گذاشت اعتقاد ندارند . این برخورد مکانیکی و دکامتیستی با مساله حزب است .

در تعیین استراتژی جنبش (اگر بتوان از چنین استراتژی اصلا سخن گفت) ، این پروسه ها روی کار تو دمای ، رفتن بمیان دهقانان ، ایجاد پایگاههای دهقانی و بالاخره در مرحله نهائی دست زدن بیک جنگ چریکی دهقانی و محاصره شهرها از سوی روستا هارا تاکید میکنند . تاکنون عملا این جریانها مقادیر هنگفتی سرمایه را خرج ایجاد پایگاه (مزارع و دامداریها) در نقاط مختلف کرده اند و برای نفوذ در میان کارگران نیز گاه " سرمایه گذاری " کرده اند . چه بسا اشخاص صادقی گه چند سال وقت خود را صرف نفوذ در دهقانان کرده اند و سرانجام صادقانه اعتراف کرده اند که این خوش بیهوده و نادرست بوده است . این پروسه ها نه بخصوصیات اقتصادی و اجتماعی جامعه توجه دارند و نه از موقعیت سیاسی جامعه .

از نقش دیکتاتوری رژیم و موقعیت جریانهای پیشرو برداشتی واقعی ندارند. آنها پای خود را در یک گفتن کردن ماند تا آنچه را که چند دهه قبل در چین گذشته است در اینجا پیاده کنند. آنها از راه چنین تاکتیکهای مردود و شناخته شده‌های. تعجب انگیز است کسانی که با چراغ دارند دنبال "ماجراجویی" میگردند تا آنها رسوا کنند، خود چنین در ورطه عمیق گرایشها و تاکتیکهای ناردنیکسی سقوط کرده‌اند. در برخورد با مسائل بین المللی این پروسه‌ها دنباله روی بی چون و چسرای سیاست و شعارهای حزب کمونیست چین‌اند. اینها عملاً تمام مناسبات احزاب کمونیست را با حزب کمونیست شوروی در زمان استالین صحنه میگذارند و امروز همان رسالت را برای حزب کمونیست چین و رهبران آن قائلند. عجیب است که این سرسپردگی غیرمارکسیستی در جنبش خلق ما با تمام خصوصیات مضحک آن باید تکرار شود. این پروسه‌ها در برخورد با مسائل داخلی حزب کمونیست چین بدون قید و شرط از "جریان حاکم" تبعیت میکنند. هنگامیکه لین بیائو کتاب سخ را همچون آیات مُسزَل و یا اوراد و طلسمات برای رفع هرگونه اپورتونیسیم و کشف راه حل هر مسأله سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عرضه میکند، اینان نیز در اینجا این عبارات را از سر میکنند و هنگامیکه اعلام میشود لین بیائو خائن بوده و سالها چهره خود را پنهان کرده است این حکم را تکرار میکنند. اینان چشم خود را پرنارسائیها و اشتباهات دولت تودهای چین در برخورد با مسائل جهانی بسته‌اند. اینان انقلاب کوبا را قبول ندارند زیرا پروسهای که این انقلاب طی کرده با نتیجه چینی انقلاب عیناً مطابقت ندارد.

پس از ایجاد رابطه بین ایران و چین، پس از مسافرتهای پر معنای خانوادہ سلطنتی به چین و مشاهده آن استقبالها و خلاصه پس از آنکه چین تودهای در لاس‌زدن با رژیم مخوف دیکتاتوری ایران گوی سبقت را از شوروی سوسیالیستی رسود، این پروسه‌ها دچار دردسر شدند و برای تفسیر این پدیده‌ها بدست و پا افتادند. اینها برای توجیه سیاست جدید چین در منطقه سعی کردند به "خطر وحشتناک سوسیال امپریالیسم" متوسل شوند. هنگامیکه چین اعلام میکند که "خطر سوسیال امپریالیسم" بیش از امپریالیسم است و "سوسیال امپریالیسم" را دشمن درجه یک در جهان اعلام میکند، هنگامی که در منطقه ما وزیر خارجه چین اعلام میکند که سیاست ایران در منطقه واقیانوس هند را

درك ميکند و ميکوشد ايران و پاڪستان را با اتحاد محکمتری دعوت کند ، هنگامیکه کمکهای چین به جمهوری یمن ، ظفار و جنبش اریتره قطع میشود و مقارن آن نیروی نظامی ایران بفرمان امپریالیستها نقش ژنداری خود را در ظفار انقلابی آغاز میکند پروسه های طرفدار چین می بایست بین بیوند با مبارزه ضد امپریالیستی خلق خود و دنبالهروی از این سیاست نادرست یکی را انتخاب کنند . دولت چین بخاطر مصالح خود و رقابت با شوروی ، رقابتی که بدشمنی کشیده شده است ، در این منطقه میخواهد ولو با کمک امپریالیستها و متحدان آنها در منطقه از نفوذ شوروی و "پیشروی" آن جلوگیری کند . حال در این میان تکلیف خلقهای منطقه چیست ؟ آیا ما در زیرستم "سوسیال امپریالیسم" بسر میبریم یا در زیر سلطه امپریالیسم امریکا و انگلیس و دیگران ؟ مصالح جنبش انقلابی ایجاب میکند که ما با سیاست نادرست هر کشور سوسیالیستی ، خواه چین باشد یا شوروی در کشورمان مخالفت ورزیم . این در عین حال کوششی است در تصحیح سیاست نادرست این دولت ها . فقدان تشخیص انقلابی و بی ریشگی ایدئولوژیک در این پروسه ها باعث شده که نتوانند درک درستی از اصل "عدم مجذوبیت به قطب های جهانی" که ما سالهاست بر آن تاکید می کنیم ، داشته باشند . اینها از تجارب جنبش کارگری در ایران هیچ پندی نگرفته اند . اغلب آنها با این تجارب بیگانه اند و از تجارب انقلابی خلق چین نیز در دوران انقلاب بهرهای نبرده اند . این نحوه برخورد با روابط بین المللی جنبش کارگری آشکارا مغایر آموزشهای مائوتسه دون در پروسه انقلاب چین است .

این جریانها در مجذوبیت نسبت بچین کار را با آنجا کشاند ماند که بدون توجه باینکه ما در چه مرحله ای بسر میبریم خواهند برنامه های داخلی حزب کمونیست چین را نیز تقلید کنند . اگر در چین پس از قریب دو دهه از پیروزی انقلاب دموکراتیک ، مساله انقلاب فرهنگی مطرح میشود ، این جریانه ها میخواهند در شرایط فعلی خود را با اسلوسهای انقلاب فرهنگی چین انطباق دهند . اینان با مسایل فرهنگی برخوردی جدا غیرمارکسیستی میکنند . روشنفکر را با اعزام بکوره های خانه در مدت ۱۵ روز پرولتریزه میکنند و ژستهای پزشکان پابرهنه را تقلید میکنند .

زنده پوشی ، زهد و ریای خرد بورژوازی و تلقین آیاتی که از متون مختلف حتما باید از بر کرده باشند راه هائیمست برای ریشه کردن خصلتهای خرده بورژوازی در فرد! اینجاست که بار دیگر ظاهر چپ پوش بر باطن راست پوشی پیروز میشود . اینجاست که این شترمرغهای جنبش در زیر پوششی از مارکسیسم یک فرقه مسلکی ضد مارکسیستی را پنهان میکنند و باین لحاظ ضرورت ایجاب میکند ماسک آنها برداشته شود ، تا نیروهای فعال جنبش آنها را برای یکبار و همیشه بشناسند .

ممکن است این نحوه برخورد با جریانهای اپورتونیستی که در بیرون جنبش مسلحانه قرار دارند این تصور را بوجود آورد که این جنبش در معرض هیچ خطری اپورتونیستی قرار ندارد . کسانی ممکن است ساده اندیشانه فکر کنند علم بر خصوصیات اپورتونیستی دیگران خود بخود موجب مصونیت از ابتلای به اپورتونیسم در خود میشود . تجربه نشان داده که چنین نیست . علم بر این خصوصیات تنها میتواند تا حدودی از ابتلای بهمین نوع اپورتونیسم جلوگیری کند ، ولی راه برای نفوذ اپورتونیسم باشکال دیگر را نمی بندد .

اصولا در شرایطی که ساخت عمده نیروهای متشکله جنبش از قشرهای خرده بورژوازی برخاسته است . در شرایطی که این خرده بورژوازی در یک پروسه انقلابی تربیت ایدئولوژیک نشده است . در شرایطی که حزب طبقه کارگر و یا هر شکل دیگر از پیشاهنگ این طبقه که دارای تربیت و تجربه انقلابی باشد وجود ندارد که نقش رهبری و تربیتی خود را برای نیروی وسیع خرد بورژوازی (عمدتا روشنفکر) اعمال کند ، جنبش در مجموع در معرض انحراف از مشی انقلابی قرار دارد و جریانهای مارکسیست - لنینیست آن در خطر سقوط به ورطه اپورتونیسم هستند . باین عوامل عواملی چون عکس العمل شدید نیروهای جدید نسبت به اپورتونیسم حاکم بر جریانهای سنتی ، فقدان یک جنبش انقلابی کارگری در منطقه که دیگر جنبشها را تحت تاثیر ایدئولوژیک خود قرار دهد و برعکس آن همجواری با جنبشهای اساسا ناسیونالیستی خلقهای عرب میتواند گرایشهای اپورتونیستی را در جریانهای مارکسیستی تقویت کند . نفوذ تاریخی بورژوازی ملی و سنتهای ایدئولوژیک آن در جنبش رهایی بخش ، نقش خرده بورژوازی در کلیه پروسه های گذشته و بالاخره رشد برخی ایدئولوژی های خرده بورژوازی در سطح جهانی از تروتسکیسم گرفته تا

نظرات مارکوزه و فسانون که رنگ تند انقلابی را با تخطئه مارکسیسم - لننیزم در هم می آمیزند ، دیگر عواملی هستند که زمینه های گرایش های اپورتونیستی را در اشکال مختلف در جنبش حاضر تقویت میکنند و در مجموع راه را برای برداشتهای ناسالم از مبارزه مسلحانه میکشاید . باید باین زمینه ها با هوشیاری نگرست و نارسائیهها را بطور جدی بحساب آورد . از آنجا که جنبش در دوره های گذشته به اپورتونیسم راست و در مجموع سازشکاری و بی عملی دچار شده است ، از آنجا که دیکتاتوری رژیم ما را بهر گونه اعمال خشونت میکشاند ، از آنجا که گرایشهای تند و رادیکال خورده بورژوازی که در بخش های مهمی از جهان روشنفکران را در بر گرفته است ، با ایدئولوژی طبقه کارگر در هم می آمیزد و از آنجا که جنبش ما بسیار جوان و کم تجربه است ، در شرایط حاضر ما در معرض گرایشهای چپ روی ، ایمن بیماری کودکانه قرار داریم و نه در معرض اپورتونیسم راست .

آیا ما از این خطر احتمالی صحبت میکنیم یا واقعا با این گرایشهای چپ رو سرکار داشتهایم ؟ اگر این گرایشها در درون جنبش مسلحانه وجود داشته بچه صورتی و در چه پدیدههایی ظاهر شده است ؟

بنظر ما ، این گرایشها عملا در درون جنبش ما وجود داشته و هم اکنون نیز ما با این گرایشها درگیر هستیم . وجود همین گرایشها بسهم خود برشد جنبش آسیب رسانده و چنانچه با آن مبارزه جدی نشود میتواند کل جنبش را بخاطر بیاندازد . ظهور این گرایشها محدود بدو سال اخیر نمیشود و تقریبا از همان دوره جنبش رشد جنبش با آن همراه بوده است . با همه اینها در سالهای اخیر بخصوص در مقطع ظهور جنبش این گرایشها در پیکرشته مسائل و پدیده ها شکست نسبتا مشخصی بخود گرفته است . طی دوره قبل ، این گرایشهای خفیف مورد اغماض قرار گرفته و در سالهای اول ظهور جنبش مسلحانه مبارزه با این گرایشها تحت الشعاع مبارزه با اپورتونیسم راستی که از بیرون به جنبش می تاخت قرار داشت . در آن زمان می بایست اپورتونیسم راست سرکوب شود زیرا خطر عمده از سوی گرایشها سازشکارانه و تسلیم طلبانه بود . طی دو سال اخیر آثار و نتایج این گرایشها ، گرچه هیچگاه نتوانستند بر جنبش بطور کامل حاکم شوند و همواره جریانهای سالم در برابر آنها قرار داشته ، معلوم شده و نقطه ضعفهایی که وجود این گرایشها در

جنبش ایجاد کرده است مورد استفاده اپورتونیسیم راست قرار گرفته و جنبش را ضربه پذیر ساخته است . ضرورت مبارزه جدی با این گرایشها از اینجا ناشی میشود که اولاً رشد و تکامل جنبش در گرو ریشه کن ساختن این انحراف است . ثانیاً مبارزه با اپورتونیسیم راست در این مرحله بطور اجتناب ناپذیری از کانال مبارزه با این انحراف به چپ در درون جنبش میگردد زیرا از یکسو این انحرافها مستسکی برای کوبیدن جنبش ، به اپورتونیستهای خارج از آن میدهد (و حتی رژیم نیز از این نقاط ضعف ما بخوبی استفاده میکند) ، و از سوی دیگر این گرایشهای تاسالم نیروهای جنبش را به ناگامی و نومیدی میکشاند که خود میتواند نقطه عطفی در تغییر ماهیت این چپ روی به راست روی و سازشکاری باشد .

انحرافهای درونی جنبش مسلحانه بنا بر ماهیت ایدئولوژیک جریانهای مختلف آن از دو گونه است : اول انحرافهایی که در جریانهای مارکسیست - لنینیست بصورت گرایشهای اپورتونیستی چپ ظهور کرده است و دوم انحراف در جریانهای ناسیونالیست که نمیتوان آنها را زیر نام اپورتونیسیم گنجانند ولی با انحرافهای دسته اول بطور کلی از یک منشا سرچشمه میگیرد . بسبب خصوصیات عمده این گرایشها میتوان آنها را بطور کلی گرایشهای ماجراجویانه (آوانتوریستی) و آوانگاردیستی نامید . ما در اینجا سعی میکنیم خصوصیات عمده این گرایشهای غیر انقلابی را در جنبش حاضر نشان دهیم و جنبش را به مبارزه آگاهانه با این گرایشها دعوت میکنیم . اولین پایه این انحراف در جریان مارکسیستی بزرگ برخورد نادرست با تحلیل شرایط عینی و ذهنی انقلاب و درک نادرست از موقعیت قرار دارد . در حالیکه اپورتونیسیم راست (همانطور که در مورد دو پروسه اساسی آن نشان دادیم) برای آغاز یک مبارزه قاطع با رژیم منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب میماند و هرگونه توسل به قهر را در نبود موقعیت انقلابی محکوم میکند برخی رفقای ما بعنوان پاسخ باین نظریه تسلیم طلبانه مدعی شده اند که در دوره قبل یعنی فاصله سالهای ۴۲ تا ۴۹ شرایط عینی انقلاب فراهم بوده است . عده ای نیز علیرغم واقعیتهای غیر قابل انکار سالهای اخیر همچنان اصرار میبرند که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم است و توسل بقهر را با این استدلال مجاز میشناسند . ما در مواردی با این استدلال روبرو شدیم که فقدان جنبشهای توده ای و

حرکات خود بخودی در توده‌ها، کمبود حرکات اعتراضی و نبود حالت اعتراضی و تهاجم در توده‌ها دلیل بر کمبود شرایط عینی انقلاب نیست. فقدان جنبشهای توده‌ای از یکسوی ناشی از اختناق رژیم وابسته با امپریالیسم و تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک آن و از سوی دیگر ناشی از ضعف طولانی پیشاهنگ یعنی سازمان‌ها و جریانهای مخالف رژیم میباشد. بنابراین وجود جریانهای محدود مبارزه که طی این سالها با دشمن روبرو شده‌اند (منظور جریانهای پیش از ظهور جنبش است) وجود شکنجه‌ها و مقاومتها، وجود جنبشهای پراکنده جرقه‌وار دال بر وجود شرایط عینی انقلاب است. بدنبال این استدلال گفته میشود که عدم وجود جنبشهای خود بخودی نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه نتیجه سرکوب مداوم پلیس و ضعف عمل پیشاهنگ است. نتیجه نهائی این استدلال اینست که اولاً: موقعیت انقلابی یعنی شرایط عینی انقلاب اساساً فراهم است. ثانیاً: پیشاهنگ با حرکت جسورانه خود به بی‌عیلی سازمانهای سیاسی قبلی خاتمه میدهد و شرایط ذهنی را از عقب ماندگی میرهاند. ثالثاً: با وجود چنین شرایطی اعمال قهر انقلابی بمنزله آغاز انقلاب است و توده‌ها به ندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ داده به مبارزهای قهرآمیز و توده‌های برضد دشمن خود دست میزنند و بالاخره این تصور در طرفداران مبارزه مسلحانه بوجود میآید که برای دست یافتن به حمایت مادی مردم و آغاز یک پروسه نبرد توده‌های همه چیز آماده است و تنها حرکت ما میتواند جانعه را با انفجار بکشانند. در یک جای دیگری آنکه نیازی بر رعایت این ملاحظاتی باشد (زیرا که جریان خود را مارکسیست - لنینیست نمی‌داند) خیلی ساده استدلال میشود: خشم و ناراضی توده‌ها همچون فوسری که سخت فشرده شده زیر کنترل رژیم بی حرکت مانده است. کافیست ما ضرباتی بر رژیم بزنیم تا این فتر ناگهان منفجر شود. همه این استدلالها با این تصور را میدهد که مبارزه مسلحانه بسرعت در سطح توده‌های گسترش مییابد و اگر مبارزه طولانی خواهد بود بدلیل مقاومت رژیم و نیروهای امپریالیستی است که یک نبرد طولانی توده‌های را بما تحمیل میکنند و الا فاصله بین شروع مبارزه مسلحانه و توده‌های شدن آن کوتاه خواهد بود.

واقعیت اینست که اگر بپذیریم که شرایط عینی انقلاب وجود دارد جز این هم نباید توقعی داشته باشیم. حال ببینیم از این نحوه برخورد با شرایط عینسی

انقلاب چه بر میخیزد و نادرستی این برخورد در کجای آن است .

مقدمتا باید بگوئیم که روح این استدلال بخصوص در شرایطی که جنبش در سال ۴۹ داشته ، پاسخگوئی به نظرات تسلیم طلبانه ایست که نه تنها کاربرد عملیات قهری را بدون فراهم بودن شرایط عینی انقلاب انحراف می شناسد بلکه اصولا هرگونه فعالیت پیگیرانه پیشاهنگ را موکول به نوعی فراهم شدن این شرایط از طریق مکانیکی میکنند . بنابراین ضمن آنکه ما به تحلیل ورد این نحوه برخورد با موقعیت انقلابی میپردازیم از روح آن غافل نیستیم بخصوص که در آن شرایط صاحبان ایمن استدلال چنان نتایج نادرست را از آن بیرون نمیکشیدند . متأسفانه در دوره جدید جنبش برخی رفقا در پشت این نحوه برخورد سنگر گرفته اند و براساس آن یک تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه را در سطح جنبش مطرح میکنند . بهمین دلیل ما مقابله با این گرایش ناسالم را وظیفه خود میدانیم . اساس استدلال برای این قضیه قرار گرفته است که دیکتاتوری رژیم ، تبلیغات آن و ضعف تاریخی پیشاهنگ باعث شده که جنبش های خود انگیزه توده های در جامعه ما بسیار نادر و کم وسعت باشد و از آنجا که ظهور این جنبشها دال بر وجود موقعیت انقلابی است یعنی از نشانه های پیش درآمد انقلاب است ، بسبب عوامل یاد شده نباید فقدان این جنبشها بمعنی فقدان موقعیت انقلابی تلقی شود . ضعف این استدلال در این مقدمات نهفته است : الف - نقش دولت و در اینجا دیکتاتوری رژیم بعنوان یک عامل ذهنی در تکامل اجتماعی نباید از محاسبه روی شرایط عینی انقلاب حذف شود . رژیم دیکتاتوری عاملی کند کننده و ارتجاعی در تکامل جامعه و بمعنی اخص در جلوگیری از رشد و تکامل انتاگونیسم خلق با دشمن خود بشمار میرود و میتواند روی تکامل تضادها اثر بگذارد و از عمق ، حدت و شدت برخورد طرفین تضاد بکاهد و بسهم خود مانع بلوغ نهایی و برخورد وسیع و شدید تضاد گردد . ب - شرایط عینی انقلاب از یک رشته پدیده های عینی ظاهر میشود که از آنجمله است : بحران اقتصادی و سیاسی ، تشدید تضادهای درونی طبقات حاکم ، ضعف دولت در اعمال حاکمیت خود و اداره و کنترل سیستم و در صف مردم نارضائی شدید که ادامه وضع موجود و تحمل ستم طبقه حاکم و رژیم را غیر ممکن میسازد و توده هارا به حرکاتی بیسابقه و تاریخی که در شرایط عادی از آن اجتناب

میورزند می‌شاند . در چنین موقعیتی اگر حسی شرایط ذهنی یعنی سازمانها و عوامل آگاه سازنده و اجرا کننده آماده نباشد و جنبشهای خودانگیخته نتوانند به یکپارچگی ، وسعت و هماهنگی و بالاخره جهت ، هدف و منی انقلابی در نابود ساختن دشمن دست یابند ، رژیمها ، هر قدر مستبد باشند نمیتوانند مانع ظهور این جنبشها شوند . برای نمونه به موقعیت بنگال پس از یک فاجعه طبیعی (عوفان و سیل) بنگریم . یک فاجعه طبیعی سیستم تولیدی جامعه را بشدت مختل میکند . بیش از سه میلیون نفر تلف میشوند و چند ده میلیون نفر بی خانمان میشوند . سطح زندگی ناکهان بحد بسیار نازلی سقوط میکند . بحران اقتصادی سراسر جامعه را فرا میگیرد . دولت پاکستان ضعف خود را در برخورد با فاجعه طبیعی و سپس در برابر بحران اقتصادی آشکار میسازد . رژیم که قادر به عیب نمکی مردم نبوده تنها در برابر آنها نیروی سرکوب را تقویت میکند . با اینکه پیشاهنگ انقلابی در میان مردم نیست مردم پشت سر حزب عوامی محیب الرحمان بصورت انبوه متحد میشوند . دیکتاتوری نظامی وحشیانه در برابر بحران سیاسی از خود عکس العمل نشان میدهد . نزدیک بیک میلیون نفر در فاصله ۹ ماه قتل عام میشوند . این یک نمونه گویا از وجود شرایط عینی است . نه دیکتاتوری نظامی یحیی خان ، نه فقدان پیشاهنگ انقلابی و نه سکون و سلوت طولانی مردم در زیر فشار رژیم دیکتاتوری نظامی ایوب خان و یحیی خان باعث ادامه سکوت و بی حرشی توده ها نشد . اخیرا در اتیوپی شاهد بودیم که چگونه بحران اقتصادی به بحران سیاسی تبدیل شد و جامعه‌های که سالهای طولانی در زیر اختناق دیکتاتوری سلاستی و نظامی بسر میبرد چگونه در فاصله‌های کوتاه بحرکت و تلاطم درآمد در حالیکه از پیشاهنگ تقریبا خبری نبود . تمام تعاریف و توضیحاتی که از شرایط عینی و موقعیت انقلابی داده شده جز این شناختی بنا نمیدهد که این شرایط عینی از آنچنان ویژگی‌هایی برخوردار است که تعیین وجود یا عدم آن به میزوسکوپیهای قوی نیاز ندارد . به موقعیت‌های انقلابی در روسیه طی سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳ ، سال ۱۹۰۵ و بالاخره سال ۱۹۱۷ بنگریم . در ایران به موقعیت انقلابی در سال ۱۹۰۶ (در آستانه انقلاب مشروطیت) در سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۱ و بالاخره در سالهای ۱۹۵۱ تا ۵۳ (۳۰ تا ۳۲) توجه کنیم .

ج - استدلال میشود که فقدان این جنبشها نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه اساسا به سبب سرکوب و ... است . وجود ناکافی تضادها چه معنی میدهد؟ تضادها از آغاز یک پروسه ، از لحظه استقرار یک سیستم اقتصادی در بطن این سیستم وجود دارد و این تضادها با رشد سیستم تکامل مییابد و از آنجا که ماهیت این تضادها انتاگونستی است با رشد خود به عمق و شدت بیشتری میرسند . از اینجاست که نارضائی یعنی انعکاس این تضادها همواره در حد معینی وجود دارد . از اینجاست که مبارزه طبقاتی از سادهترین و ابتدائی ترین شکل آن تا عالیترین شکل آن از این تضادها ناشی میشود . باین دلیل مبارزه تعطیل بردار نیست . ولی اینکه این مبارزه بتواند وسعت توده های و حدت نهائی خود را پیدا کند مستلزم رشد نهائی و بلوغ این تضادهاست . باید رشد تدریجی جامعه در معرض دگرگونی کیفی در آستانه جنبش قرار گیرد . باید تحول بانقلاب تبدیل شود . و در بالعم ساختن این تضادها ، در فراهم شدن چنین موقعیتی پیشاهنگ باید نقش تاریخی خود را بازی کند . همچنانکه دولتها به مثابه مدافع سیستم حاکم نقش ارتجاعی خود را در این زمینه بازی میکنند . باین ترتیب باید بگوئیم که تضادهای موجود برای آغاز مبارزه مسلحانه ، برای ادامه و تکامل مبارزه ای که از مدتها قبل شروع شده کفایت است . اما برای اینکه توده ها بدنبال پیشاهنگ دست بسه حرکاتی فوق العاده بزنند ، برای اینکه توده ها پشت سر پیشاهنگ خود متحد شده و بدشمن خود هجوم ببرند ، تضادها هنوز عمق و حدت لازم را نداشته و به برخورد شدید منجر نشده است . اینکه مردم چند دهه برضد امپریالیسم و متحدان آن مبارزه کردند و این مبارزه دوره های اوج و حضيض را از سرگذرانده ، اینکه جریانهای مبارزاتی طی دوره اخیر یعنی پس از تهاجم دیکتاتوری به مبارزه خود ادامه دادند و بالاخره اینکه ما گاه و بیگاه شاهد جرقه های اعتراض های خود بخودی مردم در مقیاس کوچکی بودیم انعکاس وجود تضادها ، رشد آنها و بالاخره نماینده ضرورت مبارزه است . مبارزه اینه در شرایط فعلی اساسا سه اعمال قهر متکسی است .

باین ترتیب مبارزه جویی جریانهای پیشرو در شرایط اختناق انعکاس فعالیت پیشاهنگی است و جرقه های پراکنده اعتراض های خود انگیخته انعکاس نارضائیی

مردم از وضع موجود بشمار میروند و هر دو این پدیده ها دال بر وجود تضاد های اجتماعی و حرکت رشد یابنده آنهاست . اما اینکه شرایط عینی انقلاب و بطور کلی نشانه های عینی انقلاب که از قبل آنها خبر میدهد در شرایط دیکتاتوری و در حالیکه پیشاهنگ بر ضد این دیکتاتوری میجنگد و مبارزه مسلحانه در جنبش تثبیت شده است ، در چه نمود هایی بروز و ظهور میکند مساله ایست که باید بآن پاسخ داده شود . تردیدی نیست که در تمام شرایط فراهم شدن شرایط عینی انقلاب به یکسان منعکس نخواهد شد . رژیم دیکتاتوری علیرغم اعمال خشونت و سرکوب قهری مردم ، قادر نیست جلوی ظهور هرگونه اعتراض توده های را بگیرد بخصوص هنگامی که توده ها از ستم طبقات حاکم بستوه آمده باشند . معذالک این تصور که در این شرایط ما شاهد ظهور امواج سهمگین شورش ها و اعتراض های خود انگیخته خواهیم بود نادرست است . رشد و بلوغ تضاد سیستم سرمایه داری وابسته همراه با گسترش جنبش مراحل تکامل خود را خواهد گذراند و نقطه عطفی وجود خواهد داشت که هریک بنوبه خود نزدیک شدن موقعیت انقلابی را خبر خواهد داد . گسترش حرکات اعتراضی مردم ، گرایش مردم با شکل قاطع تری از اعتراض ، پذیرفتن رهبری جنبش مسلحانه که بمثابة پیوند پیشاهنگ با توده است و بالاخره توسل توده ها به قهر انقلابی برای واژگون ساختن رژیم و بدست گرفتن قدرت . همه نقطه عطفی است که آخرین آن (یعنی پاسخ دادن توده ها به فرمان پیشاهنگ مسلح خود آغاز توده های شدن مبارزه مسلحانه) انعکاس وجود کامل شرایط عینی همراه با وجود شرایط ذهنی انقلاب شناخته میشود . در این پروسه بهمان اندازه که تضادها رشد کرده و فعال میشوند . بهمان اندازه که توده ها به مبارزه روی میآورند و بهمان اندازه که مبارزه آنها آگاهانه تر میشود ، جنبش وسعت مییابد ، سازمان یافته تر میگردد و بسوی یک انقلاب پیش میروند و در این پروسه هر قدر نیرو آزاد میشود ، هر قدر به نیروی بالفعل مردم افزوده میشود ، جنبش ظرفیت جذب آنها خواهد داشت و با کنترل و هدایت خود از هدر رفتن نیرو جلوگیری خواهد کرد . باین ترتیب با رشد و تکامل پیشاهنگ ، حرکات مطلقا خود انگیخته ، شورش های کور و بی هدف بندرت در جامعه ظاهر خواهد شد . اما اگر جنبش مسلحانه از رشد و تکامل باز ماند ، اگر دیکتاتوری رژیم مانند گذشته مطلق شود و توده ها بدون هیچ سازمان

شایسته رهبری کننده بمانند و در يك كلام اگر شرایط ذهنی نتواند اثر خود را بر شرایط عینی بگذارد ، در این صورت تضاد های اجتماعی بر شد پنهان خود ادامه میدهند و در يك موقعیت بحرانی ، هنگامیکه دیگر جان مردم بلبشان رسید ، هنگامیکه ستم و استثمار غیر قابل تحمل شد ، هر قدر دیکتاتوری خشن باشد ، بحران ظهور خواهد کرد و شورش های کور و یا نیمه آگاه جامعه را در بر میگیرد . در چنین شرایطی امکان ندارد که عناصر پیشرو که از میدان مبارزه خارج شده بودند ، بتوانند این جنبشها را کنترل و رهبری کنند . این جنبشهای خود انگیزه بدون رهبری در برابر سرکوب سازمان یافته رژیم از پای در میآیند . توده ها بزیر یوغ رانده میشوند و به تسلیم و نومیدی کشیده میشوند . قاعده تا پس از يك چنین سرکوب هائی رژیم و در مجموع کل سیستم ضرورت تغییراتی کمو بیش موثر را احساس میکنند و به فرمهای دست میزنند و باینترتیب سیستم بحیات خود تا ظهور بحران دیگر ادامه میدهد . اینجاست که ضرورت ایجاد و تکامل پیشاهنگ ملموس میگردد . اینجاست که هیچ عنصر پیشرو و هیچ جریان انقلابی نمیتواند برای شروع مبارزه های موثر با دشمن خلق و طبقه منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ظهور جنبشهای وسیع خود انگیزه بماند . اگر مساله بر سر رفع يك اختلاف در فهم شرایط عینی و موقعیت انقلابی بود ، مطلب در همین جا خاتمه مییافت . ولی متأسفانه امروز نحوه برخورد با شرایط عینی اساس يك تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه شده است . در اثبات وجود شرایط عینی با این نظریه روبرو میشویم که تضاد ها در شهر و روستا بسرعت رشد کرده است . میگویند که در روستا پس از فرم تضاد های جدید طی چند سال بکمال خود نزدیک شده و اصولاً انجام فرم ارضی تضادها را در روستا شدت بیسابقه ای داده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته . همه این مقدمات باین نتیجه منجر میشود که توده ها آماده اند تا تقریباً بلافاصله با هم پیوندند . در اینجا این تصور پیش میآید که گویا با تاکید بر ضی رفقای پیشگام ما باینکه ، مبارزه طولانی و سخت خواهد بود ، تعارفی بیش نیست . هنگامیکه ما میهنوم ؛ با آغاز مبارزه مسلحانه انقلاب شروع شده است ناگزیریم اعتراف کنیم که معتقدان باین مطلب و چیز را نمی شناسند اول مبارزه مسلحانه را در مرحله حاضر و دوم انقلاب را بطور عام و انقلابی را که ما در پیش داریم بطور خاص .

با این زمینه است که ما شاهد نمودهای دیگر از برخورد چپ با مسائل جنبش می‌شویم. بی توجهی بشرایط عینی منجر بتأکید بر نقش پیشاهنگ می‌شود. بسه موقعیت واقعی توده‌ها، بحالت و امکانات آنها واقعی گذاشته نشود. این تصور پیش می‌آید که گویا انقلاب در گرو آغاز حرکت پیشاهنگ است و بس. اعمال قهر انقلابی از نقش محوری خود به نقشی مطلق تبدیل می‌شود. اشکال دیگر مبارزه که در ایجاد رابطه بین پیشاهنگ و توده‌ها در این مرحله اهمیت خاص دارند مورد بی‌اعتنائی قرار می‌گیرد و از اشکال غیرنظامی مبارزه تنها به "تبلیغات سیاسی" پیشاهنگ در جنب اعمال قهر اشاره می‌شود. ما تا آنجا پیش می‌رویم که توده‌ها را از توسل به شیوه‌های اقتصادی و سیاسی مبارزه منع کنیم و تصور می‌کنیم که این منع آنها سلاح بدست می‌گیرند و همراه ما با دشمن خود می‌جنگند. نتیجه اینست که مادر حالیکه موکداً روی نقش تاریخی توده‌ها تأکید می‌کنیم عملاً به نقش آنها بی‌توجه می‌مانیم. این پدیده‌ایست آوانگار دیستی که جدائی پیشاهنگ از توده‌ها منجر تواند شد.

بدنیال چنین ترایشهای است که ما تصور می‌کنیم هم اکنون در آستانه انقلاب در مکرانیک توده‌های قرار داریم. تصور می‌کنیم که زحمتکشان بخصوص کارگران و دهقانان آماده‌اند که نقش عمده خود را در این انقلاب بعهده بگیرند. بنابراین در بسیاری موارد روی تضاد کارگران و دهقانان با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور تأکید یکجانبه‌ای می‌کنیم و در مقابل از درک محتوای فعلی جنبش یعنی خصلت ضد دیکتاتوری آن و از نقش نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در این مبارزه و از درک تضادهای درونی طبقات و عوامل حاکم غافل می‌مانیم و بعد باین نارسائی‌ها، درک نادرست، بسیار گلی و مبهم از امپریالیسم و نقش آن در شرایط فعلی ایران، علاوه می‌گردد. همه اینها دست بدست هم می‌دهد و شناختی ایده‌آلیستی از شرایط و راه حلی می‌کانبیکی برای مسائل جنبش را در زیر پوشش مارکسیسم لنینیسم ارائه می‌دهد. باین ترتیب عناصر مارکسیست در شناخت واقعیت از مردم عادی عقب می‌مانند. سوزکیتویسم جای خود را جای شناخت و برخورد دیالکتیکی را می‌گیرد، و در عمل از رشد بموقع مبارزه مسلحانه، از جذب نیروهای که بر اثر حرکت این جنبش آزاد شده‌اند و از تأمین یک رهبری قوی و همه جانبه مانعت بعمل می‌آورد.

برداشت نادرست از مبارزه مسلحانه باعث ظهور پیکرشته پدیده‌های منفی در

جنبش شده است . این تصور در عده های وجود دارد که هرگونه عمل قهری ، هر انفجار و هر ترور بهد فهای مبارزه مسلحانه کمک میکند . تردیدی نیست که همراه با رشد سالم جنبش ، حرکاتی پراکنده از جانب هسته ها یا جریانهای کم تجربه و غیر مسئول بروز خواهد کرد که میتواند از جنبش نیرو بگیرد تا به آن نیرو ببخشد . این حرکات پراکنده موضوع بحث ما نیستند . برداشتهای نادرست از مبارزه مسلحانه در برخی جریانهای مهم جنبش باعث بروز حرکاتی ناسالم ، کور و منفی شده است . اگر ما تصور جذب سریع توده ها را نداشته ایم در آغاز ظهور جنبش دست بسرازگیری از میان عناصر بسیار ساده نمیزدیم و شناخته در صدر گسترش کسب عطیات مسلحانه بر نمی آیدیم ، برای وظایف استراتژیک خود و تأمین یک رهبری سالم برای جنبش ارزش بیشتری قائل میشدیم و گاد رهای ارزنده را برای عطیات یا تماس های پیش پا افتاده قربانی نمیکردیم . در بخش دیگری از جنبش بد ناله روی از تما یلا شقتر - های معینی از خرده بورژوازی کشیده نمیشدیم و به سینماها و فروشگاهها و فلان مجله که عکس لخت چاپ میکند حمله نمیکردیم . اینها تاوان برداشتهای نادرست از مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی است . اگر بموقع با این پدیده ها مبارزه نشود ، اگر نتوانیم با قاطعیت خود را از نارسائیها و اشتباهات خود برهانیم هیچ عامل متافیزیکی ما را از سقوط بیک شنی انحرافی باز نخواهد داشت . همه جانبازیها ، فداکارها و جسارتی که در مبارزه با دشمن از خود نشان داد ایم باین شرط میتواند از انحراف جلوگیری کند که با صداقت و شجاعت سیاسی ما همراه گردد و راه را برای تکامل کیفی جنبش بگشاید .

این گرایشها در مجموع زمینه مساعدی برای دچار شدن جنبش به آوانتوریسم بشمار میروند . اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم خود بخود نمیتواند در برابر این انحراف مصونیت ایجاد کند . در جنبش ما که در حال حاضر اساسا یک جنبش روشنفکری است زمینه طبیعی برای این قبیل انحرافات وجود دارد . یکرشته پدیده های فرعی تر نشان میدهد که ما به نارسائیهای جدی ایدئولوژیک نیز مبتلا هستیم . برخی رفقای ما زیر عکلم قانون و مارکوزه دانسته یا ندانسته سینه میزنند ولی خود را مارکسیست میدانند . به همه چیز از دیدگاه فرهنگی مینگردند . جامعه شناسی توصیفی و ذهنی امریکائی را با جامعه شناسی ماتریالیستی تفاوتی نمیگذارند و

در عین حال خود را مرجع قضاوت دیالکتیکی قلمداد میکنند . اینها نارسائیهائیست که در پروسه مبارزه باید جبران شود . بشرط آنکه ما آگاهانه و با احساس مسئولیت نسبت بآنها برخورد کنیم .

حال از جنبه دیگری باین گرایشهای چپ در جنبش بنگریم : تکلیف کسانی که شرایط عینی انقلاب را آماده میدیدند و انتظار داشتند که بسرعت از حمایت توده ها برخوردار شوند در روبرو شدن با واقعیت موجود چیست ؟

بیش از سه سال از ظهور جنبش مسلحانه میگذرد و ماهنوز با توده های شدن این مبارزه فاصله زیادی داریم . این چگونه موقعیت انقلابی آماده ایست که علیرغم فعالیت چشمگیر پیشاهنگ ، توده ها بآن پاسخ نمیدهند ؟ ما انتظار حمایت کارگران و دهقانان را میکشیم حال آنکه روشنفکران ، کسبه ، روحانیون بما پاسخ مساعدتری میدهند . آیا مشی ما یعنی مبارزه مسلحانه که در این مدت نتوانسته است جنبش ما را بیک انقلاب د مکرانیک توده های تبدیل کند اشتباه نبوده است ؟ ایمن پرسشی است که در ذهن تمام کسانی که چنین انتظاریی موقعی از مبارزه مسلحانه داشتند ، قرار دارد . رژیم هنوز از درون تلاشی نشده است ، او بخشونست خود میافزاید ، قربانیهای ما افزایش مییابند ، توده ها بحرکت وسیع دست نمیزنند ، توقع ها و انتظارات ما بی موقع از آب در میآید ، آنگاه عنصر روشنفکری که با عشق به نجات توده ها پای در میدان نبرد با غول رژیم گذاشته بود خسته و نومید میشود ، در حرکت خود ، در صحت راه خود شك میکند و در این موقع اپورتونیسیم چپ آماده است که با پورتونیسیم راست بدل شود . امیدی بانقلاب نیست . باید به لاک خود برگشت و باز مطالعه کرد ، مگر نه آنکه مادر شناخت جامعه خود عاجز بود ایم . مبارزه مسلحانه غلط از آب درآمده است . چنین است سرانجام پدیدمای بنام چپ روی در درون جنبش مسلحانه . این سرانجام میتواند بر تمام جنبش سایسه اندازد بشرط آنکه عناصر انقلابی در درون جنبش از مبارزه با آن باز بمانند و مواضع ناسالم اپورتونیسیم را در صفوف خود درهم نگویند .

خوشبختانه در جریانهای پیشگام ، همیزان زیادی ، بطور رسمی و یا غیر رسمی با این گرایشها مبارزه شده و این پدیده در حال عقب نشینی است . باید همین مبارزه بتمام صفوف جنبش گسترش یابد . جریانهای ناسیونالیست نیز باید خود را از

شر این گرایشها رها سازند . اگر ما نارسائیهها و انحرافهای جریانهای غیر مارکسیست-لنینیست را زیر عنوان " اپورتونیسیم " قرار نمیدهیم تنها بدین دلیل است که این انحرافها در چارچوب جنبش سیاسی طبقه کارگر نمیگنجد ولی آنجا که جنبش رهای بخش مطرح است ، هرگونه انحراف ، خواه گرایش آوانتوریستی باشد یا رفرمیستی ، خواه این انحراف در بخش مارکسیستی جنبش روی دهد یا در بخش ناسیونالیستی آن به مردم آسیب میرساند . متأسفانه در پیشروترین جریانهای ناسیونالیستی حاضر نیز بی توجهی به محتوای واقعی مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی با بی توجهی به سرشت تبلیغی عطیات مسلحانه و بی توجهی بامر تودهای شدن مبارزه بچشم میخورد . وقتی ما از یک جریان پیشگام میشنویم که جنبش هم اکنون تودهایست و وجود ما (یعنی نیروی پیشرو) بمعنی حضور تودها در این مبارزه است ، در می یابیم که اصولاً تصور روشنی از مبارزه تودهای برای این رفقا وجود ندارد و اهمیت مسئله هنوز درک نشده است حال آنکه باید راه تودهای شدن جنبش گام بگام با شکیائی کوییده شود . هرگونه امید به نیروی سریع ، هرگونه بی توجهی به تربیت عمیق کادرهای جنبش و غفلت از درک واقعیات و ضرورتها و محتوای جنبش در مرحله فعلی جبران ناپذیر است .

بدیهی است در این مبارزه آتش بس وجود ندارد . همانطور که جنبش با رژیم پیگیرانه میجنگد ، همانطور که تداوم اعمال قهر انقلابی سنگ بنای حیات جنبش و شرط لازم برای تکامل آن است ، همان طور هم مبارزه با اپورتونیسیم و هرگونه گرایش انحرافی در درون جنبش باید دائما ادامه یابد ، با دگماتیسم بدون هراس مبارزه شود و امکان داده نشود که جنبش در این آغاز جوانی خود به " عوارض پیرانه " دچار شود . وباین خاطر است که در حال حاضر مبارزه با اپورتونیسیم راست که در بیرون از جنبش مسلحانه کین کرده است ، از کانال مبارزه با اپورتونیسیم چپ درون جنبش انقلابی مسلحانه میگذرد و از این طریق است که میتوان اپورتونیسیم را در چهره راست و چپ آن به ورشکستگی کشاند .

از انتشارات " ۱۹ بهمن "

- * آنچه يك انقلابی باید بداند * نوشته علی اکبر صفائی فراهانی ، فرمانده دسته جنگل در نبرد سیاهکل
- * "تذکره حزبی - مسائل جنبش ضد استعماری و آزاد بیخس خلق ایران و عمده ترین وظایف کمونیستهای ایران در شرایط کنونی .
- * ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۱ شامل سه مقاله تحت عنوان : در باره " منی سیاسی و کار توده ای " - در باره حزب طبقه کارگر در ایران - در باره وحدت و نقش استراتژیک جریکهای فدائی خلق .
- * ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۲ شامل یک رساله تحت عنوان : چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود .
- * ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۳ ، در باره گروه حزبی - ظرفی پیشتاز جنبش مسلحانه ایران .
- * ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۵ شامل بخش اول رساله : جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران .
- * ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۶ شامل بخش دوم جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران .
- * ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۷ ، در باره گروه احمدزاده - پیویان - مقتاحی پیشاهنگ جنبش مسلحانه ایران .

19 BAHMAN
THEORIC

www.iran-archive.com

No. 3 August 1976 Price DM4.50/\$1.70/£.80